

سیروس سعدوندیان

بقالبازی، دوشاب‌الملک، تیاتر کریم شیرهای
(نوگستری بحثی چند دهساله)



پرو، شہسکاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

درآمد

۱. معارفه

سال‌ها پیش، ۱۳۵۵ ه. ش.، در «کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران»، به میکروفیلمی زیر نام «دوشاب‌الملک» برخوردیم. پس از مطالعه، دریافتیم که نسخه کاملی است از نمایشنامه «شرحی از بدبختی اهالی ایران و مجمعی از سختی و زبونی این ممالک ویران» که بیشتر به نام «بقالبازی»، یا «بقالبازی در حضور»، شهره گشته است. تاریخ تحریر نسخه سنه ۱۳۱۰ ه. ق. بود، و لهذا نخستین تحریر کامل و موجود از آن اثر؛ چرا که نسخه کامل «کتابخانه ملی تبریز» در سنه ۱۳۱۵ ه. ق. تسوید گشته بود. به استنساخ آن میکروفیلم برآمدم. پس از استنساخ و مقابله با متن ابتر منطبعه «جنتی عطایی» (جنتی عطایی. صص: ۲۸-۵۰)، که تا آن زمان تنها نسخه چاپی آن اثر بود - آن‌گاه مجال و دسترس به نسخه «کتابخانه ملی تبریز» را نیافتیم، و بعد از تدوین دیباچه‌ای در پیشینه «بقالبازی»، استبماد مضامین مجالس چهارگانه نمایشنامه از یکدیگر، و تمیین تاریخ نگارش اثر - که به ناصواب هم رقم زده شد - متن مستنسخ را، به انضمام مبالغی حواشی، به «ناشر» سپردم. سال‌ها گذشت و طبع و نشر آن اثر در بوته تعویق ماند. بعدها، سال ۱۳۵۷ ه. ش.، نسخه کامل دیگری در «انستیتوی آثار خطی لیدزه» وابسته به فرهنگستان علوم جمهوری سوسیالیستی گرجستان» یافته آمد که توسط «باقر مؤمنی» به طبع رسید. این نسخه نیز در ۱۳۱۵ ه. ق. تحریر گشته بود.

ماوقع همین بود. تا این زمان که توفیق همکاری با «فصلنامه تئاتر»

نصیب آمد. حسبالتوصیة فاضله ارجمند، سرکار خانم «لاله تقیان»، و هم از آن روی که نسخه «کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران» اقدم نسخ موجود از این اثر بود، این بار آن را بهنجارتر از پیش - استنساخ سال ۱۳۵۵ ه.ش. - سامان داده، با سایر نسخ - نسخه «کتابخانه ملی تبریز» و نسخه «گرجستان» - نیز برابر نهادم و، گفتنی است، در بسیاری مواضع این نسخ را سخت متفاوت یافتم. حاصل همین شد که اینک فرا روی دارید.

در طبع حاضر، و در این «درآمد»، پس از «معارفه» حالیه، نخست پیشینه پژوهش درباب «بقالبازی» در ایران، آنگاه بافتن و شیوه تألیف اثر، تاریخ نگارش، هویت نگارنده، تحلیل محتوا، نسخه‌شناسی، و شیوه مقابله نسخ خواهد آمد؛ و بعد و بعد: متن نمایشنامه، حواشی «درآمد»، «تعلیقات» متن، و سرآخر «کتاب‌شناسی». امید که بسامان باشد.

۲. پیشینه پژوهش در باب «بقالبازی» در ایران

در اینجا، منظور نگارنده بیان پیشینه پژوهش درباب «بقالبازی» به طور اعم - که گونه‌ای از «بازی‌های شادی‌آور» سنتی (بیضایی. صص: ۱۷۹-۱۶۶) است - نیست، که نه خود آن بضاعت دارد و نه این مقال آن فرصت؛ بلکه تنها سابقه جستار در مورد نمایشنامه حاضر را باز خواهد گفت: «شرحی از بدبختی اهالی ایران و مجمعی از سختی و زبونی این ممالک ویران». اگر هم در این مقال از نمایش مذکور با عنوان «بقالبازی» یا «بقالبازی در حضور» یاد می‌شود، تنها محض اختصار و نیز پرآوازه بودن عنوان اخیر است؛ ورنه نگارنده به ناصواب بودن این عنوان، واقف است.

پژوهش در این باب پیشینه‌ای چند دهساله دارد، آکنده از خلط و التباس. آن التباس هم بیشتر بدان بازمی‌گردد که پژوهندگان را نسخه‌ای کامل، و منقح، در دست نبوده است. در ذیل، به این سابقه، زیر نام هر پژوهنده، پرداخته خواهد شد.

الف. «سید علی نصر»

نخستین بار، ۱۳۱۷ ه.ش.، این نمایشنامه را «سید علی نصر»، رئیس و استاد هنرستان هنرپیشگی» وقت، در «جزوه درس «تاریخ تئاتر»، در فصل مربوط به ایران، ضمن صحبت از دلک‌های دربار ناصری و پس از

نقل صحنه‌ای از آن نمایش، شناسانید. نوشت: «این نمایش، که موسوم به بقالبازی است، در شب عید نوروز در قصر سلطنتی داده می‌شد.»

آن پژوهنده در همین مختصر ره به خطا برد:

نخست آنکه، اجرای «بقالبازی» - اگر به طور اعم مراد باشد - اختصاص به زمانی خاص - شب عید نوروز - و مکانی ویژه - قصر سلطنتی - نداشت. «گاسپار دروویل»، که در سنوات ۱۳-۱۸۱۲ م، ۸-۱۲۲۷ ه. ق.، در عصر فتحعلی‌شاه، در ایران بوده است، از اجرای این «بازی شادی‌آور» در بین مردم خبر می‌دهد. می‌نویسد:

«ممولاً شخصیت‌های این نمایش‌ها یک تاجر و یک دزد هستند. قاعده این است که دزد می‌بایست باهوش‌تر از تاجر بوده، به لطایف‌الحیل، از جمله تمویض پوشاک و آرایش‌چهره، به دکان تاجر دستبرد زند. اگر در ایفای نقش خود و هارت دکان ناموفق باشد و تاجر ترفند او را یاز نماید، نه تنها از تاجر کتک می‌خورد، نظار نیز، که همواره طرفدار اویند، به هواخواهی تاجر برمی‌خیزند و با فریاد بزن بزن در تنبیه وی مشارکت می‌جویند. در این صورت، دزد ملزم است که بازگشته چاره‌ای دیگر بیاندیشد و هیئتی دیگر بیابد.»

در «بقالبازی» مذکور، که «دروویل» در ارومیه شاهد بوده است،

دزد سی مرتبه به صور گوناگون - و به دکان تاجر دستبرد می‌زند
(Droville. Vol. 2, pp. 20-21)

«میرزا حسین‌خان تحویلدار» نیز، ضمن برشمردن قواعد عملی آن «بازی شادی‌آور»، خبر از اجرایی در غیر «نوروز» می‌دهد:

«حکمای قدیم بقالبازی را بنابر مصالح چند اختراع نموده‌اند. ظاهراً، این بازی را در عیش‌ها اسباب طرب و ضحك قرار داده‌اند و باطناً مفید فواید بسیاری است در سیاست مدن؛ منجمله: امور خلاف قاعده و حساب و حرکات بی‌هنگام، که وضع شیئی در غیر موضوع له است، لامحاله از مردمان خام و جهال عوام در هر مقام صادر می‌شود که جرح و تعدیلشان از قوه صاحبان امر به معروف و نهی عن المنکر در بلاد سواد اعظم درست به عمل نمی‌آید. مبنای بازی مزبور در آن بوده که اعمال ناشایسته از هر کس به ظهور رسد، علی‌وجوه الاقبح به تمثال لغو و اقوال اشنع تقلید آنها نمایند که قبیح را مجسم و در

نظرها مشهود و محسوس کنند تا از راه دفع فاسد به افسد، متصرفین را منفعّل سازند. در حقیقت، این‌گونه الواط آئینه مقبحات مردمند. لغویات اینها اغلب بائمر است. چنانچه، فایده بزرگی از این بازی به‌ظهور رسید زمانی که به تأدیب جهال و رفع اغتشاش ولایت، موکب همایون شاهنشاه غفران‌پناه، با چهل عراده توپ و چهل هزار قشون نصرت‌نمون، تشریف‌فرمای اصفهان گردید. نزول اجلال در عمارات مبارکات هفت دست و آئینه‌خانه دنباله رودخانه بود. معبرها و قراولخانه‌های شهر جمیماً چاتمۀ سرباز مستحفظ، از خانه‌ها تفنگ می‌خواستند و از اعیان و ملاها مقصر، از ساکنین بلده و دهات سیورسات، از مالکین و عمال شهر و بلوکات هشتاد هزار تومان بقایای لاوصول سنوات. ملاهای بلد بدنام، اکابر و اعیان و اشراف مخوف، الواط خونخوار، مفسدین مخفی، کسبه و زارعین مستاصل، سلطان زمان در غضب، عساکر آذربایجانی ترک زبان، اصفهانی پارس‌لسان، توپچیان و سربازان قیامت به‌پا کردند. میرغضبان خون اشرار ریخته، براتداران نابلد به اشخاص ناشناس آویخته، آحاد ناس به ذکر وانفسا گرفتار، فردی از افراد را یارای گفتار نبود. عاقبت، تدبیر شفاعت به دست تقلید این جماعت بود که روزی جهت تفریح شاهنشاه مبرور بقالبازی و اسباب‌خوانچه به حضور مبارک بردند. از تمثال لغو، مانند بی‌اعتدالی‌های اتراک و مستحفظین و محصلین و مستوفیان و مباشران را تمام ظاهر کردند. همان روز، از خاصیت این حکمت عملی، موکلین ممنوع، متهمین معاف، بقایا بخشیده شد. همچنین، در بسیاری از موارد مهمات بزرگ از لطایف این جماعت صورت‌پذیر شده است... سابق زیاد بودند و چندین دسته. اکنون بسیار کمند و به تهران و سایر بلاد متفرق» (تحویله‌دار. صص: ۷-۸۶).

دیگر آنکه، اگر منظور از «بقالبازی» همین نمایش «شرحی از بدبختی اهالی ایران و مجمعی از سختی و زبونی این ممالک ویران» باشد، خود نمایش، در عنوان مجلس‌اول، حکایت از اجرا در «یوم ششم‌شهر صفرالمظفر» یا «عید مولود» ناصرالدین‌شاه دارد، نه عید نوروز. مورخ آن روزگاران در باب «ایجاد جشن میلاد مبارک همایونی» می‌نویسد:

«هرساله، از شب ششم شهر صفرالغیر تا شش‌هنگام، به

به شرایط جشن و لوازم طوی پرداخته می‌شود. و در این موسم سمید و عید جدید، طبقات عاکفین سریر ابدمسیر، از وزراء مختار و سفراء کبار و رجال دولت و اعیان مملکت، کل علی حسب حاله، مورد تفقد شاهنشاه جم‌جاه می‌گردند و به بذل خلاج و تشریف‌ها و عطایا و انعامات سرافراز و قرین امتیاز می‌گردند. و نسوان محترمه در حرمنخانه مبارکه مهمان نواب متعالیه انیس‌الدوله می‌شوند» (اعتمادالسلطنه. المآثر والآثار. ص: ۹۶).

سراخر آنکه، نامیدن کل آن نمایش به‌عنوان «بقالبازی» نیز خطاست. در نمایش «شرحی از بدبختی اهالی ایران و مجمعی از سختی و زبونی این ممالک ویران»، تنها مضمون «مجالس مرکزی» - مجالس دوم و سوم - به «بقالبازی» اختصاص دارد و در «مجالس جنبی» - مجالس اول و چهارم - موضوع دیگرسان است؛ چنانکه بیاید.

ب. علی‌رضا امیر معز

نخستین بار «امیر معز در سال ۱۳۲۳ این نمایشنامه را در مجله هالیوود به چاپ رسانیده، نویسنده آن را یکی از رجال معرفی کرده... صحفه آخر... نمایشنامه» نیز «به علت عدم انتشار مجله ناقص ماند» (جنتی عطایی. ص: ۲۸). امیر معز متن آن نمایش را در يك جنگك خطی یافته بود؛ و آن جنگك دیرگاهی در «آمریکا» بود (ایضاً). همین متن ابتر مرجع اکثر پژوهندگان بعدی - پیش از چاپ نسخه «گرجستان» - شد. امروزه، براساس نسخه «کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران»، که همان متنی است که امیر معز در اختیار داشته است، می‌دانیم که نامبرده این متن را در جنگی از آثار «میرزا ملک‌خان ناظم‌الدوله»، «میرزا فتحعلی آخوندزاده» و چند تنی دیگر، که به همت «میرزا محمدخان سمیدلشکر» گرد آمده بود، یافته و یکبار در مجله «هالیوود» - به‌طور ناتمام - و دیگر بار به‌طور کامل و به‌گونه‌کتابی مستقل، همراه با گفتاری دیگر از همان جنگك، زیر عنوان «در نتیجه نگارش اوراق»، به چاپ لوحی رسانیده است. به‌رغم پندار دیگر پژوهندگان - از جمله: جنتی عطایی - امیر معز را سرباز شناسانیدن نگارنده «دوشاب‌الملک» نبود. همو، در مقدمه این چاپ لوحی، نوشت:

«تشویق متعلق به آغاز کار است و قدردانی به انجام آن. وقت تشویق سپری شده است و از زمان قدردانی سال‌هاست

گذشته. اکنون، هنگام آنست که دین خود را ادا کنیم و با انتشار این جزو، باقی آن را به فارسی‌زبانان معرفی کنیم. یادداشت‌ها و گردآورده‌های میرزا محمدخان سعید لشکر به صورت کتابی درآمده است که نه تیتیر دارد نه مقدمه. بعضی از رسالات این کتاب ترجمه اوست و برخی از تالیفات میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله است. چند رساله هم از دیگران است. چون در کتاب لافی زده نشده، تمیین مؤلف رسالات بی‌تیتیر دشوار است. ولی، گمان می‌رود که چند رساله کتاب از خود سعید لشکر باشد؛ مثلاً: در نتیجه نگارش اوراق.

عنوان «دوشاب‌الملک» را امیر معز بر این نمایش نهاد. در باب انتساب «در نتیجه نگارش اوراق» به میرزا محمدخان سعید لشکر نیز به خطا رفت. آن نوشتاری بود از «میرزا آقا تبریزی» و اختتامی بر نمایشنامه‌هایش (بکناش. ص: ۲۴). مقدمه امیر معز، و سایر مشخصات چنگک سعید لشکر، را در همین مقال، در قسمت نسخه‌شناسی، به دست خواهیم داد.

ج. ابوالقاسم جنتی عطایی

در ۱۲۲۳ هـ. ش.، جنتی عطایی همان متن ابتر امیر معز را، به ماخذ مجله «هالیوود»، به چاپ رسانید (جنتی عطایی. صص: ۵۰-۲۸) و در مقدمه‌ای که بر آن نگاشت، پس از ذکر گفتار سید علی نصر و اقدام نخستین امیر معز، در باب زمان نگارش اثر بر آن شد که «چیزی که می‌توان آن را به طور قطع قبول کرد، رنگ و جلوه زمان آثار ملکم‌خان است که در این نمایشنامه بیشتر نمودار است و بهتر به چشم می‌خورد. بنابراین، می‌توان گفت که اگر کمی قبل از آثار نمایشی ملکم‌خان نوشته نشده باشد، هم‌زمان با آنها تنظیم و تحریر گردیده است» (پیشین، ص: ۲۹). آنچه جنتی به‌عنوان «آثار ملکم‌خان» می‌شناخت، همان نمایشنامه‌های «میرزا آقا تبریزی» بودند که تا سال‌ها اشتبهاً به ملکم‌خان انتساب داشتند. این نکته بعدها، پس از چاپ اثر جنتی عطایی، گشوده شد (تبریزی. صص: یک - بیست و چهار). می‌دانیم که نگارش چهار نمایشنامه میرزا آقا تبریزی - اشرف‌خان حاکم عربستان، زمان‌خان بروجردی، کربلا رفتن شاه‌قلی میرزا، آقاهاشم خلخالی - در سنه ۱۲۸۸ هـ. ق. به اتمام رسیده بود. این مطلب از تاریخ مقدمه‌ای که نامبرده بر نمایشنامه‌های خود نگاشته (پیشین، ص: ۲۱۶)، نیز از مکاتباتش با میرزا فتحعلی آخوندزاده (پیشین، صص: پانزده - هفده) آشکار است.

لهذا، داعیه جنتی عطایی در همزمانی نگارش این آثار - که وی آنها را آفریده سنوات ۸۸-۱۲۸۰ ه. ق. (جنتی عطایی. ح ص: ۱۲۸) می‌داند - با «بقالبازی»، بالنسبه تا حدودی می‌تواند صحیح باشد. چرا که «بقالبازی»، به زعم من - چنانکه بعد خواهد آمد -، در ۱۲۸۹ ه. ق. تألیف گشته است و بین تاریخ نگارش آن و هنگام اتمام تدوین نمایشنامه‌های میرزا آقا، زمانی یکساله بیش نیست.

د. بهرام بیضایی

بیضایی، ضمن بحث مبسوط و دقیقی در مورد «بقالبازی» - به‌طور اعم -، بر آن شد که «بقالبازی فوق نویسنده نداشته و تنها ثبت يك بازی فی‌البداهه بازیگران است» (بیضایی. ص: ۱۷۷). این داعیه، گرچه آن زمان مهمترین نکته درباب شیوه آفرینش و نگارش نمایشنامه مزبور بود، تنها در مورد «مجالس مرکزی» نمایش صدق می‌کند؛ چنانکه بیاید.

ه. حسین نوربخش

در ۱۳۴۷ ه. ش.، نوربخش همان نسخه ابتر امیر معز را مجدداً، در کتابی زیر عنوان «کریم شیرهای دلگمشهور دربار ناصرالدین‌شاه»، به چاپ رسانید. عجب آنکه ایشان همان‌گاه که «مقصود نهایی» خود در تألیف آن کتاب را «حفظ اصالت و صحت داستان‌ها» و روایات تاریخی مندرجه می‌دانستند (نوربخش. ص: ۱۵) و بر آن بودند که «کتاب دیگری به گنجینه ادب ایران اضافه» کنند (پیشین، ص: ۴)، هنگام نقل «بقالبازی» غیر از این کردند؛ توجیه ایشان نیز اینکه: «نگارنده برای اینکه خواننده گرامی کتاب با رعبت بیشتری مطالب را دنبال کند... و چون کلمات متن نمایشنامه را یکدست و روان نیافت، به میل خود تغییرات مختصری در آن داد و نمایشنامه را از حالت خشک و بی‌روح بیرون آورد» (پیشین. صص: ۷۱-۱۷۰). شاید نشانیدن تصویر «عباس گنده» در حال قلیان کشیدن بر روی جلد، به عوض تصویر «کریم شیرهای»، نیز از مقوله همین تغییرات ملیح بوده است؛
الله اعلم...

و. یحیی آرین‌پور

شادروان آرین‌پور نیز، در «از صبا تا نیما»، ضمن پژوهش در «بازی‌های فکاهی» و اظهار نظر درباب «بقالبازی»، قسمتی از آن نمایشنامه را، براساس

متن ناتمام جنتی عطایی، نقل کردند. سترگی و گستردگی اثر ایشان، نیز شاید تدوین آن طی سنواتی متمادی، موجب شد که در این کار هم لغزش‌هایی اندک روی بنماید، که جسارتاً معروض می‌افتد.

نخست آنکه، در مورد «بازی‌های فکاهی» می‌آورند: «از روزگاران پیش، در کنار شبیه‌خوانی یک نوع نمایش ملی شبیه به نمایش‌های سیرکی هم در ایران وجود داشت که عبارت بود از صحنه بازی‌ها و شیرین‌کاری‌هایی که دلچکان و مسخرگان درباری و بازاری - لوطیان و مطربان - اجرا می‌کردند. بازیگران این صحنه‌ها، ضمن اجرای یک رشته عملیات بندبازی و رقص و آواز، دشمنان خود را به یاد مسخره می‌گرفتند و غالباً در لفاظی عبارات شیرین دوپهلوی بر حکام و فرمانروایان و حتی روحانیان می‌تاختند» (آرین‌پور، ج ۱، صص ۲۶-۳۲۵). تا بدینجا، ایشان وجود انتقاد از «حکام و فرمانروایان و حتی روحانیان» را در ضمن «نمایش‌های فکاهی» از روزگاران پیشین پذیرفته‌اند. اما، چند سطر بعد، در باب «بقالبازی در حضور» می‌نویسند: «بر اثر توسعه روابط ایران با غرب و بسط فرهنگ و دانش اروپایی، به تدریج بازی و نمایش نیز وضع بهتر و متکامل‌تری بر خود گرفت و هرچه از رونق تمزیه و شبیه‌خوانی کاسته شد، بر گرمی بازار بازی‌های خنده‌دار افزوده گشت و بازیگران مقلد، که کارشان جز تقلید و مسخرگی و درآوردن ادا و اطوار و خندانیدن شاه و درباریان نبود، بر آن شدند که چاشنی از انتقاد اشخاص و اوضاع در شیرین‌کاری‌های خود وارد کنند. کاملترین نمونه این نمایشنامه‌ها «بقالبازی در حضور است» (پیشین، ص: ۳۲۶). پیدایی «چاشنی انتقاد اشخاص و اوضاع در شیرین‌کاری» بازیگران «مقلد که کارشان جز تقلید و مسخرگی و درآوردن ادا و اطوار و خندانیدن شاه و درباریان نبود»، آن هم بر اثر «توسعه روابط ایران با غرب»، ناسخ قول اولین ایشان دال بر تاختن «بر حکام و فرمانروایان و حتی روحانیان» از «روزگاران پیش» در کار «بازیگران» آن صحنه‌هاست. خاصه آنکه، صفحه‌ای بعد می‌افزایند: «پیش از تحریر بقالبازی در حضور به صورتی که در دست است... دلچکان و مسخرگان درباری، مانند گرم شیرهای و دیگران، صحنه‌هایی به همان نام بقالبازی، که عبارت از شوخی‌ها و مسخرگی‌های ملایم و قابل نمایش در حضور شاه بوده است، ترتیب می‌داده‌اند» (پیشین، ص: ۳۲۷). قول اخیر گرچه فی‌نفسه صحیح است، اما، به زعم حقیق، ایضاً ناسخ قول اولین است.

دیگر آنکه، با وجود اذعان بر این نکته که «طبق اسنادی که اخیراً به

دست آمده، معلوم می‌شود که میرزا ملک‌خان هسرگز نمایشنامه‌ای ننوشته» (پیشین، ص: ۳۵۹)، در مورد تاریخ نگارش و نویسنده «بقالبازی» می‌نویسند: «به احتمال قریب به یقین معتقدم که این نمایشنامه کمی قبل از ظهور آثار نمایشی ملک نوشته شده و نویسنده آن کسی جز محمد حسن خان اعتماد السلطنه نمی‌تواند باشد و مقایسه این اثر با خوابنامه اعتماد السلطنه، که در حال حیات نویسنده قابل چاپ و نشر نبوده، این نظر را تا حد زیادی تأیید می‌کند» (پیشین، ص: ۲۲۷). از تضاد نخستین - اذعان به عدم نگارش نمایشنامه توسط ملک‌خان و اعتقاد به نگارش بقالبازی «کمی قبل از ظهور آثار نمایشی ملک»، که محتملا به تدوین «از صبا تا نیما» طی سنواتی متمادی پاز می‌گردد - که بگذریم، اعتقاد به نگارش «بقالبازی» پیش از اتمام آثار میرزا آقا تبریزی، سنه ۱۲۸۸ هـ. ق.، را - چنانکه در مورد جنتی عطایی هم گذشت - ناصواب می‌دانیم. این نکته را در قسمت «تاریخ نگارش بقالبازی» خواهیم گشود. اما، انتساب نگارش «بقالبازی» به اعتماد السلطنه و به مدد «مقایسه این اثر با خوابنامه» - یا به عبارت صحیح: «خلسه» (اعتماد السلطنه. خلسه. ح ص: ۱۰) - «احتمالی» است درخور تأمل؛ گرچه در آثار اعتماد السلطنه هم مضامینی که این احتمال را تقویت کند می‌توان یافت، هم نکاتی بملکس. بدین نکته نیز در قسمت «هویت نگارنده بقالبازی» باز خواهیم گشت.

ز. مایل بکتاش

سال ۱۳۵۶ هـ. ش.، مایل بکتاش، طی مقاله‌ای مفصل (بکتاش. صص: ۶۶-۲۰)، نگارش «بقالبازی» را به میرزا آقا تبریزی منتسب نمود. استناد وی در این مدعا به مکاتبات فیما بین میرزا فتحعلی آخوندزاده و میرزا آقا تبریزی و، بیش از همه، بر مؤخره‌ای بود که میرزا آقا، تحت عنوان «در نتیجه نگارش اوراق» بر نمایشنامه‌هایش نگاشته است. به دیگر زبان، چنانکه خود می‌نویسد، در آن «تحقیق از مطالعه اسناد، و به ویژه يك سند اساسی زیر عنوان در نتیجه نگارش، و همچنین ارزشیابی‌های سبک‌شناسی و تاریخی تئاتر وی استفاده» کرد. بکتاش، در ابتدای مقاله، و پس از ذکر شرح حال میرزا آقا، فهرست اسناد مورد استفاده خود را براساس اثر «آقاعمو، علیقلی اوغلی، ابراهیموف»، زیر عنوان «م. ف. آخوندوف آرخیوی نین تصویری»، به دست می‌دهد. اثر «ابراهیموف» در ۱۹۵۵ م. در یاکو به چاپ رسیده و «نخستین تحقیق اسب که نمایشنامه‌های میرزا آقا و دیگر مدارک مربوط به او را معرفی کرده است» (پیشین، ح ص: ۳۳). آن فهرست مشتمل است بر:

دو نامه از میرزا آقا تبریزی خطاب به میرزا فتحعلی آخوندزاده؛ يك نامه از میرزا فتحعلی آخوندزاده در پاسخ نامه میرزا آقا؛ چهار نمایشنامه میرزا آقا که نامبرده جهت آخوندوف ارسال داشته؛ یادداشتی تحت عنوان «در نتیجه نگارش کتاب گوید» - یا «در نتیجه نگارش اوراق» - که همراه با چهار نمایشنامه، داخل جلد چرمی و سیاه رنگ که دارای حاشیه زرکوب است قرار دارد (پیشین، صص: ۲۷-۳۳).

ابتداء، ناگزیریم، محض وضوح زمینه بحث، متن دو نامه میرزا آقا و «در نتیجه نگارش کتاب» را به دست دهیم.

۱

[از میرزا آقا تبریزی]

فدایت شوم! اگرچه ظاهراً کسب فیض خدمت مسرت آیت را نکرده‌ام. ولی، اغلب اوقات، از محامد و اوصاف محاسن اخلاق آن سرور معظم، که در السنه و افواه جاریست، شنیده باطناً کمال اخلاص [و] ارادت داشته و دارم. خاصه، از وقتی که از ملاحظه کتاب ترکی تصنیف آن سرور محظوظ و از نوشتجات نزهت آیات سایره نیز متدرجاً مشعوف بوده، از نکات شیرین و عبارات دلنشین آنها که موجب انواع عبرت و تربیت است بصیرت حاصل کرده‌ام، بر خود لازم شمردم که در این شیوه خجسته و سبک و سیاق پسندیده به آن سرور معظم تقلید و پیروی نمایم و مریدانه بساط ارادت بیارایم. اول خواستم کتاب طیاطر را، چنانکه خواسته بودید، به زبان فارسی ترجمه بکنم. دیدم ترجمه لفظ به لفظ حسن استعمال الفاظ را می‌برد و ملاحظت کلام را می‌پوشاند. در حقیقت، حیض آمد و ترجمه را موقوف داشتم. و چون مرام و مرادم پیروی و ارادت بود، لهذا مختصری به همان سبک و سیاق در زبان فارسی جداگانه نوشتم و این رسم تازه را در میان قوم سرمشق گذاشتم که، ان‌شاءالله، بعدها صاحبان عقل و تمیز در تکمیل و تزیین آن بکوشند. از آنجا که خواستم این فقره اخلاص بنده در آن صفحات نیز معلوم و مشهود آید... [چهار سطر را با مرکب سیاه قلم زده‌اند] التماس دیگر اینکه چند وقتی این کتاب از بعضی نظرها پوشیده بماند تا وقت اشتها آن برسد. و این فقره منوط بر حسن

اعتماد آن سرور است. زیاده چه زحمت دهد. فی شهر ربیع الثانی [۱۲۸۸ هـ. ق] از تهران قلمی گردید. العبد الاقل: میرزا آقا. (آخوندزاده. القباای جدید. صص: ۲-۳۹۱).

۲

[از میرزا آقا تبریزی]

در بیان شناختن بنده راقم است

این بنده نام میرزا آقاست و از اهل تبریز هستم. از طفولیت به آموختن زبان فرانسه و روسیه شوق کردم. و زبان فرانسه را، به قدری که در نوشتن و ترجمه و تکلم رفع احتیاج بشود، تحصیل کرده‌ام. و از زبان روسیه نیز قدری بهره دارم. بعد از خدمات چندین ساله در مصلخانه پادشاهی و مأموریت در بغداد و اسلامبول و تصاحب چهار قطعه نشان از درجه اول و دویم و سیم مصلخانه و نشان مجیدیه، قریب به هفت سال است که به اذن اولیای دولت در سفارت دولت فخیمة فرانسه، مقیم تهران، منشی اول هستم. جواب وصول عریضه و کتاب را التفات فرموده محرمانه به توسط عالیجاه، مجددت و فطانت همراه، مسیو کریبل، مترجم سفارت دولت بنیه روسیه مقیم تهران، ارسال فرمائید. سرور معظم! من یک نسخه از این کتاب را به نام نامی سرکار عالی داده بودم می‌نوشتند. چون هر چهار جزو نوشته نشده بود و چاپار روانه می‌شد، دیگر فرصت نکردم. به خیال اینکه در عمرها وفا نیست، ترسیدم بمیرم و این کتاب به آنجا نرسد و در میانه تلف بشود. لهذا، خواستم یکروز زودتر کتاب را فرستاده باشم. و از این جهت، آنقدر نتوانستم صبر بکنم که آن هم تمام بشود، هردو را باهم بفرستم. علی‌الحساب، معذورم فرمائید. ان‌شاءالله، همین‌که تمام شد، انفاذ خدمت خواهد شد. اصل منظور، فرستادن یک نسخه قبل از مردن به آنجا بود. دیگر حالا اختیار با سرکار عالی است. امیدوارم که من بعد نیز این بنده را به لطف‌های غایبانه خوشوقت، و پیوسته به ارسال مراسلات و رجوع هر قسم فرمایشات قسرین انواع مسرات فرمائید. ایام عزت و دولت مستدام باد. العبد الاقل: میرزا آقا. (پیشین، صص: ۹۰-۳۸۹).

۳

در نتیجه نگارش اوراق گوید؟

اوقاتی که این سطور صورت اختتام یافت، بنده راقم در گوشه‌ای اوراق را به دست گرفته مشغول حک و اصلاح آن بودم که یکی از رفقا وارد شد و پرسید: این اوراق چیست و از کیست؟ عرض کردم: شرح حال است، که از بابت بیکاری، در لباس قصه و حکایت، نوشته شده است. دست دراز کرد و اوراق مزبوره را برداشت و چند ورق را مطالعه نمود و گفت:

سؤال: فایده این پر و پوچ چه چیز است؟

جواب: عرض می‌شود که چون مطالعه حکایت و اطلاع از قصص و روایات و تفکر و تدبیر در آنها موجب بینایی و ازدیاد تربیت و عبرت ملت است؛ و عبرت و تربیت ملت سبب ترقی و آبادی مملکت؛ و این هردو باعث انتظام و قدرت دولت؛ لهذا، خواندن این‌گونه حکایات بسیار مفید، بلکه واجب است. از این جهت به ترقیم این اوراق پریشان مبادرت شده است.

سؤال: بسیار خوب. اگر بنابراین بود، پیشنهادی بهتر و مربوط‌تر از این زیاد نوشته بودند. شما زحمت بیجا چرا کشیده‌اید؟

جواب: فرمایش شما درست است. لیکن، اینهایی که بنده نقل نوشته‌ام، معمولاً فی این زمان است. ناقل و منقول هردو حاضر و موجود، به رأی‌العین دیده می‌شود و جای تاویل و تردید باقی نمی‌ماند.

سؤال: این عمل به نظر من خوب نمی‌آید و معایب چند دارد که می‌تواند ضرر آن به تو راجع شود.

جواب: از چه راه و به چه جهت؟

سؤال: آخر هیوب مردم را گفتن و قبایح اعمال ایشان را صریحاً شمردن و به دیگران نمودن، نتایج بد دارد و تولید عداوت و خصومت می‌نماید. در این صورت، چه لزوم کرده است که آدمی عبث عبث از برای خود دشمن به هم رساند و کار پیش بیاورد؟

جواب: این فرمایشات شما هر یک فصول مطوّلی دارد. و حالا که حرف به اینجا کشیده است، از شما عذر می‌خواهم که از

درازی سخن ملالت نیاورید. اگرچه، حتی المقدور، مختصرتر عرض خواهم نمود. اولاً، غرض نفسانیات در قول گوینده شرط است که آیا از روی بیان واقع است که می‌گوید، یا از راه استهزا و استخفاف. من بنده به اعلا درجه صوت ندا و اقرار می‌کنم که از ملت صحیحه ایران هستم و در کمال غیرت و تمصبجویی، خوبی ملت خود را فخر و شرف نفس واحد خود می‌دانم؛ و ننگ و ناموس ایشان را نیز راجع به شخص فرد خود می‌دانم؛ و در هر موقع شریک و سهیم اسم و رسم این ملت بوده و خواهم بود. با وجود این، از صاحبان مرآت و انصاف تصدیق می‌خواهم [که] این گونه اشخاص، نمودبالله، به چه جهت خیال خفت و استهزام به ملت خود می‌نمایند؟ حاشا و کلا، ثم حاشا! ثانیاً، از ناصحان مشفق و پیران جهان‌دیده شنیده‌ام که دوست حقیقی عیب دوست را به او می‌فهماند و می‌گوید تا متروک بدارد، و دشمن دانا ممایب عدوی خود را از وی مخفی نماید تا عادت و زیاده‌تر شود. خاصه، در زمانی که قبایح عمل در یک ملت ظهور عامه پیدا کند، که در اطراف و اکناف عالم مؤلف و مخالف خوارچ، بعضی در مقام خرسندی و ذوق و برخی در صدد استخفاف و استهزام برآیند؛ در آن وقت، به افراد و آحاد ملت مستحب، بل واجب است که به اتحاد در محو آن کوشیده اسباب تنبّه و توجه در آن طایفه فراهم بیاورند تا ملت خود را از گرفتاری‌های ممایب و اطوار ناپسندیده باز رهانند. پس، نگارش این قسم قصص و حکایات نوعی از اسباب بصیرت و آگاهی خواهد بود. با این احوال، آیا این فقره باز راجع به ضرر و زیان است یا خیر؟

سؤال: رفیق! تا اینجا خوب آمدی و درست گفتی. بارک‌الله! اما، ما را به این گیاه ضعیف این گمان نبود. اما، باز یک ملاحظه دیگر هم هست. مگر حکایت آن رویاه را در گلستان شیخ سعدی نخوانده‌ای که «دیدندش گریزان و افتان و خیزان. گفتند: چه آفت است که موجب چندین مخافت است؟ گفت: شنیده‌ام که شتر را به سخره می‌گیرند: گفتند: سفیه لا یعلم، ترا با شتر چه مناسبت [و شتر را] با تو چه مشابَهت؟ گفت: خاموش، که اگر حاسدان بگویند که شترم و گرفتار آیم، که

را غم تخلیص من باشد؟» هرگاه تو را از غرض حساسدان گرفتاری پیش آید، تا يك نفر صاحب انصاف و مروّت و موّدت پیدا شود و دلایل و براهین ترا بشنود و ساکت شود، بیم آنست که تا آن وقت کار ترا ساخته باشند. این را چه خواهی گفت؟

جواب: زهی سعادت و شرف و افتخار که از برای نیکنامی ملت بزرگی بر وجود نابود من خدشه برسد و یا خون مرا بریزند؛ فدای ملت! ولی، این هم از بی‌اطلاعی شما است. هرگاه از حکایات و تواریخ گذشته درست مطلع بودید و می‌دیدید که چقدر مردمان باغیرت در راه ملت و دولت خود از جان و مال گذشته‌اند، آن وقت عمل مرا تصدیق می‌نمودید. آقا جان! این حرف‌ها را اگر حالا نزنم، پس کی خواهم گفت؟ حالا که این‌طور شد، مطلب دیگری که در متن کتاب فرصت نگارش نشد، در اینجا بیان می‌نمایم. ترا به خدا گوش کن و هیرت بگیر! چند روز قبل که کتاب تمام شده بود، القاب متداوله این زمان را تعداد و ملاحظه می‌کردم. رسیدم به القابی که من باب لوطی‌بازی به تجار هم داده شده است و این است که می‌نویسم: ملك التجار، ناظم التجار، معین التجار، رئیس التجار، امین التجار، مشیر التجار. به اینجا که رسیدم هوش از سرم پرید. بابا، امان و مروّت! شما يك نفر تاجر سراغ من بدهید، آن وقت این حقه‌بازی‌ها را درآورید. این عجب‌تر که بقال بیچاره يك بار پیاز و يك كوزه ماست که می‌خرد، صاحبان آن، همین که قپان زده شد، از در دکان رد نمی‌شوند تا پول نگیرند. و سالی دوازده ماه در مجالس و محافل بازی درمی‌آورند، اسمش بقالبازی است. آقا کریم شیرهای! از بقال بیچاره چه می‌خواهی؟ بیا تاجربازی درآور بین این الواط به چه طورها مال مردم را می‌خورند. تاجر و مقوم، تاجر و گرگک یراق صندوقخانه، تاجر و عاقله گمرکچی، یعنی: دزد دزدان. تاجر: يك کلیه مجاور حضرت عبدالعظیم مال مردم‌خور. اینها یعنی چه؟ احدی را نمی‌توان گفت از این ملایفه که به درد کسب و تجارت بخورد؛ مگر يك نفر که از غایت تدین و امانت، این روزها دیدم مبلغی پیشکش داده است که هر وقت مواجب اهالی دایرة يك وزارت معتبر را می‌آورند به او تحویل بدهند، چون شرعاً شبیه در پول دیوان مترتب است، لهذا آن

شخص تاجر مؤمن همه تنخواه را ندهد به راه حرام، نصفه بدهد به طور حلال. حالا، شما را به خدا، انصاف بدهید خون سگ خوردن بهتر است یا این‌طور تجارت کردن؟ چه بگویم؟ چه بگویم؟ نگویم، درد می‌کشد. خداوند عالم، به حرمت پاکان درگاه خود، يك بصیرت و بینایی و يك انصاف به ما بدهد که رشته رسوایی و تفضیح‌کاری بالاتر از این نکشد. تمام شد. والسلام. انصاف می‌دهم که لطیفان دلبران، بسیار دیده‌ام نه به این خوب دلبری.» (دوشاب‌الملک).

بکتاش با استناد بر پاره‌ای سطور از دو نامه و متن فوق، و قسمت‌هایی از بقالبازی، داعیه خود را سامان می‌بخشد. برآن می‌شود که چون در آغاز متن فوق - «اوقاتی که این سطور صورت اختتام یافت، بنده راقم در گوشه‌ای اوراق را به دست گرفته مشغول حک و اصلاح آن بودم» - «عنوان اثر (کتاب) مشخص نشده» و در انتهای متن، نویسنده نقد خود از القاب‌تجار را به‌عنوان «مطلب دیگر که در متن کتاب فرصت نگارش نشد در اینجا بیان می‌نمایم» آورده، و نیز از آن روی که به «بقالبازی» هم خرده گرفته، و در سومین مجلس از «بقالبازی» هم لقب بخشی به تاجر نکوهش گشته و از خیل آنان در حضرت شاه‌عبدالعظیم سخن رفته؛ لهذا، منظور میرزا آقا از آن «اوراق» که «به دست گرفته مشغول حک و اصلاح آن» بوده - یا به زعم بکتاش آن «اثر (کتاب) که عنوانش «مشخص نشده» -، همانا «بقالبازی» است، لاغیر (بکتاش، صص: ۲۵-۳۳).

آنچه میرزا آقا در باب القاب‌تجار آورده، مگر نه همان است که در «مجلس سوم بقالبازی» بدان اشارت رفته است؟ و مگر نه آنکه در آن مجلس، میرزا یوشاخان «همان القاب بالا را برمی‌شمارد؟» (پیشین، ص: ۲۵) پس، دیگر ذکر «مطلب دیگری که در متن کتاب فرصت نگارش نشد، در اینجا بیان می‌نمایم» از چه روست؟ اگر «بقالبازی» اثر میرزا آقا بود، مسلم می‌دانست که «در متن کتاب فرصت نگارش» آن مطلب را یافته است.

در دنباله بحث، لازم می‌آید که «میرزا آقا نسخه‌ای از «بقالبازی» را از تهران به تفلیس برای ملاحظه آخوندزاده فرستاده باشد.» لهذا، باید دید «چه قرآینی در مدارک موجود دیگر، یعنی نامه‌های آخوندزاده و میرزا آقا درباره این اثر وجود دارد» (پیشین، ص: ۳۷). بکتاش چنین می‌کند و جوینده یابنده می‌آید. می‌نویسد: «فقط در يك نامه موجود از میرزا فتحعلی آخوندزاده به میرزا که حاوی راهنمایی وی در فن درام‌نویسی است، و به

تاریخ ۱۸ ایون ۱۸۷۱ [۲۸ ایون صحیح است نه ۱۸] نوشته شده، اشاره‌ای کلی و غیرمستقیم به نمایشنامه مذکور و مخاطره‌آمیز بودن آن در حق معاصرین وقت می‌توان یافت که مستقیماً به یادداشت میرزا آقا مربوط است» (ایضاً). می‌دانیم که در پاسخ دو نامه میرزا آقا و ارسال کتابی مشتمل بر چهار نمایشنامه خود جهت آخوندزاده، میرزا فتحعلی نامه‌ای نوشت مبنی بر وصول کتاب و در نقد آن نمایشنامه‌ها، در قسمتی از این نامه، میرزا آقا را چنین تذکار داد:

«... پنجم: آن رفیق شما که نقل روپاه شیخ سعدی را به

شما خاطر نشان کرده است حق دارد. نوشتن و منتشر کردن این قبیل چیزها در حق معاصرین محل خطر است. وانگهی، در مملکتی مثل ایران، که هنوز بر عمل چاپ و تصنیفات ارباب خیال آزادی مطلق داده نشده است، پس باید چه کرد؟ مطلب نیز خیلی عمده‌گی دارد. نوشتن بسیار واجب است... علاج آسانست: تاریخ وقوع گزارش را می‌اندازید به عصر شاه سلطان حسین صفوی که در دولتش نظم نبود... اگر اسم اشرف‌خان در زمره معاصرین معروف است، تغییرش بدهید، مثلاً حیدرخان یا رستم‌خان بگوئید. پایتخت هم اصفهانست...» (آخوندزاده، مقالات، ص ۸۰).

این مطلب که بکتاش نیز بر آن تکیه دارد، «اشاره‌ای کلی و غیرمستقیم به نمایشنامه مذکور» نبود؛ این «اشاره‌ای» جزئی و «مستقیم» به نمایش «سرگذشت اشرف‌خان حاکم مرستان در ایام توقف او در تهران که در سنه ۱۳۳۲ به پایتخت احضار می‌شود...» بود، و پاسخی به «در نتیجه نگارش کتاب گوید».

اما، بکتاش که تنها مضامین «بقالبازی» را «در حق معاصرین حاضر و موجود» می‌داند (بکتاش، ص: ۳۸)، بر آن می‌شود که این مطلب نیز بیشتر به آن نمایشنامه راجع است و «اشاره آخوندزاده به عنوان مثال در مورد اشرف‌خان بیشتر حالت کنایه داشته‌است» (ایضاً). اما، چرا «کنایه»؟ در اثبات این مدعا، بلوکبازی «به نشانه‌یابی‌های دیگر در مدارک موجود» می‌پردازد (ایضاً). می‌نویسد:

«اینک به نشانه‌یابی‌های دیگر در مدارک موجود می‌پردازیم: میرزا آقا در یکی از نامه‌های خود به آخوندزاده که طی آن خواستار جواب وصول عریضه و کتاب شده (ابراهیموف

احتمال داده است که این کتاب ممکن است مجموعه چهار نمایشنامه میرزا آقا باشد) به دو کتاب اشاره می‌کند و از توضیحش برمی‌آید که یک نسخه کتاب برای آخوندزاده ارسال داشته، اما معلوم نیست که آن کدام کتاب بوده است. همین قدر پیداست که موقع ارسال این نامه، کار نوشتن نسخه‌ای از چهار جزوه (نمایشنامه‌های شناخته‌شده) تمام نشده بوده است... به نظر ما میرزا آقا تبریزی این نامه را همراه کتاب دیگری غیر از کتاب محتوی چهار نمایشنامه شناخته‌شده، برای آخوندزاده فرستاده است. در نامه دیگر میرزا آقا به آخوندزاده نیز در فاصله قسمتی... روی چهار سطر آن با مرکب سیاه خط کشیده شده است... که حالت ابهام پیش می‌آورد، به‌خصوص اینکه نویسنده از پیش خواستار احتیاط و مراقبت و پوشیده‌ماندن کتاب شده است... که به این ترتیب دیگر برای طرح آشکار آن کتاب در نامه انتقادی آخوندزاده نیز جایی باقی نمی‌ماند.» (پیشین، صص: ۳۸-۳۹).

اندک دقتی به متن دو نامه میرزا آقا داعیه بکتاش بر ارسال کتابی غیر از چهار نمایشنامه را باطل می‌کند. قضیه از این قرار است که میرزا آقا همراه نامه اول - همان که تحت شماره «۱» نقل شد - نسخه‌ای از کتاب چهارنمایشنامه را برای میرزا فتحعلی آخوندزاده ارسال داشته و در آن درخواه گشته است که «این کتاب از بعضی نظرها پوشیده بماند تا وقت اشتها آن برسد». ارسال آن نامه و کتاب به تعجیل و از سر آن بوده که میاد «عمرها وفا» نکند «و این کتاب به آنجا نرسد.» تعجیل چندان بوده که نه تنها در نامه به معرفی خود نپرداخته، بلکه حتی از مخاطب درخواست نموده که وصول کتاب و عریضه را اطلاع دهد. اگر از سر تعجیل نبود، میرزا آقا صبر می‌کرد تا آن «نسخه از این کتاب را» که «به نام نامی» میرزا فتحعلی «داده بود» می‌نوشتند، همراه با نامه‌ای در معرفی خود ارسال دارد. پس چون چنین نکرد و نسخه‌ای از کتاب را که آماده داشت، آن هم همراه آن نامه، فرستاد؛ دیگر یار به جبران مافات برآمد و در نامه دوم - که تحت شماره «۲» نقل شد - نخست خود را شناسانید، سپس سبب تعجیل در ارسال نامه نخستین را بازگفت، و سر آخر نیز خواستار خیر وصول عریضه و کتاب و «رجوع هر قسم فرمایشات» شد که «قرین انواع مسرات» آید. بدین ترتیب تعجیل نخستین را متذکر و آداب‌دانی خود را گوشزد کرد که هم آن

نسخه که به «نام نامی» نویسانیده بود مهیا نبوده، و هم وقت تنگت و «چاپار» روانه.

اگر غیر از این بود، و اگر همراه نامه اول کتابی غیر از چهار نمایشنامه ارسال داشته بود، چه معنی داشت که در نامه دوم به میرزا فتحعلی - که در آن صورت مسبوق به سابقه نبود - یادآور شود که «چون هر چهار جزو نوشته نشده بود و چاپار روانه می‌شد، دیگر فرصت نکردم.» در آن صورت میرزا فتحعلی از کجا می‌دانست که منظور از «چهار جزو» چیست؟ «بقالبازی» که يك جزو بیشتر نبود.

جز آنچه گذشت، بکتاش از دو نکته نیز غافل مانده است:

نخست آنکه، پاسخ میرزا فتحعلی آخوندزاده به میرزا آقا تبریزی تاریخ «۱۲۸۱ یون سنه ۱۸۷۱ در بیلاق قوجور، من توابع تفلیس» (آخوندزاده. الفبای جدید. ص: ۸۹) را دارد که برابر است با ۸ ربیع‌الثانی سنه ۱۲۸۸ ه. ق. چنانکه در قسمت منقول از متن این نامه دیدیم، میرزا فتحعلی آخوندزاده به «در نتیجه نگارش اوراق» پاسخ می‌گوید. اگر به‌داعیه بکتاش باور آوریم، و «در نتیجه نگارش» را مربوط به «بقالبازی» بدانیم، لازم می‌آید که نگارش «بقالبازی» در تاریخ ۸ ربیع‌الثانی ۱۲۸۸ ه. ق. به‌اتمام رسیده باشد. حصول چنین امری، به‌زعم من، چنانکه در قسمت «تاریخ نگارش بقالبازی» خواهد آمد، ناصواب است.

دیگر آنکه، بکتاش نامی از مقدمه میرزا آقا بر چهار نمایشنامه نمی‌برد؛ مقدمه‌ای که توأمان مؤخره آن نمایش‌ها یعنی «در نتیجه نگارش اوراق» است، بدین عنوان و مضمون:

در سبب تصنیف کتاب گوید:

روزی، راقم اوراق در مجلس یکی از یاران موافق مشغول صحبت [یا] جمعی از دوستان بود. ناگاه رشته سخن به فواید مطالعه حکایات و استماع روایات کشید، و کلام به سنجیدن حسن عبارات و طرز بیانات و فهمیدن کنایات و اشارات رسید. صاحب مجلس فوراً برخاست و کتاب مسرت‌نصاب طیاعر سرکار ادیب و لیبب آقای میرزا فتحعلی آخوندزاده کولونل، دام‌مجده، را که در زبان ترکی با اسلوب تازه نوشته‌اند، به میان آورد. الفاظ ساده و شیرین و عبارات بامعنی و دلنشین آن، مانند گوهر غلطان دست به دست گردیده، آویزه گوش مستمعان گردید. چون تکرار این‌گونه حکایات و تذکار این‌قسم تصنیفات

مایه ترقی و تربیت ملت است و تکمیل مراتب عبرت و تجربت؛ لهذا، این بنده بی‌مقدار نیز پیروی و تقلید به این شیوه خجسته نموده، با عدم استطاعت و استعداد، کتابی مشتمل بر چهار حکایت و هر حکایتی محتوی بر چهارمجلس در زبان فارسی تضعیف نمود. امید که به زیور قبول طبع بلندهمتان در نظرها مزین و جلوه‌گر بیاید. در سنه هزار و دوست و هشتاد و هشت هجرت. (تبریزی. ص: ۲۱۶).

بحث در این باب را به همین بسنده می‌کنیم. کلام آخر آنکه در مقاله بکتاش، نکته‌ای دیگر نیز در باب «بقالبازی» مندرج است که عجیب می‌نماید و آن اینکه: تا زمان چاپ مقاله ایشان، ۱۳۵۶ ه. ش.، متن کاملی از «بقالبازی» به چاپ نرسیده و تمامی متون چاپی موجود، با واسطه یا بی‌واسطه، به متن ابتر مجله «هالیوود» بازمی‌گشت که تا اوایل «مجلس چهارم» را شامل بود. متن کامل در ۱۳۵۷ ه. ش.، براساس نسخه «گرجستان» و توسط باقر مؤمنی به چاپ رسید. با این وجود در مقاله بکتاش (صص: ۵۱-۵۰) قسمتی از انتهای «مجلس چهارم»، در مورد «قوم‌الدوله»، مندرج است. این قسمت تنها در یک متن کامل وجود دارد. عجب آنست که بکتاش در نقل این قسمت، نه مآخذ آن را ذکر نموده و نه مشتاقان پژوهش در تاریخ تئاتر ایران را به یافتن نسخه خطی کامل «بقالبازی» بشارت داده است. الله اعلم...

ح. باقر مؤمنی

سال ۱۳۵۷ ه. ش.، باقر مؤمنی متن کامل «بقالبازی» را براساس نسخه «گرجستان»، مورخ ۱۳۱۵ ه. ق.، به چاپ رسانید. این نخستین متن کاملی بود که در ایران انتشار می‌یافت. این متن، که عنوان «تئاتر گریم شیرهای» یافت، در پاره‌ای مواضع با متن «امیر معز» و نسخه «کتابخانه ملی تبریز» مبیانت دارد. به این نکته در حواشی متن حاضر اشاره کرده‌ایم. گذشته از این، پاره‌ای اغلاط نیز در واژگان متن گرجستان ره یافته است. مؤمنی در مقدمه‌ای که بر این اثر نوشت، و شرحی مبسوط از نمایش‌ها و بازی‌های ایرانی به دست داد، در مورد خود «بقالبازی» شیوه احتیاط در پیش گرفت. در مورد نویسنده اثر، بی‌آنکه نامی را متذکر گردد، بر آن شد که «نمایشنامه بدون شک نویسنده‌ای داشته که در تنظیم آن تحت تأثیر تقلیدها و نمایش‌های کم‌دی آن زمان بوده است که در عین حال، به قول خودش یا

کاتب نمایشنامه، خواسته آن را به طرز تیاتر فرنگیان تنظیم کند. او در عین حال، مانند بسیاری از نویسندگان آن زمان نام خود را از ترس مجازات پنهان داشته است» (مؤمنی. ص: ۳۹). بدین قرار مؤمنی خود را در تلاش بی‌فرجام یافتن نگارنده «بقالبازی» دخیل نمود. در مورد تاریخ نگارش نیز چنین کرد و برآن شد که «هرچه هست، این نمایشنامه در سال ۱۳۱۰ هجری قمری در دسترس خوانندگان بوده است» (پیشین. ص: ۴۰). در يك کلام: آهسته رفت و آهسته آمد.

ط. جمشید ملک‌پور

آخرین فرد از این سلاله، جمشید ملک‌پور بود که، در ۱۳۶۳ ه. ش.، طی نخستین مجلد اثرش، «ادبیات نمایشی در ایران»، به «بقالبازی» پرداخت (ملک‌پور. صص: ۳۰۱-۲۷۶). نامبرده در آن گفتار مبسوط مشبع، نخست به رد نوشتارهای پژوهندگان پیشین، به دلایلی که گاه خود مردودند، نشست. پس از آن، درباب «بقالبازی»، از نحوه شکل‌گیری تا زمان نگارش و هویت نگارنده، سخن سرود.

در این مختصر ما را به آن دلایل که ملک‌پور در رد نوشتارهای پیشین برشمرده، چندان کاری نیست و از ایندست تنها به ذکر يك دو نمونه بسنده می‌کنیم تا بر سر داعیه‌های خود وی شویم.

نخست آنکه، در رد مدعای بکتاش در انتساب «بقالبازی» به میرزا آقا تبریزی، در شمار دلایل خود، بدین توسل جست که نمایش‌های میرزا آقا در چهار مجلس و «بقالبازی» در پنج مجلس به اتمام می‌رسد. اساس وی بر نسخه «گرجستان» بود که به غلط مجلس چهارم را از بدو شرح احوال «قوام‌الدوله» به دو پاره کرده مجلس پنجمی بر نمایش مترتب نموده است (پیشین. ص ۲۸۴). این اشتباه را ملک‌پور، از آنجا که سایر نسخ را ملحوظ ننمود، به دیده نداشت.

دیگر آنکه، در همین موضع، برآن شد که نویسنده «بقالبازی»، برخلاف میرزا آقا تبریزی، «به سبب عدم تسلط کافی به اصول و قواعد درام‌نویسی، حتی عکس‌العمل تماشاچیان را نیز در خود متن آورده است» (ایضاً). متظورش ثبت خنده شاه در انتهای «مجلس سوم» بود. نکته‌ای که ملک‌پور در نیافت آن بود که در این نمایشنامه نه شاه تماشاچی است و نه خنده او ثبت «عکس‌العمل تماشاچیان». در «بقالبازی» شاه نیز در عداد بازیگران است و این در حقیقت نمایشی در نمایش است. و مگر نه آنکه نام شاه، به‌عنوان يك

«پرسوناژ»، در صدر صورت «اعضاء مجلس» در ابتدای نمایشنامه نشست است؟

دیگر آنکه، در پاسخ ایضاً به بکتاش، بر آن شد که در این نمایشنامه «هدف از حمله به قوام‌الدوله و شکست او در جنگ با ترکمانان... کسی جز مشیرالدوله نیست. زیرا که قوام‌الدوله در ۱۲۸۸ ه. ق. در کابینه مشیرالدوله سمت وزیر محاسبات را به عهده داشته و گفته شده که اتفاقاً در این یک کار، وظیفه‌اش را خوب انجام می‌داده است» (پیشین. ص: ۲۸۶). چه ربطی دارد؟ در این نمایش سروکار نویسنده نخست با پیشینه قوام‌الدوله و آن شکست مفتضح است نه با وزارت محاسبات وی. و مگر نه اینکه مشیرالدوله هم وظایفش را خوب انجام می‌داد؟ اگر صرفِ حسن انجام وظیفه می‌توانست قوام‌الدوله را از تیغ خرده‌گیری نویسنده برهاند، آیا میرزا حسین‌خان سپهسالار برای این رهایی شایسته‌تر نبود؟ و اصولاً در اثر حاضر که از هیچ چیز در مورد نامبردگان در اثر مضایقه نشده است، چه ضرورتی دارد که «هدف از حمله به قوام‌الدوله... کسی جز مشیرالدوله نباشد؟ اما، داعیه‌های وی:

نخست آنکه، در باب «ساختمان نمایش» و شیوه تدوین آن گمان می‌برد «کاتبی آن را از روی نمایش بقالبازی - که فراوان از آن دیده - اقتباس کرده و نظرات انتقادی شخصی خود را در آن گنجانیده و با توجه به چند نمایشنامه‌ای که در آن وقت خوانده - احتمالاً آثار میرزا آقا تبریزی - آن را در لباس قصه و طرز تیاتر فرنگیان تنظیم و تحریر کرده است» (پیشین. ص: ۲۷۹). اولاً، مضمون تمامی مجالس این نمایش «بقالبازی» نیست که آن «کاتب... که فراوان از آن دیده» به اقتباس از «بقالبازی» دست یازیده باشد. «بقالبازی» تنها مضمون مجالس مرکزی - مجالس دوم و سوم - را می‌سازد و اگر «اقتباسی» صورت پذیرفته، تنها در مورد همین مجالس مصداق می‌یابد. ثانیاً، کاتب بسیار بعید می‌نماید که «آثار میرزا آقا تبریزی» را به دیده داشته باشد. آن آثار در زمان نگارش «بقالبازی» حسب‌التوصیه خود میرزا آقا «تا چند مدت... از نظر بعضی‌ها مخفی بماند تا موقع اشتهار آن فرا برسد» (آخوندزاده. الفبای جدید. ص: ۳۹۲). «موقمی» که چندان هم زود فرا نرسید و، به هر تقدیر، به هنگام نگارش «بقالبازی» و پیش از آن وصلت نداد.

دیگر آنکه، در باب نگارنده «بقالبازی» رای ملک‌پور نیز، همچون آراین‌پور، بر اعتمادالسلطنه تعلق می‌گیرد. صحت و سقم این مدعا را - چنانکه

در مورد داعیه آریز پور نیز گذشت - به قسمت «هویت نگارنده بقالبازی» ایکال می‌کنیم. اما، ملک‌پور در اثبات این مدعا نیز چند لغزش دارد؛ از آن جمله، می‌نویسد: «می‌دانیم که اعتمادالسلطنه علاوه بر وظیفه خواندن روزنامه و ترجمه مقالات در حضور ناصرالدین‌شاه، نقش منشی او را نیز ایفا می‌کرده است. بنابراین، این احتمال وجود دارد که زمانی که در حضور ناصرالدین‌شاه به تماشای بقالبازی مشغول بوده آن را ثبت کرده و بعدها با دخل و تصرفاتی به میل خود و برای حمله به اشخاص مخالف، آن را بازه نویسی کرده باشد» (ملک‌پور. ص: ۲۸۹). اولاً، جز جناب ملک‌پور دیگری را نیافته‌ام که بدانند «اعتمادالسلطنه... نقش منشی» ناصرالدین‌شاه «را نیز ایفا می‌کرده است». عبارت «ایفای نقش منشی» یعنی چه؟ نامبرده یا منشی بود یا نبود؟ که نبود اگر اعتمادالسلطنه چنین می‌کرد، پس حضرت «میرزا علی‌خان منشی حضور» چه‌کاره بودند و آن لقب و منصب چه ضرورت داشت؟ ثانیاً، مگر هرکس «نقش منشی او را نیز ایفا می‌کرد»، هرآنچه را که می‌دید، از جمله «بقالبازی»، را هم ثبت می‌کرد؟ ملک‌پور اگر اندک دقتی در وظایف «منشی» و خاصه «منشی حضور» در عصر ناصری می‌داشت، این داعیه هرگز پدیدار نمی‌گشت. و از همین عدم دقت است که در سلطوری بعد (پیشین، صص ۹۰-۲۸۹)، در عین آنکه خود معترف است که ثبت بقالبازی توسط اعتمادالسلطنه «به هر صورت... فرضی بیش نیست و نمی‌تواند به‌عنوان یک حکم تلقی شود»، پس از برشماردن عداوت فیما بین نامبرده و سپهسالار، باز به سر خوان اول بازگشته می‌نویسد: «بنابراین، از آنجا که محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه همیشه در مجالس شاه حضور داشته و به‌عنوان کاتب وی وقایع دربار را ثبت می‌نموده، نمایش بقالبازی را در حضور شاه دیده و آن را ثبت کرده است. و از آنجا که گذرتی مابین او و صداعظم دلاکزاده نیز وجود داشته، یا خود شخصاً به تحریر شرحی از بدبختی... پرداخته یا دستور تحریر آن را به یکی از دانشوران دارالطباعه داده‌است.» عجب! اعتمادالسلطنه کی به‌عنوان «کاتب» ناصرالدین‌شاه «وقایع دربار را ثبت می‌نموده»؟ اگر در «روزنامه خاطرات» بدین امر اقدام ورزیده، به‌عنوان «کاتب» شاه چنین نکرده، تنها خاطرات خود را ثبت نموده است. از این گذشته «کاتب» ناصرالدین‌شاه را، گیریم هرکه باشد، به ثبت «بقالبازی» چه کار؟ مگر «شرحی از بدبختی» اجرا شده بود - منظورم تمامی آن نمایش است که بدین نام می‌شناسیم - که «کاتب» دربار ناصری آن را ثبت کند؟ و اگر چنین هم می‌کرد، برای چه کسی کرده بود؟ برای ناصرالدین‌شاه؟ و به‌عنوان «کاتب»

وی؟ آن هم مضامینی چنین موهن در حق خود وی؟ و مگر نه آنکه در صفحاتی بعد (۲۹۸) خود ملک‌پور، به‌درستی، تأکید می‌کند که «نویسنده با مهارت مجلس اول را که خود نوشته، به مجلس دوم که نمایش بقالبازی باشد به هم مربوط ساخته است»؟ از «دستور تحریر آن را به یکی از دانشوران دارالطباعة» دادن، یکجا درمی‌گذریم که در نوع خود شاهکاری است از دقت در وظایف «دانشوران دارالطباعة».

ماجرای اما، به همین جای برچیده نمی‌شود. ایضاً، درباب انتساب «بقالبازی» به اعتمادالسلطنه، و در عین آنکه می‌نویسند: «باز هم تأکید می‌کنیم که هنوز مدرک روشن و قاطعی در این باره نداریم» (پیشین، ص: ۲۹۰)، - خدا را چه دیدی؟ مدرک نیز از راه می‌رسد - بلافاصله ادامه می‌دهد: «اما سند بسیار ارزشمندی که اخیراً بدان دست یافتیم و برای نخستین بار معرفی می‌شود و از جهات گوناگون اهمیت دارد، نوشته‌ای از محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه است از یک تقلید که مربوط است به سال ۱۲۸۸ هـ. ق. با مطالعه این تقلید، بلافاصله می‌توان دریافت که اعتمادالسلطنه این نمایش را هم تحت تأثیر بازی‌های تقلید... نوشته است. این سند می‌تواند مدرکی به‌شمار رود مبنی بر اینکه اعتمادالسلطنه اصولاً علاقمند به این‌گونه اقتباس‌ها از نمایش‌های تقلید بوده و متن شرحی از بدبختی... نیز توسط وی تحریر شده است» (ایضاً). اولاً، در شیوه «تحریر» این تقلید، که تنها گفتارهای مقلدین را حاوی است، با شیوه نگارش «بقالبازی» تفاوت میان من تا ماه‌گردون. این را خود ملک‌پور هم بهتر می‌داند. ثانیاً، این سند بدان گونه که ملک‌پور به دست می‌دهد و «به طور کامل... نقل» می‌کند، نه نام نویسنده یا «محرر» را دارد، نه تاریخ تحریر. سندی، آن هم بدین اهمیت، دریفا که نخستین بار به طبع رسد و نمونه‌ای از متن اصلی آن به چاپ لوحی در نیاید و ضمیمه متن حروفی نگردد که این شیوه‌ای درخور پژوهشی از آن‌دست نیست.

ماجرای اما، کماکان ادامه می‌یابد تا هنگام تعیین تاریخ نگارش اثر (ص: ۲۹۶)، و در پی عدم درک صحیح از مستندات مندرجه در متن و تطبیق آنها با واقعیات تاریخی، تیر خلاص شناخت هویت نویسنده شلیک شود، به این مضمون: «نمایشنامه شرحی از بدبختی که اکنون در دست ما هست، نمی‌تواند نوشته یک شخص و در یک تاریخ معین باشد.» این همه پریشی آرام از کجاست؟

می‌رسیم به تعیین تاریخ نگارش «بقالبازی». در این مهم نیز ملک‌پور

را «نظر دیگری» است. بر آنست که «با توجه به مستندسازی که در خود نمایشنامه شده و با یک تحلیل تطبیقی، می‌توان به طور قطع حدفاصل سال‌هایی که متن ثبت شده و سپس با دخل و تصرفات زیاد دوباره نویسی گردیده را روشن ساخت» (پیشین. ص: ۲۹۵). قسمت نخستین قول ملک‌پور – توجه به مستندسازی و شیوه تحلیل تطبیقی – کاملاً صحیح و تنها شیوه ممکن در شناخت تاریخ نگارش این اثر است. اما، نکته آنجاست که ملک‌پور از عهده آن تطبیق برنیامده، و با خلط در مورد شناسایی رجال مورد بحث در متن، به «حدفاصل سال‌ها» قائل گشته و ناگزیر به خطا رفته است. راهی دراز که ملک‌پور طی می‌کند تا بدانجا انجامد که «تاریخ تحریر نمایشنامه را قبل از ۱۲۹۹ غیرممکن سازد» و نتیجه گیرد که «متن اصلی در سال ۱۲۹۰ نوشته شده و بعدها در سال ۱۲۹۹ توسط خود نویسنده و یا کس دیگری دوباره نویسی شده» (پیشین. ص: ۲۹۷). راهی است سنگلاخ، لغزنده و بیراه، که در آن حتی کار به ریاضیات و جمع و تفریق هم می‌رسد. با هم بخوانیم:

«نمایشنامه همزمان با صدارت مشیرالدوله نوشته شده است. در نمایشنامه مخاطب یعنی مشیرالدوله در زمان حال مورد خطاب واقع شده، و این نشان می‌دهد که وی در زمان تحریر نمایشنامه نه کنار رفته و نه فوت کرده بوده است. از طرفی می‌دانیم که صدارت مشیرالدوله از سال ۱۲۸۸ تا ۱۲۹۰ هجری قمری طول می‌کشد. همین‌طور در مجلس پنجم از نمایشنامه موقمی که میرزا یوشن‌خان به قوام‌الدوله می‌تازد، با صراحت راجع به وی می‌گوید: حالا متصدی‌وجوه گمرک‌خانه‌های جمیع ممالک محروسه شده. و از آنجا که قوام‌الدوله در ۱۲۸۸ در کابینه حاج میرزا حسین‌خان مشیرالدوله وزیر محاسبات می‌شود و در محرم سال ۱۲۹۰ ه. ق. در تهران فوت می‌گردد و با توجه به گفته میرزا یوشن‌خان در نمایشنامه که: عجیب‌تر اینکه سه سال وجوه گمرک‌خانه‌ها را فروکشیده و مبلغ ششصد هزار تومان از دیوان الضیف هم گرفت، می‌توان این‌طور جمع‌بندی کرد که اگر این سه سال را به تاریخ انتصاب قوام‌الدوله به وزارت محاسبات اضافه کنیم، تاریخ تقریبی ۱۲۹۰ هجری قمری به دست می‌آید. دیگر آنکه در مجلس چهارم از نمایشنامه، میرزا یوشن‌خان راجع به منشی حضور که همان

مجدالملک باشد، چنین می‌گوید: آمدم بر سر معلومات منشی حضور. اما، حالت منشی حضور: این جوان... [در اینجا ملک‌پور تمامی آن گفتار را آورده است] گفتار میرزایوش‌خان، نکته دیگری را از لحاظ تاریخ‌نگاری در نمایشنامه طرح می‌کند. می‌دانیم که میرزا تقی‌خان مجدالملک در اوائل عمر در دربار ناصرالدین‌شاه رفت و آمد داشته و از پیشخدمتان خاصه وی محسوب می‌شده است. مجدالملک در سال ۱۲۹۹ ه. ق. یعنی در سن ۲۱ سالگی است که منصب و لقب منشی حضور را می‌گیرد. و این لقب به صراحت در مجلس چهارم از نمایشنامه در گفتار میرزایوش‌خان به‌کار رفته است. این موضوع خود دلیل دیگری می‌شود که نمایشنامه شرحی از بدبختی که اکنون در دسترس ما هست نمی‌تواند نوشته یک شخص و در یک تاریخ معین باشد. زیرا که از لحاظ مستندسازی اشخاص در نمایشنامه یکی دوگانگی وجود دارد. از طرفی با توجه به حضور مشیرالدوله و قوام‌الدوله و نحوه برخورد با آنها، تاریخ تحریر نمایشنامه بایستی ۱۲۹۰ ه. ق. باشد و از طرف دیگر، حضور مجدالملک و به‌کارگیری لقب منشی حضور وی، تاریخ تحریر نمایشنامه را قبل از سال ۱۲۹۹ غیرممکن می‌سازد. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که متن اصلی در سال ۱۲۹۰ نوشته شده و بعدها در سال ۱۲۹۹ توسط خود نویسنده و یا کس دیگری دوباره نویسی شده و شخصیتی چون مجدالملک به اسامی نمایشنامه اضافه شده است.» (پیشین، صص: ۷-۲۹۶).

در یک کلام، عبارات فوق تجدید همان داستان کهن «حسن و خسین و دختران مغاویه» است. اولاً قوام‌الدوله در ۱۲۸۳ ه. ق. به وزارت گمرکخانه‌های ممالک محروسه رسید نه ۱۲۸۸ ه. ق. ثانیاً، «منشی حضور» کجا و «مجد الملک» کجا؟ منظور از مجدالملک در نمایشنامه «میرزا محمدخان مجدالملک سینیکی» است، منظور از «منشی حضور» هم «میرزا علی‌خان منشی حضور». خلط مبحث بین شناخت پسر - یعنی میرزا تقی‌خان - با پدر - یعنی مجد الملک - و برادر - یعنی میرزا علی‌خان منشی حضور - این پریشانی رأی را «از لحاظ تاریخ‌نگاری» و «توجه به مستندسازی... و تحلیل تطبیقی» در کار ملک‌پور موجب آمده است. نکته آخر: راستی «ششصد هزار تومان از دیوان الضیف گرفت»، یعنی چه؟ «دیوان الضیف» چیست؟ نکند صورت‌صحیح

عبارت چنین است: «از دیوان تخفیف» گرفت؟ یعنی همان صورتی که در نسخ «تبریز» و «امیر معز» آمده و در نسخه «گرجستان» به غلط از چشم مؤمنی هم گریخته؟

در دنبالهٔ مقال، ملک‌پور به «ارزش‌یابی» نمایشی اثر مسورد بحث می‌پردازد و در اینجا نیز التباسی روی می‌دهد. از جمله در باب «مجلس سوم» می‌نویسد: «مجلس سوم در واقع مجلس پایانی نمایشنامه باید بوده باشد. چه چوردکی که در این مجلس نام میرزا یوشن‌خان را دارد با همراهی کریم به اجرای لقب بازی شاه را به خنده انداخته و از او خلعت می‌گیرند...» (پیشین، ص: ۲۹۹) و بعد از نقل صحنهٔ اعطای خلعت، می‌آورد: «در اصل، نمایش بقالبازی باید در همین‌جا خاتمه یافته باشد» (پیشین، ص: ۳۰۰). اولاً، «اجرای لقب بازی» یعنی چه؟ آنهم گونه‌ای بازی از مقولهٔ «بقالبازی» است، یا منظور صحنه‌های برشمردن القاب توسط میرزا یوشن‌خان است؟ ثانیاً، صحنهٔ اعطای خلعت، جل تازی، اقتباس از یک لطیفهٔ «عبید زاکانی» است که توسط نویسنده، جهت اتصال مجالس سوم و چهارم، به کار رفته است. لہذا، اجرای نمایش بقالبازی، پیش از این صحنه، با خندهٔ شاه، اتمام یافته بوده است. تصور چنین جسارتی در جمع به نام‌الدین‌شاه از سوی کریم شیره‌ای، و واقعی انگاشتن آن، تنها به نادیده گرفتن و نشناختن سلطان در نظام مطلقهٔ قاجار بازمی‌گردد.

۲. بافتمان و شیوهٔ تالیف

«شرحی از بدبختی اهالی ایران و مجمعی از سختی و زبونی این ممالک ویران»، یا «بقالبازی»، نمایشی است در چهارمجلس که به قصد «عبرت و اطلاع مطالعه‌کنندگان... در لباس قصه و طرز تیاتر فرنگیان»، در آن حد که نگارنده‌اش از آن طرز فهم می‌کرد، سامان یافته است. گرچه مضمون مجالس چهارگانهٔ نمایش، در کل، گویای «شرحی از بدبختی اهالی ایران» است؛ اما، آن مجالس هر یک، چه به لحاظ بافتمان و ساختار و شیوهٔ آفرینش، و چه از نظرگاه مضمون و محتوا، متفاوتند.

نخستین مجلس، گرچه عنوان «در بیان وضع عید مولود و سلام عام و جشن پادشاهی... و شرح بقالبازی در حضور مبارکت» را داراست، درحقیقت جز بیان تمهیدات برگزاری جشن زادروز ناصرالدین‌شاه نیست. مجالس دوم و سوم شرح جشن زادروز و بقالبازی است. مجلس چهارم یکسر سامانی دیگر دارد و بیان قبایح اعمال دولتمردان و عمدهٔ خلوت ناصری است، سه

مجلس اول می‌توانند بر روی هم بنایی همگون را به قصد «بیان وضع عید مولود... و شرح بقالبازی در حضور» بسازند. مجلس چهارم اما، بر دنباله آنان سنگینی می‌کند و وصله‌ای ناساز می‌نماید.

مجالس مرکزی - مجالس دوم و سوم - در حقیقت ثبتي از اجرای يك نمايش «بقالبازی» هستند و نظر بیضایی، دال بر ثبتي يك بازی، در مورد آنان سازگار. مجالس جنبی - مجالس اول و چهارم، خاصه مجلس چهارم - آفریده ثبتي‌کننده‌ای هستند که در این موضع، در مقام نویسنده، این مجالس را به شکل «نمایشواره»، یا «تئاتر خلوت» (closet drama) خلق و بر آن مجالس افزوده است. قصد وی نیز جز «عبرت و اطلاع مطالعه‌کنندگان» نیست و او را با بینندگان کاری نه. از همین روست که این اثر بین «قصه و طرز تیاتر فرنگیان» و شیوه مرسوم پاره‌ای رسایل سیاسی زمانه، خاصه آنان که به صورت گفتار دو یا چند تن سازمان می‌یافتند، در نوسان است؛ نه این است و نه آن، بلکه آمیزه‌ای است از هر سه؛ و در کل همان «نمایشواره» را می‌ماند تا «نمایشنامه».

ثبتي‌کننده - نویسنده اثر در ثبتي مجالس مرکزی چیزی چندانی از خود نیافزوده است. این مجالس همان مضمون، شیوه بازی، و حدی از خرده‌گیری سیاسی را صاحبند که «بقالبازی» بوده است. ساختار مجلس سوم اما، خاصه در موضعی که به بیان القاب متداول عصر ناصری می‌پردازد، به گونه‌ایست که هر محرر - نه نویسنده اثر - می‌تواند در ذیل هر لقب، به مناسبت موضع سیاسی یا حب و بغض خود، شرح حالی کشف از صاحب لقب بیافزاید. از همین روست که در این موضع فیما بین نسخ موجود تفاوت بسیار عیان است. در حقیقت، در «بقالبازی» اصلی، در این موضع، جز بیان و تعداد القاب، و در چند مورد تحویل القابی مسخره چون «مبرزالملك» یا «قنداق‌الملك»، یا هجو رجالی در حد «معین‌الیکام»، موردی دیگر به گفتار نیامده است. آن موارد نیز که در ذیل نام صاحبان القاب به توهین و بیان احوال انجامیده، افزوده‌های محررین است. این موارد را از آن روی افزوده ایشان می‌دانیم که در نسخ متفاوت با یکدیگر مابینت دارند. افزوده نویسنده اگر می‌بودند، لاجرم می‌بایست یکسانی و همخوانی در نسخ را موجب آیند. در متن حاضر نیز، این گونه افزوده‌های متباین را در حاشیه نقل کردیم.

تنها افزوده نویسنده در این مجالس، همانا صحنه پایانی «مجلس سوم» است که اقتباسی است از لطایف «عبید زاکانی». در حقیقت، «بقالبازی» اصلی به خنده شاه به انجام آمده است. شاید هم کریم شیره‌ای خلعتی گرفته

باشد، ولی نه آن خلعت «جل تازی» بوده است و نه کریم شیره‌ای را آن بی‌پروایی که «به‌به، تن‌پوش» مبارک‌گه گوید. عبید زاکانی می‌نویسد: «از بهر روز عید، سلطان محمود خلعت هرکسی را خود تعیین می‌کرد. چون به طلحک رسید، فرمود: پالانی بیارید و بدو بدهید. چنین کردند. چون مردم خلعت پوشیدند، طلحک آن پالان در دوش گرفت و به مجلس سلطان آمد و گفت: ای بزرگان! عنایت سلطان در حق بنده از اینجا معلوم کنید که شما از خزانه فرمود دادن و جامه خاص از تن خود برکنند و در من پوشانید» (زاکانی، ص: ۹۶). حسین نوربخش همین روایت را در اثرش به چهار صورت مختلف (صص: ۷۷، ۲۸۳، ۳۰۰، ۴۰۳)، بی ذکر مأخذ، ذکر می‌کند که در آن چهار خلعت‌دهندگان متفاوتند و مضمون و گفتار بعینه با لطیفه فوق یکی است.

۳. تاریخ نگارش

تمامی مجالس «بقالبازی» مشبع از مستندات تاریخی است که در شناخت و تعیین زمان نگارش آن می‌توانند مفید فایده افتند. مضمون کلی اثر، در هر چهار مجلس، خسرده‌گیری بر میرزا حسین‌خان مشیرالدوله سپهسالار، صدراعظم دولت ناصری، است و لاجرم در زمان صدارت نامبرده سمت تحریر یافته است. نگارنده به دلایلی که در ذیل معروض می‌افتد، تاریخ نگارش این اثر را سنه ۱۲۸۹ هـ. ق. می‌دانم.

۱. در مجلس اول، پس از پرداختن به پیشینه میرزا حسین‌خان در وزارت عدلیه اعظم، به صدارت وی و اخذ پاینام «سپهسالار اعظم» اشارت رفته از او به‌عنوان «صدراعظم ایران و دلاکرزاده پولیتیک‌دان» یاد می‌شود. می‌دانیم که میرزا حسین‌خان در سیزدهم رجب ۱۲۸۸ هـ. ق. پاینام سپهسالار اعظم گرفت و در بیست و نهم شعبان آن سال به صدارت رسید (اعتمادالسلطنه، مرآت‌البلدان، صص: ۳-۱۶۶۱، ۶-۱۶۶۵) و تا سنه ۱۲۹۰ هـ. ق. در این منصب باقی بود (اعتمادالسلطنه، صدراالتواریخ، صص: ۷۰-۲۶۹). لاجرم تاریخ نگارش اثر بین سنوات ۱۲۸۸ هـ. ق. تا ۱۲۹۰ هـ. ق. قرار می‌گیرد، نه پیش و نه پس از آن.

۲. در همین مجلس اول به «فوج نظمیه» اشارت رفته، در مجلس دوم نیز «چوردکی» و «ریشکی» به همینان دچار می‌آیند. این را نیز می‌دانیم که آن فوج در ۱۲۸۸ هـ. ق. «رسیدگی به نظم شهر دارالخلافه» را عهده‌دار شد (اعتمادالسلطنه، مرآت‌البلدان، ص: ۱۶۷۲).

۳. در مجلس دوم، چوردکی می‌گوید: «آدم از سال گرانی درآمده چطور می‌بینند؟ به مرگ تو، پارسال آن‌قدر گرسنه مانده‌ام که باد هر دو گوش‌هایم را گرفته است.» می‌دانیم که در سنوات صدارت میرزا حسین‌خان مجاعه مشهور ۱۲۸۸ ه. ق. روی نمود. اشاره چوردکی نیز به همین مجاعه است و چون از آن به‌عنوان «پارسال» یاد می‌کند و خود آدمی است «از سال گرانی» درآمده؛ لہذا، تاریخ تحریر «بقالبازی» جز ۱۲۸۹ ه. ق.، سال پس از مجاعه ۱۲۸۸ ه. ق.، نمی‌تواند باشد.

۴. در آغاز نمایش به اجرای «بقالبازی» در «یوم ششم شهر صفر-المظفر» اشارت رفته است. بدین قرار، تحریر نمایش پس از این روز و در سال ۱۲۸۹ ه. ق. صورت پذیرفته است و تا بدین جای به تاریخ ۶ شهر صفر ۱۲۸۹ ه. ق. رسیدیم که زادروز ناصرالدین‌شاه بوده است. اگر در نمایش بر مراسم پر زرق و برق این روز اشارت رفته، فی‌الواقع نیز جز این نبوده است و می‌دانیم که در سنه ۱۲۸۹ ه. ق. «چون در موقع عید مولود همایون، که روز ششم ماه صفرالمظفر» بوده «است، جناب مستطاب مشیر-الدوله صدراعظم دولت علیه جشن مولود همایون را در دو شب و یک روز، زایدآ ماکان، با جلوه و شکوه گرفتند و مبلغ پانزده هزار تومان به مخارج این جشن سعید رسانیدند، پاس خدمات جناب معظم را یک عدد قلمدان طلا، مکمل به الماس برلیان، از جانب سنی‌الجوانب همایون برای جناب صدراعظم انفاذ و مرحمت فرمودند» (پیشین. ص: ۱۶۷۲).

۵. در مجلس دوم، به محصور ساختن زمینی جهت ایجاد مریضخانه و عدم ساختمان آن اشارت رفته است. این مریضخانه با توجه به ابعاد آن، که در متن به‌عنوان «قدر یک ارگ تهران» یاد شده، می‌تواند همان نخستین مریضخانه دولتی باشد که می‌دانیم در ۱۲۸۹ ه. ق. ناتمام مانده و در ۱۲۹۰ ه. ق. به اتمام رسید (اعتمادالسلطنه. روزنامه ایران ۱۲۹۴ ه. ق.). تفصیل این بنا را در تعلیقه شماره ۲۰ مقاله حاضر به دست داده‌ایم.

۶. در مجلس چهارم از «میرزا پاشاخان امین شورا» با پاینام «امین-الملک» یاد می‌شود. می‌دانیم که نامبرده در «روز هیجدهم ذیحجه» ۱۲۸۹ ه. ق. «در بین راه شاهزاده عبدالعظیم... از درشکه پرت شد و به همان صدمه روز نوزدهم مرحوم شد» (اعتمادالسلطنه. مرآت‌البلدان. ص: ۱۷۰۱). لہذا، با توجه به آنچه گذشت نمایش «بقالبازی» در سنه ۱۲۸۹ ه. ق. و در فاصله ششم صفر الی نوزدهم ذیحجه این سال می‌بایست نوشته شده باشد.

۷. در مجلس چهارم، ضمن بیان احوال «منشی حضور»، که در سنه

۱۲۸۹ ه. ق. کسی جز «میرزا علی‌خان» - امین‌الملک و امین‌الدوله بعدی - نیست، به طعنه می‌آید: «با این همه که به خزانه عامره داخل می‌شود و به جواهرات سلطنتی دست می‌زند، هرگز دیده نشده است که دانه‌ای از جواهرات حیف و میل و افراط و تفریط شود. چنانکه شاعر در مدح او گفته: منشی حضور شاه ایران است این... يك دانه الماس برلیان است این.» این طعنه به واقعه‌ای بازمی‌گردد که در سنه ۱۲۸۹ ه. ق. به هنگام منشی‌حضوری میرزا علی‌خان بر وی رفته است. شرح ماقوع را به ماخذ «روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه» (صص: ۲-۸۸۱) در تملیقه شماره ۳۷ به دست داده‌ایم.

۸. در مجلس چهارم، بالصراحه، ضمن شرح حالات «محمدحسن‌خان محقق»، از عدم پرداخت «جیره و علیق سال هشتاد و نه» یاد می‌شود. می‌دانیم که فی‌الواقع نیز چنین بود و جیره و علیق سال ۱۲۸۹ ه. ق. در شهرور بازپسین آن سال پرداخت شد. اعتمادالسلطنه می‌نویسد: «چون نزدیک آخر این سال خیر مال، حقوق دیرانی عموم طبقات نوکر، از جیره و مواجب و علیق‌الدواب، پرداخته شده و این از خدمات عمده و اصسابت رأی جناب مستطاب صدراعظم می‌باشد، دستخطی مبارک به افتخار جناب معظم شرف صدور یافت که صورت آن از قرار ذیل می‌باشد: جناب صدراعظم! معتمد - الملک کل اساتید رؤسای دربخانه و صاحب جمعان دیوانی را به نظر رسانید که در هذه السنه پیچی نیل تماماً دو ماه به آخر سال مانده به آنها رسانیده‌اید ... در هیچ سنه‌ای... هرگز دیده نشده است که تمام حقوق دیوانی طبقات، از قشون و غیره، به این زودی و خوبی رسیده باشد... سنه پیچی نیل ۱۲۸۹» (اعتمادالسلطنه. مرآت‌البلدان. صص: ۷۰۰-۱۶۹۹).

طبق آنچه گذشت، تاریخ نگارش «بقالیبازی» در سنه ۱۲۸۹ ه. ق. فیما بین ششم شهر صفرالمظفر الی ذیقعد - زمان پرداخت جیره و علیق آن سنه - یا نهایت نوزدهم ذیحجه - زمان مرگ پاشاخان امین‌الملک - قرار می‌گیرد.

۴. هویت نگارنده

چنانکه گذشت، پژوهندگان پیشین بر دو تن - میرزا آقا تبریزی، محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه - به‌عنوان نگارنده «بقالیبازی» اشارت داشته‌اند. احتمال نگارش «بقالیبازی» توسط میرزا آقا تبریزی را پیش از این در بحث از پژوهش مایل بکتاش وارسیدیم. درباب اعتمادالسلطنه اما، برآنیم که

گرچه بین آثار نامبرده، خاصه «خلسه»، و مضامین یاد شده در مورد میرزا حسین‌خان سپهسالار در «بقالبازی» می‌توان به مشابهاتی قایل شد (اعتماد السلطنه. خلسه. ص: ۱۰۲ در نقد از اصلاحات میرزا حسین‌خان به پیروی عثمانی)، یا حتی در مورد آقا علی امین حضور به عباراتی همسان دست یافت (پیشین. ص: ۱۵۱، می‌آورد: «آقا علی امین حضور... پایه بی‌شرمی را به‌جای بلندی گذاشته و رایت بدعملی را از بالای ثریا و فرقدین افراشته»؛ در متن «بقالبازی» نیز می‌خوانیم: «آقا علی... مراتب شوخی را شرح و بسط داد و مایه لودگی را بالاتر نهاده»، یا اینکه موجبات طعنه به میرزا علی‌خان منشی حضور، در مورد جواهرات، در متن «بقالبازی» را تنها به مدد خامطرات اعتمادالسلطنه می‌توان دریافت، با این وجود و حتی بابدیده داشتن عداوت اعتمادالسلطنه با میرزا حسین‌خان، در آثار نامبرده هم در مورد میرزا حسین‌خان و هم در مورد سایر رجال مطرح در متن «بقالبازی» به قضاوت‌هایی از دیگر دست برمی‌خوریم که این احتمال را متزلزل می‌سازد. مهم‌تر از همه اینکه تمامی انتقادات «بقالبازی» به دوران نخستین صدارت و اقتدار میرزا حسین‌خان راجع است، و اعتمادالسلطنه بیشترین حمله خود را در آثارش متوجه دوران رجعت میرزا حسین‌خان بر قدرت، پس از عزل در ۱۲۹۰، می‌سازد و در بسیاری مواضع از دوران وزارت عدلیه و صدارت میرزا حسین‌خان پیش از ۱۲۹۰ ه. ق. به نیکی یاد می‌کند. از این گذشته، نگارش نمایشنامه‌ای چنین موهن در حق ناصرالدین‌شاه را از احتیاط و محافظه‌کاری اعتمادالسلطنه بعید می‌دانیم.

بهرتقدیر، هر کوششی درباب شناخت نگارنده «بقالبازی»، تا بر اسنادی معتبر و قابل اتکاء آرام و قرار نیابد، از مقوله حدس و گمان فراتر نخواهد رفت؛ ولو گمانی قایل تأمل باشد.

۵. تحلیل محتوا

مضمون اساسی و کلی «بقالبازی» خرده‌گیری بر میرزا حسین‌خان سپهسالار است در دوران نخستین زمامداریش از سنه ۱۲۷۸ ه. ق. الی ۱۲۹۰ ه. ق. در این قسمت - تحت دو عنوان - نخست اوضاع زمانه و پس آن‌گاه محتوای نمایش مذکور و مواضع نگارنده آن را وامی‌رسیم.

الف. اوضاع زمانه

میرزا حسین‌خان سپهسالار در پی دوران قترتی دهساله، ۱۲۷۸-۸۷

ه. ق.، بر سر کار آمد. در آن دهه، جنبش اصلاح‌طلبی پدید آمده در کانون دولت مهار شد؛ گرچه فکر اصلاحات از سیر خود باز نایستاد. بارزترین خصیصه دوران فترت بحران اقتصادی بود، و از عمده‌ترین اسباب آن خشکسالی و قحطی و مرگ‌آمیزی، و پیامد آن عوارض اجتماعی و اقتصادی گوناگون و از همه مهم‌تر کاستی نفوس کشور. ناایمنی سیاسی بر سراسر مملکت سایه‌گستر، شاه از پیشروی روس در ترکستان به هراس، تاخت و تاز و ایلغار ترکمانان در شمال خراسان امنیت از آن سامان ستانده و شکست قشون ایران در مرو از نیرو و اعتبار دولت بس کاسته بود. دولت صوفی مسلک وقت اما، چاره‌گر نبود و جهت کلی سیاستش ارتجاعی؛ پادشاه نیز بر این حقیقت واقف.

عنصر انفعالی دیگری نیز در کار بود که در ذهن شاه و اندیشه‌اش به دگرگونی وضع دولت و وجوب اصلاحات کم یا بیش مؤثر افتاد: بیداری کشور آسمانی عقب‌افتاده ژاپن در آن سوی آسیا، که گاه در روزنامه‌ها و گزارش‌های رسمی جلوه می‌یافت. آن حالت انفعالی نسبت به اصلاحات عثمانی، همسایه و رقیب دیرین ایران، بیشتر بود. در تضاد رکود اجتماعی ایران، تحرک تنظیمات عثمانی خیره‌کننده می‌نمود. گزارش تحولات دولت عثمانی را میرزا حسین‌خان مرتباً از استانبول به دربار می‌فرستاد و سرکوفت ترکان را، که تا دیروز در بیدانسی به سر می‌بردند، به وزیران بی‌عرضه ایران می‌زد. هیچ کار مرفقی در آن دیار انجام نگرفت که میرزا حسین‌خان به دربار گزارش نماید. درک و تحلیلش نیز در آن گزارش‌ها جاندار بود و از سر هشیاری. پیشرفت‌های همسایه را به رخ بزرگان ایران می‌کشید، شاید منفعل گردند و عبرت گیرند. همین موجب آن کژاندیشی شد که مقلد عثمانیان پنداشتند.

سال ۱۲۸۷ ه. ق.، شاه خود به یکی از ایالات عثمانی سفر کرد و کارهای مدحت پاشا را به دیده گرفت. دید که عواید عثمانی از همان یک ایالت هم‌سنگ مالیات کل ایران گشته، تنظیمات لشکری و کشوری جدید پدید آمده، با تأسیس نیروی بحری نفوذ عثمانی در جهت خلیج فارس گسترده و حتی اندیشه تصرف جزایر بحرین را در سر آورده - اندیشه‌ای که بر ایران سخت گران می‌آمد. این واقعیات کارساز گشت، شاه بر صدر متصوف سخت برآشفته، تصمیم به تغییر حکومت گرفته شد. محرک اصلی و قطعی اما، بحران داخلی بود و تهدیدکننده هستی دولت. به تعبیری، چون «عموم خلق به هم شوریدند و فتنه‌ای عظیم برخاست، هیچ نمائنده بود که...

ممالک درهم بپاشوبد و قوایم سلطنت متداعی شود و در حدود و ثغور مملکت خلل‌ها پدید آید. لاجرم، پادشاه «به ضرورت از آن ورطه هایل و واقعه مشکل، وجه... خلاص می‌بایست جست و یاسای ملک و سلطنت را بر اصلی معتدبه و اساسی معتمد علیه بایست نهاد.»

میرزا حسین‌خان که بر سر کار آمد، اوضاع را چنین یافت و ازین دست، طی گزارشی به شاه، متذکر گردید: «وقتی این خدمت را به فدوی سپردید، جمیع اعیان و ارکان دولت بقا و دوام دولت را در ایام معدوده می‌دانستند و هر روز منتظر ایقاع اختلال و متلاشی شدن جسد دولت بودند. کار مملکت مختل و پریشان بود... خزانه دولت به قدر یک دکان صراف‌ی اعتبار نداشت و بروات دولت را به قیمت نازلی بیع و شری کرده از اعتبار می‌انداختند... در هر سالی سیصد چهارصد هزار تومان برات در دست مردم می‌ماند... قشون دولت از بابت نرسیدن چیره و مواجب از عمله‌های شهر رذل‌تر و پست‌تر بودند... اوضاع رشوه و منصب‌فروشی و ولایات‌فروشی به قدری رواج داشت که در انتظار از درجه عیب افتاده بود و مالیات دولت، از بابت جلب نفعی که حکام می‌کردند، بر زمین بود.»

احوال ملک چنین بود که میرزا حسین‌خان بر کار آمد و از این گاه «بساط کهنه برچیدن و طرح نوافکندن» محقق گردید. عصر سپهسالار آغاز گشت و حکومت قانون حدیث زمان. نخستین مرحله اصلاحات را در وزارت عدلیه آغازید. دستگاه وظایف و مستمری و اوقاف را نیز انتظامی تازه داد. دولت به راه نقی خودکامگی گام نهاد. اصل مساوات قانونی و استقلال قوه قضایی پدیدار آمد. در طی صدارتش، ۹۰-۱۲۸۸ ه. ق.، نیز با تدوین قانون اساسی و قوانین مکمل آن، تلاش حکومت قانون به اوج خود، در حد امکانات دولت میرزا حسین‌خان، رسید.

همین شد که بسیاری برآشفتند و سران هیأت حاکم - شاهزادگان و درباریان، مستوفیان طراز اول، وزیران و حکام ولایات -، خاصه شاهزادگان، چهره درهم کشیدند. در یک کلام: آب در خوابگاه مورچگان افتاد. درباب خیل شاهزادگان، میرزا حسین‌خان گزنده‌ترین حرف‌ها را نوشت، سخت‌ترین چشم زخم را به آنان زد - نکوهشی که دقیقاً در سرتاسر سلطنت قاجار از هیچ صدراعظمی نشنیده بودند و چشم‌زخمی که از هیچ وزیر نخورده. از همین بود که شاهزادگان درجه اول سردمدار دشمنان میرزا حسین‌خان بودند. برخی وزیران نیز با ایشان دمساز گشتند. به حقیقت، منش سیاسی طبقه حاکم، و خوی دیرین آنان، با ماهیت دولت سپهسالار تضاد عینی داشت. تضادی که

از نفع شخصی برمی‌خاست. (آدمیت، پیشین، صص: ۲۵۸-۱۱۹).
 سر آخر آن طبقه کهنه‌کار حاکم غالب آمد و میرزا حسین‌خان معزول.
 شاه گرچه چند صباحی بدین وقعه تن داد، اما دیگر بار برآوردش. از این‌پس،
 آن شد که به تاریخ ثبت است و از محدوده و مجال این مختصر بیرون.
 آنچه میرزا حسین‌خان را برآورد، ضرورتی تاریخی بود در پی فترتی
 دهساله؛ نکته‌ای که رجال حاکمه فهم نکردند و به حفظ آبشخور سپنج خود
 برخاستند.
 در چنان اوضاعی «بقالبازی» سامان یافته، مضمونش با خرده‌گیری
 بر دولت سپهسالار قوام گرفت.

ب. محتوای بقالبازی و مواضع نگارنده آن

گفتیم که مضمون اساسی و کلی «بقالبازی» خرده‌گیری بر میرزا
 حسین‌خان سپهسالار است. اما، معانی دیگری نیز در مجالس‌نمایشنامه، خاصه
 مجلس چهارم، ره یافته است. لهندا، مضمون هر مجلس را می‌بایست جداگانه
 وارسید. مجالس اول و چهارم گویای مواضع نویسنده‌اند و مجالس دوم و
 سوم حاوی «بقالبازی» کریم شیرهای و گروه مقلدین.
 در مجلس اول، که تمهیدات برپایی زادروز ناصرالدین‌شاه را حاوی
 است، مواضع نویسنده از زبان «کریم‌خان قجر آقا»، «نوروزخان»-برادرش-،
 و «باباخان آقا» - ریش‌سفید طایفه قجر - بازگو می‌گردد. هم بدین لحاظ
 نیز، گویای داورى شاهزادگان قاجار است در قبال‌اصلاحات میرزا حسین‌خان.
 وانمودیم که خیل شاهزادگان قجر در صدر دشمنان آن صدراعظم بودند.
 انگیزه ایشان در آن خصومت نیز از سر خیرخواهی ملک و ملت نبود.
 ضرورت تاریخی تحول دولت را هم فهم نمی‌کردند. جیفه چند روزه و امنیت
 منافع طبقاتی خویش را می‌جستند - امنیتی که در آن دولت سخت متزلزل
 گشته بود. روح آن اصلاحات را هادم وجود خویش می‌یافتند و از همین روی
 به نقد کنش دولت می‌نشستند - نقدی که در سطح می‌ماند و به عمق ره
 نمی‌برد و ناخوشدلی ایشان از اصلاحات در خرده‌گیری بر رواج اصطلاحات
 عثمانی چهره می‌نمود. آن گزارش‌ها که میرزا حسین‌خان از استانبول نوشت،
 آن سرکوفت‌ها که زد، این جماعت را بس گران آمده بود. بر دیوانخانه‌عدلیه
 می‌تاختند؛ حال آنکه، حتی پاره‌ای دشمنان سپهسالار نیز آن هنگام که با
 انصاف به قاضی رفتند، آن دیوانخانه را عادل یافتند (اعتمادالسلطنه. خلسه،
 صدرالتواریخ: ذیل شرح‌حال میرزا حسین‌خان). باباخان آقا محق بود که

«چه ایلی، چه جلالتی، ایلیت رفت پی کار خود... دولت پاکت مفتضح گردید». به راستی نیز چنین بود: هم ایلیت پی کار خود رفته بود؛ هم دولت، آن دولت صوفی‌مسلك و خرافه‌باور «جناب آقا»، صدری که پیوسته به کار «کیمیا» دل مشغول بود، «پاکت مفتضح» گشته.

موضع نویسنده در این مجلس، موضعی همسوی شاهزادگان قجر، و هم بدین لحاظ واپس‌گراست. بر شاه نیز اگر خشم می‌گیرد، هم از آنست که او این «مولانا دلاکزاده پولیتیک‌دان» را برآورده است. از همین روی، و به سبب همین موضع‌گیریست که دلسوزی وی بر مردم در شروع مجلس دوم را جدی و از سر خیرخواهی خلق نمی‌دانیم. انگیزه جز این است: ای عشق، همه بهانه از توست!

مجالس دوم و سوم حاوی «بقالبازی» است. گرچه در این مجالس نیز خرده‌گیری بر رواج اصطلاحات عثمانی ره‌یافته - ره‌یافتنی که گویای تسری اجتماعی آن خلط مبعث سیاسی است -، اما قسمت اعظم مجلس به مضحکه، مضحکه‌ای جدی و صمیمی از لقب بازار عصر ناصری می‌گذرد. حساب این مجالس، حسابی دیگر است. از سر راستی است. نه تنها بر ایلیت‌خانی قجر دل نمی‌سوزاند، که شاه لقب فروش، وزیر دارالخلافه، و شهزاده وزیر علوم را هم می‌آزارد.

مجلس چهارم شرح‌کشافی است از حالات عمده خلوت ناصری. حمله تندى است بر لودگی و هرزگی «خلوت خاص همایون» - حمله‌ای پرده‌در و رسواساز، و مضمون آن همسوی پاره‌ای رسالات سیاسی بازمانده از آن دوران. در غالب این‌دست رسالات، اندیشه در حد خرده‌گیری فردی و احوال شخصیّه بازمی‌ماند و بر موجب اصلی، نظام مطلقه حاکم، اشراف نمی‌یابد. جز این هم نمی‌توانست بود. در جمع اندیشمندان آن روزگار، جز شماری معدود، مابقی صاحب‌اندیشه‌ای جامع‌الاطراف و مشرف بر تحلیل و تعلیل نبودند.

در مجالس اول و چهارم، نه مواضع نگارنده یکسان است، و نه انگیزه و اندیشه‌اش یکدست. از همین‌روست که وی را «نوکر باب» اندیشمندی می‌بینیم در برزخ منافع صنفی خود گرفتار آمده. گاه بر ایلیت‌خانی قجر دل می‌سوزاند، گاه بر هرزگان خلوت می‌تازد. اخلاق و منش سیاسی ایندست اندیشمندان هم جز این نبود و هر آنجا که اندیشه با نفع گروهی مقابل می‌افتاد، اندیشه به در می‌رفت.

۶. نسخه شناسی

متن حاضر، چنانکه گذشت، از مقابله سه نسخه «بقالبازی» سامان یافته است. مشخصات این سه را در ذیل به دست می‌دهیم.

۱. «دوشاب‌الملک»، میکروفیلم شماره ۴۷۳۹ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران. این نسخه متن کامل «بقالبازی» و «در نتیجه نگارش اوراق» - اثر میرزا آقا تبریزی - را حاوی است. این دو را علی‌رضا امیر معز، از بین گردآورده‌های میرزا محمدخان سعید لشکر، گزیده و به چاپ لوحی سپرده است. در مقدمه‌ای که امیر معز بر این رسالات نگاشته، می‌خوانیم:

«به نام خداوند بخشنده مهربان. مقدمه. تشویق متعلق به آغاز کار است و قدردانی به انجام آن. وقت تشویق سپری شده است، و از زمان قدردانی سال‌هاست گذشته. اکنون، هنگام آنست که دین خود را ادا کنیم و با انتشار این جزوه باقی‌آن‌را به فارسی‌زبانان معرفی کنیم. یادداشت‌ها و گردآورده‌های میرزا محمدخان سعید لشکر به صورت کتابی درآمده است که نه تیتیر دارد و نه مقدمه. بعضی از رسالات این کتاب ترجمه اوست و برخی از تالیفات میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله است. چند رساله هم از دیگران است. چون در کتاب لافی زده نشده، تعیین مؤلف رسالات بی‌تیتیر دشوار است. ولی، گمان می‌رود که چند رساله کتاب از خود سعید لشکر باشد، مثلا در نتیجه نگارش اوراق که بیان بحث او با رفیقی است که سعی دارد او را از کار مایوس کند. میرزا محمدخان سعید لشکر جوانی بود دانشمند که زبان‌های فرانسه، روسی، عربی و ترکی را به خوبی می‌دانست و به زبان انگلیسی به اندازه‌ای که بتواند ترجمه‌کند آشنایی داشت. ترجمه‌های او شاهد آنست. پیش از آنکه بتواند به کارهای ادبی و هنری خود سر و صورتی دهد، أجل در سن بیست و هشت سالگی گریبانش را گرفت. اکنون وقت آنست که بعضی از گردآورده‌های او را به پارسی‌زبانان و هم‌میهنان هدیه کنیم و به این روش از زحمات او قدردانی کنیم.»

پس از این مقدمه، امیر معز صورت گردآورده‌های سعید لشکر را که مشتمل بر بیست رساله بوده است به دست می‌دهد. بیشتر رسالات از ملکم‌خان ناظم‌الدوله است. اسامی آن رسالات: مبداء ترقی؛ شیخ و وزیر؛ انتظام لشکر و مجلس تنظیمات؛ پولیتیک‌های دولتی؛ دستگاه دیوان؛ دفتر قانون؛ کتابچه

غیبی؛ رفیق و وزیر؛ چهارچشمی؛ اسرار فراموشخانه؛ وصیت‌نامه فؤادپاشا؛ ایرادیه میرزا فتحعلی به تاریخ رضاقلی‌خان؛ در نتیجه نگارش اوراق؛ «نمایشنامه دوشاب‌الملک بدون تیتراژ؛ اصول تمدن...»

در پایان فهرست نیز آمده است: «این کتاب شامل رسالات ۱۳ [در نتیجه نگارش اوراق] و ۱۹ [دوشاب‌الملک] است که به طرز عکاسی از روی اصل آن چاپ شده است.»

صفحه عنوان این نسخه نیز چنین است: «دوشاب‌الملک از گردآورده‌های میرزا محمدخان سعید لشکر، به اهتمام علی‌رضا امیر معز.» تاریخ تحریر نسخه نیز سنه ۱۳۱۰ ه. ق. است. در این نسخه، يك قطعه عکس از سعید لشکر، و چند کاریکاتور براساس مضمون نمایش به چاپ رسیده است.

۲. «تیاتر کریم شیرهای» نسخه خطی شماره ۳۰۱۹ کتابخانه ملی تبریز، از کتب خطی اهدایی مرحوم حاج محمد نخجوانی. این نسخه حاوی يك متن کامل بقالبازی با تاریخ تحریر «شهر جمادی‌الاول ۱۳۱۵» ه. ق. «و يك متن ناقص با تاریخ تحریر شهر جمادی‌الاول سنه ۱۳۱۰» ه. ق. است. نسخه اخیر از اواسط مجلس چهارم، گفتار میرزا یوشان‌خان در مورد خان محقق، تا پایان متن را حاوی است. در نسخه کامل نیز در چند ورقه جابه‌جایی مطالب روی داده بود که در متن حاضر تصحیح و در حاشیه صفحه تذکار داده شد.

۳. «تیاتر کریم شیرهای» نسخه خطی متعلق به انستیتوی آثار خطی لیدزه وابسته به فرهنگستان علوم جمهوری سوسیالیستی گرجستان با تاریخ تحریر «۱۸ شهر رجب مرجب ۱۳۱۵» ه. ق. که توسط باقر مؤمنی در ۱۳۵۷ ه. ش. به چاپ رسید. در این نسخه، مجلس چهارم از ابتدای شرح حالات قوام‌الدوله، به غلط، به دو پاره شده و آن شرح‌حال به‌عنوان مجلس پنجم آمده است.

۷. شیوه مقابله نسخ

در متن حاضر، به سبب تقدم تاریخی، اساس بر نسخه «امیر معز» نهاده شد. سپس، واژه به واژه، این متن نخست با نسخه «تبریز» و سپس با نسخه «گرجستان» مقابل نهاده شد. به لحاظ واژگان، نسخه «گرجستان» در بسیاری موارد با دو نسخه دیگر مابینت داشت. در مورد این نسخه، جز در موارد مهم، این تباین را در حاشیه ذکر نمودیم. در تمامی متن حاضر، نخست آن واژه‌ای را برگزیدیم که در دو نسخه «امیر معز» و «تبریز» به

یکسان آمده بود. در این راستا نیز اگر به اختلافی بین نسخ «تبریز» و «امیرمعز» برخوردیم، واژه‌ای را در متن آوردیم که جز در یکی از این دو، در نسخه «گرجستان» نیز آمده بود. سپس، واژه متباین را در حاشیه به دست دادیم. آنچه را نیز که تنها در يك نسخه آمده و در دو دیگر نبود، در حاشیه نقل نمودیم.

در متن حاضر، اندک اغلاط املایی ره‌یافته در نسخ‌خطی را تصحیح، و به رغم شیوه مرسوم، صورت اغلاط را در حاشیه صفحات ذکر ننمودم. این هم نبود مگر نخست به سبب انبوهی حواشی و شمارارجاجات، و دیگر ناضرور و نامفید دانستن تبعیت از آن قاعده مرسوم در این مورد خاص.

سر آخر آنکه، در متن حاضر، در مجلس اول، يك غلط تاریخی نیز ره یافته است. این غلط را، به سبب مذکور افتادن در هر سه نسخه، در متن حاضر نیز کماکان حفظ کرده، به تذکار آن در اینجا بسنده کردیم. توضیح آنکه: در جمع شخصیت‌های مجلس اول، از دو تن با پاینام «وزیر حضور» و «امین‌الدوله» یاد شده است. در تاریخ نگارش «بقالبازی» این دو پاینام به يك تن، میرزا هاشم‌خان امین‌الدوله، تعلق داشت. پیش از آن تاریخ نیز چنین بود و این دو پاینام از فرخ‌خان امین‌الدوله بودند. در متن مجلس اول، و در نسخه «تبریز»، تنها در دو مورد، يك بار پاینام «وزیر حضور» به «وزیر مخصوص» - که در آن تاریخ یحیی‌خان معتمدالملک بود - و دیگر بار به «امین حضور» - که در آن تاریخ میرزا علی‌خان امین‌حضور بود - تبدیل گشته بودند. این دو مورد در حواشی متن حاضر، در مجلس اول، به دست داده شد. هر يك از دو پاینام اخیر در صورتی که در تمامی مجلس اول مذکور افتند، آن غلط تاریخی را تصحیح خواهند کرد. ره یافتن این اشتباه نیز یحتمل از آن روی بوده است که هیچ يك از نسخ موجود، نسخه اصلی مؤلف نبوده و هر يك از این نسخ، با چندین و چند واسطه، و با فواصل زمانی بین بیست و يك الی بیست و شش سال پس از نسخه اصلی، توسط محررین نسخه‌برداری شده و در این روند زمانی، این اشتباه به‌مرور در نسخ «بقالبازی» درج و محررین غرابت ثبت این دو پاینام را درنیافته‌اند.

کوتاه‌نوشته‌ها

هو

بسم الله الرحمن الرحيم
شرحی از بدیختی اهالی ایران و مجمعی از سختی و زیبونی این
ممالک ویران، به جهت عبرت و اطلاع مطالعه‌کنندگان، در
لباس قصه و طرز تیاتر فرنگیان در چند مجلس قلمی و تحریر
می‌شود. ۲۰

اسامی اجزاء مجلس

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

شاه

وزیر حضور^۲ (۱)

امین‌الدوله (۲)

یساؤل

دوشاب‌الملک: کریم شیرهای^۲

-
۱. م: خلق این مملکت ویران.
 ۲. آغاز نسخه «گ» یکسر دگرگون است و از این قرار: «کتاب منسوب به کریم شیرهایست که شرحی از بدیختی و مجمعی از زیبونی و سختی اهالی ایران، به جهت عبرت و اطلاع مطالعه‌کنندگان در لباس قصه و طرز تیاتر فرنگیان، یکی از دانشوران ساخته در چند مجلس.»
 ۳. ت: وزیر مخصوص.
 ۴. ت: یعنی کریم شیرهای. گ: لقب کریم شیرهای.

چوردکی

ریشکی

ماستی: ماستکی ۵

کریم‌خان قجر آقا: برادرزاده ریش سفید قجرها ۶

نوروزخان: برادر کریم‌خان ۷

باباخان آقا: ریش سفید طایفه قجرها ۸ (۳)

مجلس اول

در بیان وضع عید مولود و سلام عام و مجلس جشن پادشاهی
در یوم ششم شهر ۹ صفر المظفر و شرح بقالبازی در حضور
مبارک ۱۰

دو روز قبل از عید مولود، شاه در یکی از اتاق‌های دیوانخانه در بالای
کرسی نشسته؛ عملجات خلوت ۱۱ صف کشیده ایستاده‌اند.
شاه به وزیر حضور: پس فردا عید ۱۲ مولود است.
وزیر حضور: بلی، تصدقت کردم! ۱۲ آتشبازی و اسباب جشن و چراغان همه
مسیا است و جمله اهل ایران، خاصه این جان‌نثاران، منتظر
جشن ۱۳ و عیش به شکرانه سلامت و دوام دولت و عید مسعود
همایون بوده؛ امیدواریم که، ان شاء الله تعالی، سال‌های سال
در ظل رافت و مرحمت بندگان سرکار ۱۵ اعلیحضرت قدر قدرت

۵. ت و گ: ماستی.

۶. ت و گ: کریم‌خان.

۷. ت: نوروزخان. گ: نوروزخان برادرزاده قجر آقا.

۸. ت: باباخان آقا. پس از آن نیز آمده است: «قجر آقا برادرزاده و ریش سفید

طایفه قجرها». گ: باباخان.

۹. ت: ماه.

۱۰. ت: در حضور.

۱۱. ت: خلوت‌ها.

۱۲. م: روز عید.

۱۳. م: شوم.

۱۴. ت: منتظر جشن بوده امیدواریم.

۱۵. م: مرحمت سرکار.

- اقدس ملوکانه در همین عید سعید به دعاگویی ازدیاد عمر و دولت شاهنشاه جمجاه مشغول و مفتخر باشیم.
- حاضرین حضور به آواز بلند! ۱۶: آمین یا رب العالمین! ۱۷
- شاه در بالای کرسی نشسته، دست بر سیل ۱۸ کشیده، به لباس خود نگاه کرده، در کمال متانت به وزیرحضور ۱۹ می‌فرماید: بلی، میل مبارک شاه هم بر این است که امسال عید ما از سال‌های دیگر بهتر شود ۲۰. حاضر کنید! ۲۱ حاضر کنید آنچه لازم است، خوب خوب، پاکیزه پاکیزه! پاکیزه پاکیزه!
- امین‌الدوله: بلی، تصدقت کردم! ۲۲ از تصدق سر قبله عالم.
- شاه به امین‌الدوله ۲۳: بروید بیرون بنشینید و درست قرار بگذارید که همه ۲۴ چاکران دربار به سلام ۲۵ عام شرفیاب شوند.
- امین‌الدوله و سایرین بیرون آمده و در یکی از خیابان‌های باغ عمارت نشسته؛ بعد از قرار ترتیب ۲۶ اسباب جشن، اهالی سلام را سیاه کرده می‌دهند به یساول، می‌رود ۲۷ مردم را اخبار می‌نماید. همه را از روی سیاهه اخبار کرده، می‌رسد به کریم‌خان قجر آقا ۲۸.
- کریم‌خان ۲۹ بعد از خواندن سیاهه، خطاب به نوروزخان برادرش کرده می‌گوید: نوروزخان، بیا وضع ما را تماشا کن و درد بیدرمان
-
۱۶. ت: بلند گفتند.
۱۷. ت: پیش از عبارت «آمین یا رب العالمین»، چند نقطه گذارده؛ در حاشیه نیز افزوده: «فقط عبارت از حاضرین حضور است. رجوع به حاشیه تقویم کنید، استنباط می‌شود از جمله موش و یقر و پلنگ و خرگوش تا آخر».
۱۸. ت: سیل‌ها.
۱۹. ت: امین‌حضور.
۲۰. م: بهتر گرفته شود.
۲۱. ت: حاضر کنید آنچه.
۲۲. م: بلی، قربانت شوم.
۲۳. ت: به امین‌الدوله می‌فرماید.
۲۴. م: و همه.
۲۵. م: دربار سلام.
۲۶. م: از ترتیب.
۲۷. ت: می‌برد.
۲۸. گ: کریم‌خان و قجر آقا.
۲۹. ت: ... می‌رسد به کریم‌خان قجر آقا و کریم‌خان بعد... می‌گوید. کریم‌خان: ...

ما را ببین! پس فردا عید مولود شاه است و سلام عام خیر کرده‌اند. از حالت نوکر که خیر ندارند. پدر مردم را سوزانده‌اند. جیره و علیق که بالمره ۲۵ مقلوع و سال از نصفه گذشته دیناری موجب نیست. قرض تومانی ده‌شاهی تنزیل از حد گذشته، اسباب و اوضاع همه به فروش و همه در رهن. بعد از پنجاه سال نوکری، یک شمشیر مانده است که به کمر بسته سلام برویم. بر فرض اینکه شمشیر هم بود، اسب از کجا بیاوریم؟ و به آدم‌ها چه بگویم؟ ۲۲ که موجب نداده‌ام؟ ای وای! ای داد و بیداد!

نوروزخان: خان داداش! به شما پنج شش قبضه شمشیر و دشنه، بخصوص آن شمشیر ته غلاف طلا مال خان آقای مفلور، رسیده بود. پس آن چگونه شد؟ قرار نبود آن را گرو بگذارید یا بفروشید؟

کریمخان: خدا عمرت بدهد! با این ۲۵ نوکری و انصاف اولیای دولت ۲۶، حالت خوش مانده ۲۷ است یا اسبابت بچاست؟ همه فروخته شد رفت ۲۸. شمشیر ته غلاف طلا را به هزار جان‌کندن نگاهداشته بودم. پریروز طلبکار آمد تشدد کرد. بردند گرو گذاردند ۲۹، دادم به او ۳۰.

نوروزخان: کار پر سخت شده است. نمی‌دانم عاقبت چه خواهد شد. دیروز در منزل ایلخانی، قجرها همین داد و فریاد را می‌کردند. مشکل بیشتر از سه چهار کس ۳۱ بتوانند به سلام بروند ۳۲.

۳۰. ت: علیق بالمره.

۳۱. م: بیاوریم به.

۳۲. م: بگوئیم.

۳۳. م: نداده‌ایم.

۳۴. ت: گرو بگذارید.

۳۵. ت: آن.

۳۶. ت: دولت خوش‌غیرت.

۳۷. ت: حالت مانده.

۳۸. ت: شده رفت.

۳۹. م: رهن گذاشتند شمشیر دادم به او.

۴۰. ت: دادم.

۴۱. م: پنج - شش.

۴۲. م: بتوانند سلام.

کریم خان: هرچه می خواهد بشود، من که نمی توانم بروم. نه اسب دارم، نه آدم دارم و نه بالاپوش. مرده شور ببرد این نوکری و این زندگانی ۲۳ را. کجا هستند آنهایی که از عهد محمدشاه مرحوم گله داشتند؟ حالا بیایند و ببینند چه معشر است (۴).

در این وقت باباخان آقا، ریش سفید طایفه قجرها ۲۲، که مردی معمر و دنیادیده و محترم بود، یا چند نفر از اشراف قاجار از در وارد می شود ۲۵ و به کریم خان می گوید: ۲۶
باباخان آقا: سلام عليك!

کریم خان: عليك سلام، عموجان! به به! صفا کردید و چقدر بموقع تشریف آوردید! مشرف فرمودید! الان صحبت بدگذرانی ایل جلیل را می داشتیم.

باباخان آقا: ای بابا! چه ایلی؟ چه جلالتی؟ ۲۷؟ ایلیت ۲۸ رفت پی کار خود و رعیت و نوکر از دست رفت ۲۹ و دولت پاک مفتضح گردید. این مولانا دلاکرزاده ۵۰ (۵) از قلب و چاپلوسی به سر اهل ایران بلایی نیاورده که تا صد سال ایران ویران و اهل ایران ۵۱ به صورت انسان بیایند.

کریم خان: خان عموجان! کار ایران از اینها گذشته است؛ و این درد مرا می کشد که يك ۵۲ نفر نیست سؤال بکنند ۵۳ که این صدراعظم ایران و این دلاکرزاده ۵۴ پولیتیک دان از وقتی که به مسند وزارت نشسته است، چه کار کرده است و چه نظم گذاشته است و چه تفاوت در وضع دولت به هم رسیده است؟ مگر، به قلب و

۴۳. م: زندگی.

۴۴. م: سفید قجرها.

۴۵. ت: قاجار وارد می شوند.

۴۶. ت: می گویند.

۴۷. م: جلالی.

۴۸. ت: امنیت.

۴۹. ت: نوکر بالمره مضمحل و.

۵۰. ت: ک ... داده.

۵۱. م: اهل آن.

۵۲. م: می کشد يك.

۵۳. ت: بگویند.

۵۴. ت: ک ... داده.

تزویر مملکت را خراب و رعیت را تمام و امور را مختل و مهمل گذاشته‌۵۵، مردم را از زندگانی انداخته است. آخر ببینید در ایران چه وانفسا است!

باباخان آقا: چرا، تفاوت از این بیشتر که مولانا غیرت و تعصب ملیت ۵۶ را از دست داده، بر خود لازم کرده است که صریحاً از پاس حقوق ایرانیگری بالمره چشم ۵۷ پوشیده و تقلید و پیروی مردم و ملت دیگر می‌نماید ۵۸ و حق نمک‌عثمانی‌ها را منظور و اصطلاحات آنها را معمول می‌دارد ۵۹ و هی پی در پی ۶۰ در روزنامه می‌نویسد: «باب‌عالی»، «نظمیه» و «ضبطیه» و «جزای نقدی»؟ خوب، بنده خدا! «دربار همایون» چه عیب دارد و لفظ «جریمه» چه نقص دارد که «باب‌عالی» و «جزای نقدیه» را مصطلح‌سازی و از سست‌عنصری الفاظ مصطلحه ملت ۶۱ خود را متروک داشته به دم دیگران بچسبی؟ به قول ملا: «ک... را دیده و کدو را ندیده». اگر عثمانی‌ها قواعد خوب دارند؛ بسیار خوب، قبول داریم! پس، همه را مجری بدار و به همگی عمل کن ۶۲. چرا در آنجاهایی که صرفه شخصی خودت هست می‌کنی، و در آنجا که برای نفس نحس نجس تو مصلحت نیست عمل نمی‌کنی؟ آقا جان! در آن دولتی که این قواعد و الفاظ تقلیدی تو مجری است، درست است به سرباز شام و ناهار مطبوخ می‌دهند (۶)؛ اولاً، به همه عسکر می‌دهند، نه به یک فوج و دو فوج؛ ثانیاً، واجب و ماهانه چاکر و نوکر [را] در وقت معین و بقاعده ۶۳ و اندازه می‌دهند، نه مثل تو که شش ماه از سال ۶۴ گذشته دینساری به

۵۵. ت: مختل گذاشته.

۵۶. ت: ملت.

۵۷. م: ایرانیگری چشم.

۵۸. ت: می‌نماید.

۵۹. ت: پدارند.

۶۰. ت: هی‌در.

۶۱. م: مصطلحه عثمانی‌ها.

۶۲. ت: بدار عمل کن.

۶۳. ت: بقاعده و دیدن می‌دهند.

۶۴. ت: است از سال.

نوکر موجب نرسیده است، بلکه مردم نمی‌دانند موجب و مرسوم دارند یا خیر، از بس که موجب و مرسوم مردم را از راه بدنفسی مقطوع کرده از روی تقلب و حلال‌زادگی ۶۵ بروز هم نمی‌دهی (۷). پس، در اینجاها چرا قواعد عثمانی جاری نیست؟ چون پول خواهی داد؟ حق داری! ثالثاً، در آن دولت وزیر یا صدراعظم آن قدری که از دست برآید ۶۶ کارها را به صداقت و درستی صورت می‌دهند؛ مانند تو مردمان بیچاره و نوکر بی‌بضاعت را معطل و سرگردان نمی‌گذارند و حيله و تزویر ندارند و دوست و دشمن را از هم فرق نمی‌گذارند ۶۷ مولانا! پیاده‌شو با هم برویم! ۶۸ این دروغ‌ها را تا به کی شیوه خود خواهی داشت؟ ۶۹ اگر می‌خواهی درست بدانی که چقدر حلال‌زادگی داری، ملاحظه بکن و بفهم که در «دیوانخانه عدلیه» (۸) چه بازی‌ها درآوردی و چه شیطان‌خیالی‌ها یافتی! بشمار بگویم: «مجلس تحقیق» (۹) که محض تمسویق بود. «مجلس جرم و جنایت» (۱۰) که همه راجع به خودت بود. «اتاق استنطاق» (۱۱) که جمیع نطق‌های مباشرین این کار از گرسنگی لال بود. «اتاق دعاوی» (۱۲) که ادعای مدعی احدی معلوم نگشت. ۷۰ «اتاق اجرا» (۱۳) که خون از دل مدعی و مدعی‌علیه هردو از معطلی جاری بود. خلاصه، در یک دیوانخانه پنجاه‌اتاق به طرز عثمانی فرس کرده و تشک‌ها گسترده و پرده‌های‌فرنگی آویخته، چندین نفر مردمان عزیز ۷۱ و محترم یا کار ۷۲ را به کارهای بی‌معنی واداشته، هیچ کاری نگذشت مگر ۷۳ همان منظور خود را که محض تقلید ۷۴ بود بجای آوردی. دولت را

۶۵. م: حرام‌زادگی.

۶۶. م: که برآید.

۶۷. م: می‌گذارند.

۶۸. ت: راه برویم.

۶۹. ت: خود قرار خواهی داد.

۷۰. ت: اتاق دعاوی مدعی و مدعی‌علیه که خون از دل هر دو جاری بود از معطلی.

۷۱. ت: معزز.

۷۲. ت: محترم راه.

۷۳. ت: نگذشت همان.

۷۴. ت: تقلب.

متضرر و ملت را حیران و سرگردان گذاشتی ۷۵ و عاقبت دیدی که کفایت و لیاقت تو این قدرها نیست و قولت با فعل یکی نیست ۷۶، گذاشتی ورمالیدی و در خیال بازیچه دیگر افتادی. از آنجا که پادشاه ما بالطبع مایل این گونه بازیچه‌ها و تماشا‌های بیگانه است، تمامی این حرکات لغو و ظاهرسازی ترا پسندیده مجری داشت و این دفعه مولانا لقب «سپهسالاری» گرفت. (۱۴) به به! «تو کار زمین را نکو ساختی ۷۷ که بر آسمان ۷۸ پرداختی؟» شما را به خدا، انصاف بدهید: به چه استحقاق و به چه شایستگی؟ آن قدو بالای یک وجبی و یا آن صورت میمون عنتری؟ با آن ۷۹ تمکین و وقار؟ یا به آن خلوص ۸۰ نیت به دولت؟ آخر با کدام یکی از این قابلیت‌ها لیاقت داشته است؟ به حق خدا، هر کسی که فی الجمله شعور و تمیزی داشته باشد و از تواریخ گذشته و حالات ۸۱ ماضیه و حالیه دول خارجه اطلاع داشته باشد، نیک تصدیق خواهد نمود و درست انصاف خواهد داد که از بدو ایجاد عالم و آدم هیچ دولت و ملتی چنین ۸۲ خبط و خطایی نکرده که این منصب با جلالت و عظمت را به چنین ناکس نامقبول ۷۲ سر تا پا حيله بدهد که در انظار ۸۲ داخل و خارج این گونه تمسخر و ریشخند نمایند.

نوروزخان: خان عموجان! اینها همه از بدبختی و جان‌سختی اهالی ایران است؛ وگرنه آن سرکرده‌ها و سردارها و سپهسالارها که آمدند و رفتند ۸۵ کجا، و این دلاکراده ۸۶ کجا؟ های، های، های!

۷۵. ت: حیران گذاردی.

۷۶. ت: قول با فعله کی نیست.

۷۷. ت: را ساختی.

۷۸. ت: به آسمان.

۷۹. م: به آن.

۸۰. ت: وقار یا خلوص.

۸۱. ت: و از حالات.

۸۲. ت: این چنین.

۸۳. م: متقلب.

۸۴. ت: افکار.

۸۵. ت: آمده و رفته‌اند.

۸۶. ت: دلاک ک ... داده.

باباخان آقا: این یکی دیگر مزه دارد: در هر جا که سردمدار و خزپوش ۸۷ و او باش و بی باش و از طفولیت دزد و حیز ۸۸ بودند، کلجه نظام ۸۹ و قداره و کلاه نشاندار ۹۰ داده اسمش را گذاشت «فوج نظمیه» (۱۵). آخر ای بی مروت بی انصاف، تا کی از برای استعمال همین لفظ «نظمیه»، که تقلیدی خالی است از فایده ۹۱، این قدرها ۹۲ به دولت و به جان و مال مردمان ۹۳ بیچاره بایسد ضرر زد و یک فوج دزد ... را «نظمیه» نام نهاده ۹۴ به رعیت مسلط کرد؟

کریم خان: الحمدلله و از برکت این فوج، بعد از این ... ها با قداره و کلاه نشاندار به خانه فاسقها تشریف خواهند آورد و ... بازها تشخیص پیدا خواهند کرد از دولت سر مولانا ۹۵.

باباخان آقا: خیر، آقا! این فوج هم اخراج خواهد شد. من خیر دارم: پیروز یک نفر از اینها آدم به جایی می برد. سردمدارها گرفتند و نظمیه ها جمع شدند و دعوا شد. دو سه نفر را زخم زدند و رسوایی زیاد شد. حالا، پشیمان شده اند، حکماً فوج را اخراج خواهند کرد. این «نظمیه» هم می رود پهلوی «دیوانخانه عدلیه». حیف از قداره ها و دریغ از تشک ها ۹۶ و افسوس از ۹۷ کلاه های نشاندار! چه فایده؟ یک نفر نیست که بگوید: مولانا، موجب و مرسوم نوکرهای قدیم و مردمان بیچاره و نجیب را مقطوع می کنی و اسمش را می گذاری صرفه دولت؛ اما، این ضررهای دولت هیچ منظور و مورد ملاحظه ۹۸ نیست؟ خوب یاد آمد، این

رتال جامع علوم انسانی

۸۷. م: پیروز.
 ۸۸. ت: طفولیت در دو چیز.
 ۸۹. ت: کلجه و قداره.
 ۹۰. ت: کلاه.
 ۹۱. ت: خالی است این قدره.
 ۹۲. م: فایده به دولت.
 ۹۳. م: مردم.
 ۹۴. م: نامیده.
 ۹۵. ت: دولت مولانا.
 ۹۶. ت: تفنگها.
 ۹۷. ت: از آن.
 ۹۸. ت: منظور و ملاحظه.

يك فقره را هم بگويم: آقاجان! اين آجرهای كاشی چه چيز است در سر كوچه‌ها نصب ۹۹ و در در خانه‌ها گذاشته، به يك ۱۰۰ خانه داده، به ده ۱۰۱ تاي ديگر نداده [اي] (۱۶)؟ اگر اين كار معنی داشت، چرا تمام نمی‌كنی؟ چرا ناقص گذاشته [اي] ۱۰۲؟ آخر يکی به يك ۱۰۳ قران خريده شده، به دولت ضرر زدی. برای چه نفهمیده نسنجیده ۱۰۴ كار می‌كنی و خسارت به دولت می‌زنی؟ ای خيرخواه ناسلامت دولت، تا کی بازی درمی‌آوری؟ وای! وای! وای از اين تقلبات ۱۰۵ و سرهم‌بندی‌ها! خدا رحم کند به اهالی ايران! وقت گذشت، بايد رفت. عموجان ۱۰۶، خداحافظ شما!

کریم‌خان: مرحمت عالی زیاد! سلام تشریف خواهيد برد يا خير ۱۰۷؟
باباخان‌آقا: نخير، عموجان! اسب کو؟ آدم کو؟ حالت کو؟ سلام سرشان را بخورد. خداحافظ شما!

مجلس دوم

روز عيد به هر طوری كه بودا گذشت و شب در ديوانخانه چراغان كرده‌اند. در ۲ دور حياط به جميع طاق‌ها ديواركوب زده‌اند و در خيابان‌های باغ انواع و اقسام اسباب چراغ ۳ زده و گذاشته ۴ شده است ۰.۵ از چار و لاله

۹۹. ت: نصب کرده.

۱۰۰. ت: يك.

۱۰۱. ت: ده.

۱۰۲. ت: چرا تمام نمی‌كنی ناقص گذاشته.

۱۰۳. ت: يك.

۱۰۴. ت: نفهمیده كار.

۱۰۵. ت: از تقلبات.

۱۰۶. ت: خداحافظ.

۱۰۷. ت: يا نه.

۱. ت: طوری بود.

۲. م: از.

۳. ت: انواع اقسام چراغ.

۴. م: چراغ گذاشته.

۵. ت: شده.

و مردنگی تالار یکپارچه نور است؛ گویی آتش گرفته می‌سوزد. باغ از روز روشن‌تر و تخمیناً بیست هزار شمع کافوری و چراغ در عمارت می‌سوزد. ولی، در اغلب خانه‌های رعیت این پادشاه صاحب عید، حتی یک روشنایی نیست. از یک طرف، ارباب طرب در کنار دریاچه نشسته مشغول نواختن تار و تنبک و کمانچه و سنتور و دایرهٔ ۹ رقصان در رقص، اسباب عیش گسترده و در دربار همایون وجود مبارک پادشاه با چند نفر عملجات ۱۰ پدتر از رقص در عیش و عشرت؛ اما، از این طرف، در میان شهر صدای نالهٔ بیوه‌زنان و یتیم‌های ۱۱ صغیر و دود آه فقرا به آسمان هفتم پیچیده، بیست کرور ۱۲ اهالی در ماتم. در این بین، میل مبارک پادشاه عادل به «بقالبازی حضوری» مایل گشته ۱۴ است. کریم‌شیره‌ای، رئیس این کار، یک کلاه‌نمدی ۱۴ بسیار بلندی بر سر گذارده و یک قبای پاره‌پوشیده، با صورت آرد مالیده، از پشم و پوست ریش و سبیل درست کرده، سوار الاغ پالان‌دریدهٔ بسیار کوچکی شده ۱۵. چوردکی و ریشکی و سایر عملجات ۱۶ او، هر یک به صورت‌های عجیب و غریب، در جلو و یمین و یسار او دایره و کف‌زنان و تصنیف خوانان، یک‌دفعه دور دریاچه را بدین منوال گردیده، بعد کریم پیاده شده

۶. از این پس نسخهٔ «ت» با «م» و نیز «گ» سخت متفاوت، و از این قرار است: «تالار یکپارچه از زیادی چراغ آتش گرفته. از کثرت نور و تابش پلور و زیور تصور آئینه چشم تحمل را انمکاس هیچ نقطه از نقاط نبود. قوهٔ باصره را قدرت جولان و احاطهٔ هیچ مرکز نه. تمام خیابان‌ها از تشعشع قنادیل گوناگون و تالار چراغ‌های بوقلمون، یکپارچه مشتمل بوده. و بر کیوان نیلگون نورافشان فلک اطلسی یا تمام ستارگان ثابت بر آن نقاط ناظر و حیران و ماه تابان با نیمه‌رخسار نمایان و قماش کتان و بنات‌النعش از کمال تعجب از هم پاشیده و پریشان. ساکنین عالم خاک بر عالم افلاک متحیرکنان [کذا] بود. تخمیناً بیست هزار شمع کافوری در چراغ‌ها بود. ولی در اغلب...»

۷. این پادشاه یک روشنایی نه.

۸. ت: تنبک و سنتور.

۹. م: دایره‌اند و رقصان.

۱۰. ت: از عملجات خلوت.

۱۱. ت: زنان بیوه و یتیمان.

۱۲. ت: پیچیده است کرور.

۱۳. م: حضوری گشته.

۱۴. م: کاغذی.

۱۵. ت: دریدهٔ کوچک.

۱۶. م: ریشکی عملجات.

می‌آید سر خوانچه که اسباب بقالی چیده شده می‌نشینند و به آواز بلند صدا کرده می‌گویند:

[کریم]: ای خدایا! برسان یک مشتری حلال‌زاده که هر یک رگ و ریشه‌اش از یک نفر عمل آمده باشد.

چوردکی و ریشکی هر دو با هم: ای استا بقال، سلام علیک بر مزاج شریف و عنصر کثیف!

می‌گویند و هردو برمی‌چهند بالای دوش کریم، به طوری که نزدیک است کریم را ۱۷۱ بیاندازند روی زمین.

کریم: آی! آی! مردکه چکار می‌کنید؟ خفهام کردید، پدرنامردها! مگر شما ۱۸ بیج آدم نیستید؟ و ابایستید ۱۹ ببینم چه می‌گوئید! چرا همچین ۲۰ می‌کنید؟

چوردکی: می‌گوئیم ۲۱ سلام علیک!

کریم: خوب، علیک سلام!

چوردکی: احوال شریف؟

کریم: بد نیست، به از پارسال است.

چوردکی: یعنی چطور است ۲۲؟

ریشکی از آن طرف خوانچه زود زود ماست چنگه ۲۳ زده می‌ریزد به دهنش.

کریم: ای بابا! اینها کی‌اند؟ این چه اوضاعی است؟

با شلاقی که در دست دارد ۲۴ قایم چند تا می‌زند به سر ریشکی و او را از

سر خوانچه ۲۵ برمی‌دارد. چوردکی ریشکی را می‌کشد به کنار ۲۶.

کریم: آهان، آهان! بنشینید آنجا مثل آدم، ببینم چه می‌گوئید.

۱۷. ت: را از بالا.

۱۸. ت: شما مگر.

۱۹. م: وایستید.

۲۰. ت: همچو.

۲۱. ت: می‌گویند.

۲۲. ت: یعنی چطور؟

۲۳. ت: را چنگه زده.

۲۴. م: که دارد.

۲۵. م: خوانچه ماست.

۲۶. این قسمت در نسخ «ت» و «گ» متفاوت، و از این قرار است:

ت: «... او را از سر خوانچه برمی‌دارد و می‌کشد به کنار چوردکی جفت می‌نشاند».

گ: «او را از سر خوانچه دور می‌کند. باز چوردکی جفت می‌زند سر دوش کریم».

چوردکی: خوب، نشستیم. فرمایش؟
کریم: بابا، شما کجایی هستی و از کجا آمده‌اید؟
چوردکی: عرض می‌شود که... ما... حقیقت عرض کنم خدمت جناب عالی...
 ریشکی باز جلد خود را به خوانچه زده و دهنش را از ماست پر می‌کند ۲۷.
کریم: الله اکبر! عجب مشتری‌های ۲۸ حلالزاده‌ای گیر آوردیم ۲۹!
 می‌گیرد از پشت سر ریشکی قایم می‌فشارد، به طوری که ماست از دهنش
 می‌ریزد بیرون. چوردکی برمی‌خیزد، دست ریشکی را گرفته می‌نشانند در
 کنار.

چوردکی: پدر نامرد! در راه به تو گفتم ۳۰ در شهر درست راه برو؛ این
 شهری‌ها قدری طور دیگرند.

کریم: ارواح ننه‌ات! یعنی شهری‌ها چطورند؟

چوردکی: استا جان، به من نگاه کن ۳۱. این پسره قدری جوان است. به او ۳۲
 کاری نداشته باش. هر فرمایشی داری ۳۳ به من بگو ۳۴.

کریم: خوب، با شما حرف می‌زنم. شما کجایی هستید ۳۵؟ منظور شما چه
 چیز است و چه می‌خواهید؟

چوردکی: می‌آید به طرف ماست اشاره می‌کند: استا کربلایی! این چه چیز
 است؟

کریم: کدام یکی ۳۶؟

چوردکی: باز اشاره می‌کند: این! این! این! ۳۷!

۲۷. ت: «زده دمه زو دهن را پر می‌کند.» در ذیل این قسمت نیز آمده: «به اصطلاح
 ترك آذری: قویلی.»

۳۸. ت: مشتری.

۲۹. ت: نیاوردیم.

۳۰. ت: من در راه نگفتم.

۳۱. م: استا جان نگاه کن.

۳۲. ت: یا او.

۳۳. ت: که داری.

۳۴. این قسمت در «گ» متفاوت، و از این قرار است: «چوردکی: خیر، آقا جان!
 معلوم است شهری‌ها هزار هم بد باشند، باز شهری هستند؛ سواد اعظم دیده‌اند. ولی
 روستایی و روستازاده جان به جانش بدهی همان روستایی است. شما به من نگاه
 کنید...»

۳۵. ت: کجایی هستی.

۳۶. ت: یک.

۳۷. ت: چوردکی باز اشاره می‌کند.

کریم: چشم نداری؟ نمی بینی؟

چوردکی: آدم از سال گرانی درآمده چطور می بیند؟ به مرگ تو، پارسال
آن قدر گرسنه مانده ام که باد هر دو گوش هایم را گرفته
است (۱۷).

کریم: کاش باد گلویت ۲۸ را می گرفت! مردکه! شنیدن چه دخل دارد به
دیدن؟ دو ساعت است معطلم کرده ای.

چوردکی: آخر می گویم این ۲۹ چه چیز است؟
کریم: این ماست است، ماست.

چوردکی يك انگشت از ماست می خورد ۳۰: هان؟ ماست ۴۱؟ یعنی چطور؟
کریم: «یعنی چطور» کدام است؟ پدر نامرد! ماست است، برادر پنیر.

چوردکی: هان! فهمیدم؛ ماست برادر پنیر. استا جان! خرواری چند؟
کریم: تف به ریشیت و به گور پدر آدم خر! مردکه! ماست يك خروار
می شود ۴۲؟ مگر هیزم می خری؟

چوردکی: به خدا درست می گویند، باید هیچ وقت با آدم نوکیسه و نانجیب
معامله نکرد.

کریم: آقا جان! اسم شریف شما چه چیز است؟

چوردکی: می خواهی چکار کنی؟

کریم: می خواهم در ... بنویسم.

چوردکی: ... خر.

کریم: تف به گور پدرت!

با شلاق می زند به سر چوردکی. از آن طرف، ریشکی کاسه ماست را از
خوانچه ۲۲ قاپیده در می رود.

کریم معطل، نگران، از عقب ۳۳ می گوید: آباد شوی ولایت! ماشاءالله نظم
است که از در و دیوار می یارد. شب خانه ها را می بربند و روز

دکان ها را می چابند ۳۵. اگر فوج نظمیه نبود چکار می کردند؟

۳۸. ت: گلوت.

۳۹. ت: مثلا این.

۴۰. ت: می خورد و می گوید.

۴۱. ت: ماست است.

۴۲. ت: نمی شود.

۴۳. ت: ماست از خوانچه.

۴۴. ت: از عقب نگران.

۴۵. م: در روز دکان را.

چوردگی از پشت سر ریشکی می‌دود. می‌رسد به او. دستش را گرفته، می‌برد می‌نشیند در گوشه‌ای ۲۶ و به ریشکی می‌گوید:

[چوردگی]: آقا ریشکی! دیدی پدرنامرد، خدا چطور روزی ۲۷ حلال به آدم می‌رساند؟ حالا، بیا يك کار یکن رفیق؛ باید عیش کرد. نان و ماست که هست ۲۸. من هم دیشب از مادر بچه‌ها يك قران دزدیده‌ام. بردار برو يك بطری ۲۹... بگیر بیار بخوریم، کیف بکنیم. دنیا دو روز است ۵۰.

ریشکی: این‌جور عیش چه لطفی ۵۱ دارد؟ نه سازی، نه صحبتی، نه رقصی. بگذار يك قدری پول مول تحصیل بکنیم؛ آن وقت، درست و بقاعده، با ساز و صحبت به عیش بپردازیم ۵۲.

چوردگی: برو ای خانه‌خراب ۵۳! نمی‌بینی دنیا اعتبار ندارد؟ حاجی میرزا بیگ (۱۸) بیچاره مرد، هشتاد هزار تومان مال و دولت گذاشت ۵۴ و رفت. دیوانیان ۵۵ را به يك ۵۶ پنهان زدند و بردند ۵۷. از آنجمله، ده هزار تومان به اسم «ثلث» برداشتند که به خود میت خرج بکنند. دو هزار تومان یکجا از آن پول حلال را ۵۸ وزیر علوم و تجارت (۱۹) برداشت از برای زن‌خودش شلوار جیرانی و چیزهای جور واجور خرید و عقد را تمام کرد ۵۹. باقی را میرزا عیسی وزیر (۲۰) برداشته، به قدر يك ارگ تهران دور زمینسی را دیوار کشیدند که مریضخانه بسازند. دیوار

۴۶. ت: می‌نشیند می‌گوید به ریشکی.

۴۷. م: خدا روزی.

۴۸. ت: رفیق، نان و ماست که هست باید عیش کرد.

۴۹. م: کاسه.

۵۰. ت: بخوریم دنیا دو روز است.

۵۱. ت: مصرف.

۵۲. ت: درست بقاعده یا ساز و صحبت.

۵۳. ت: برو خانه‌خراب.

۵۴. م: را گذاشت.

۵۵. ت: لوطیان.

۵۶. م: همه به يك.

۵۷. ت: بردند و خوردند.

۵۸. ت: دو هزار تومان آن را.

۵۹. ت: جیرانی و عقد را تمام کرد.

کشیده، همان‌طور ماند؛ پول را وزیر و معمار و بنا و سایر
الواط خوردند و رفت؛ مریضخانه سگدانی شده است و ورثه
حاجی میرزا بیگک ۶۵ گدا، آدم‌شو! تو عقل داشته باش! برو...
بگیر بیاور، خیلی زود!

ریشکی: به چشم!

پول را گرفته روانه می‌شود و ... ۶۲ را گرفته دارد می‌آورد ۶۳ که در عرض
راه چندتا از ۶۴ سربازهای قراولخانه او را گرفته ۶۵، بطری را از دستش
می‌گیرند ۶۶. ریشکی شرمناک برگشته می‌گوید:

[ریشکی]: آقا چوردکی ۶۷! شما به من پول دادید رفته ... بگیرم بیاورم
بخوریم عیش بکنیم، اما... نشد.

چوردکی: «اما نشد» کدام است؟ پدر نامرد! تو رفتی ... بیاوری ۶۸، چطور
شد آخر ۶۹؟

ریشکی: به من چه بابا؟ نظم ۷۰ ولایت را بین، آن وقت ایراد بگیر.

چوردکی: «به من چه بابا و نظم ولایت» کدام است ۷۱؟ مردکه! ... چطور
شد؟ بلکه خودت گرفته ۷۲ زهرمار کردی.

ریشکی: نه، به سیبل‌های مردانه تو قسم! گوش کن! ... را گرفته می‌آوردم.
دم قراولخانه سرکچه که رسیدم، سربازها ریختند؛ پدر سوخته‌ها
بطری را از من گرفته مرا رها کردند ۷۳.

چوردکی: کدام قراولخانه؟ کجا؟ بگو ببینم!

۶۰. م: حاجی مغفور.

۶۱. ت: برو ... بگیر خیلی زود.

۶۲. ت: و می‌رود...

۶۳. ت: گرفته می‌آورد.

۶۴. ت: راه از.

۶۵. ت: جلوی او را.

۶۶. ت: گرفته.

۶۷. ت: آقا ریشکی.

۶۸. ت: بگیری بیاوری.

۶۹. ت: آخر همه گفته می‌شود.

۷۰. م: نظام.

۷۱. ت: به من چه بابا، کدام است.

۷۲. م: گرفتی.

۷۳. ت: گرفته رها کردند.

ریشکی: آن قراولخانه سر کوچه که يك سلطان قديلند و چشم ۷۲ سیاه دارد. چوردکی: هان! هان! شناختم: نصرالله سلطان. با من خیلی ۷۵ رفیق است. الان، برگرد برو پیش او. از قول من دعا برسان؛ بگو که آدم نقاره‌چی باشی سلام می‌رساند که ۷۶ آدم من يك بطری - - می‌آورد، سربازهای شما گرفته‌اند. بفرمائید پس بدهند، مال من است.

ریشکی: بسیار خوب! شما اینجا باشید ۷۷، من حالا برمی‌گردم. رفت و برگشت.

[ریشکی]: آقا چوردکی ۷۸! رفتم گفتم. دعای بسیار بلند ۷۹ به شما رسانید که ۸۰ والله ما با سرتیپ قرار گذاشته‌ایم ۸۱ که ... خوراکی او را بدهیم تا ما را در این قراولخانه بگذارد. او هم قبول کرده ما را اینجا گذاشته. از قضا، امشب میهمان هم دارد ۸۲؛ باید دو سه بطری دیگر هم به دست بیاوریم ۸۳. حالا، ... رفته است به چنگک آبدار سرتیپ؛ قشون سلم و تور هم نمی‌تواند ۸۴ پس بگیرد. این یکی گذشته است ۸۵. ان شاءالله، در تلافی آن می‌سپارم دیگر قراولها ... شمارا نگیرند. علی‌الحساب، خواهید بخشید.

چوردکی: به به! ولایت را باش! نظم را ببین ۸۶! سرتیپ مستحفظ ۸۷ شهر را

۷۴. ت: چشم‌های.

۷۵. ت: خیلی.

۷۶. م: و می‌گوید که.

۷۷. ت: اینجا باشید.

۷۸. ت: آقا چوردکی بیگ.

۷۹. ت: بلندی.

۸۰. م: رسانید و گفت.

۸۱. م: گذاشته بودیم.

۸۲. م: هم وارد شده.

۸۳. ت: دست بیاوریم.

۸۴. ت: تور نمی‌تواند.

۸۵. ت: این جمله از نسخه «م» فوت گشته، در نسخ «ت» و «ک» آمده بود؛ لهذا، به ذکر آن در متن مبادرت شد.

۸۶. ت: نظم را باش.

۸۷. م: سر مستحفظ.

نگاه کن ۸۸! وای ایران! وای ایران! ۸۹!

رو می‌کند به ریشکی.

[چوردکی]: آقا نگاه کن! اینکه نشد؛ باید يك دفعه ديگر رفت به سروقت
استا ۹۰ بقسال و تدبیری کرد، يك خيك روغن از چنگک او
درآورد و عیش درستی کرد.

ریشکی: بسیار خوب! مگر حلالزادگی چه مایه دارد ۹۱؟ حالا، بگو چه باید
کرد و چه شیوه باید زد؟

چوردکی: هرچه من می‌گویم، بکن و ببین چه‌ها خواهی دید. تو و ماستی
تغییرلباس بدهید ۹۲، رخت نوکر باب بپوشید ۹۳. من هم لباس
میرزایانه پوشیده خود را شاعر قلم می‌دهم. با هم می‌رویم در
دکان. آن وقت، هرچه من می‌گویم و می‌کنم ۹۴، شما خواهید دید.
اما، باید قبل از وقت کاری کرد ۹۵ که حواس بquam را مغشوش
کرد تا مقصود عمل بیاید.

ریشکی: بسیار خوب! هرچه گویی و هرچه فرمایی ۹۶!

چوردکی ۹۷ به ریشکی و ماستکی ۹۸ دستورالمعمل می‌دهد که چکار باید
بکنند ۹۹.

مجلس سوم

چوردکی يك دانه کلاه پوستی بسیار بلند از دو سه جا پاره شده

پیشگاه علم و ادب، طاعات فرهنگی

۸۸. ت: ببین.

۸۹. ت: وای بر ایران! وای بر ایران! وای بر ایران!

۹۰. ت: استاد.

۹۱. ت: مگر حلالزادگی مایه دارد؟

۹۲. م: تو بایستی تغییرلباس بدهی.

۹۳. م: بپوشی.

۹۴. هرچه من می‌کنم.

۹۵. ت: کاری دید.

۹۶. ت: هرچه کنی و هرچه گویی. ک: هرچه گویی و هرچه فرمایی، سر نپیچم
از آنکه مولایی.

۹۷. ت: آقا چوردکی.

۹۸. ت: ماستی.

۹۹. ت: «باید کرد.» کل این جمله از نسخه «ک» فوت گشته است.

۱ می‌گذارد ۲ بر سر و یک قبای دارایی ۳ دامن بلند وصله دار سجاف قصب می‌کند به تن، و یک جبه ماهوت بسیار مستعمل و کهنه و بدرنگ می‌پوشد، و یک زیرجامه شله سوراخ سوراخ، که سفیدی آستر از بعضی سوراخ‌هایش ۴ پیداست، با یک جفت کفش ساغری پاشنه بلند می‌کند به پایش، و یک لوله کاغذ می‌زند به کمر و عصا در دست. ریشکی را لباس ۶ نوکر یاب ۷، و ماستی را لباس ۸ ضبطیه ۹ می‌پوشد. درمی‌آیند. چوردکی و ریشکی می‌ایستند در کنار ۱۰. ماستی می‌آید به دکان استا بقال؛ صدا می‌کند.

[ماستی]: آهای! آهای!

زیر چانه کریم را گرفته ۱۱ بلند می‌کند.

[ماستی]: آهای! آهای! خبردار! هشیار باش!

کریم با وحشت: ای مرده! چکار می‌کنی؟ پدر نامرد! چانه مرا از جا کندی.

چه خبر است؟ چه شده است؟

ماستی: احتساب آقاسی افندیم یساق بویورمیشلر (۲۱) که هرکس به سنگ کم ۱۲ چیز بفروشد، یا به ماست آب داخل کند، یا گران بفروشد، می‌برند ۱۴ در دیوانخانه عدلیه، در اتاق جرم و جنایت، آن وقت استعطاق می‌کنند. اگر آز واسته، سوچی واریسه ۱۵ (۲۲)،

۱. برائز اشتباه محرره در آغاز مجلس سوم، در نسخه «د»، صفحات ۳۹-۳۴، جایجایی مطالب و صفحات رخداده است که براساس دو نسخه دیگر مرتب گردید. این جایجایی اما، به لحاظ مقایله گفتارها و شیوه تصحیح، در آن رویه که تا بدین جای مراعات گردیده، منحل نیفتاد.

پوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

۲. م: بلند می‌گذارد.

۳. م: دراز.

۴. ت: سوراخ‌ها.

۵. ت: کاغذی.

۶. م: ریشکی لباس.

۷. م: نوکر.

۸. م: ماستی لباس.

۹. م: ضباط ضبطیه. ک: نظمیه.

۱۰. م: می‌ایستند کنار.

۱۱. ت: کریم گرفته.

۱۲. ت: چه شد.

۱۳. ت: هرکس کم.

۱۴. ت: ببرند.

۱۵. ت: اگر سوچی واریسه از ... ک: اگر کم فروخته باشد از ...

از آستر مقعدش عرقچین بریده می‌گذارند به سرش ۱۶ و یوز
الی قروش ۱۷ (۲۳) جزای نقدی ۱۸.

کریم با تعجب: بابا ۱۹! تو دیگر از کجا آمدی و این زبان کجاست؟ «احتساب
آقاسی» کیست؟ «اتاق جرم و جنایت» کجا است؟ «جزای
نقدی چه چیز است؟ از آستر مقعد ۲۰ هم کسی عرقچین بریده
است؟ بلی! دلاک و خیاط که زیاد شد، از این‌کارها هم زیاد ۲۱
می‌شود ۲۲.

ماستی: قاچ پزونگک بن بنم، هایدی ۲۲ (۲۴)!
کریم: به‌به! حالا خوب شد. باید از کسب و کار دست برداشت و الفاظ نو
درآمد یاد گرفت: «اتاق جرم و جنایت»، «جزای نقدی»،
«احتساب آقاسی». کاش سلامت به اسلامبول نمی‌رفتی! وای!
وای! وای! اگر ایران این است که ما می‌بینیم، از این ۲۳
معاها بسیار خواهیم شنید.

آن وقت، چوردکی از پیش و ریشکی از عقب او ۲۵ می‌رسند ۲۶ در دکان.
چوردکی به کریم ۲۷: استا بقال، سلام عليك!

کریم با تعجب: هر دم از این باغ بری می‌رسد! عليك سلام!
چوردکی: استا بقال! چه چیز دارید ایتیاع بکنیم؟

کریم: به فضل خدا همه‌چیز. شما چه چیز خر باشید؟

چوردکی: خوب! يك قليان چاق کن نفسی تازه کنیم ۲۸، آن وقت برویم سر
مطلب.

۱۶. ت: می‌گذارند سرش.

۱۷. گ: یوز آلتین قروش.

۱۸. م: نقدی هم می‌گیرند.

۱۹. ت: کریم بابا.

۲۰. ت: مقعدش.

۲۱. ت: کارها زیاد.

۲۲. م: شده است.

۲۳. این عبارت از نسخه «گ» فوت گشته و به عوض آن قسمتی از گفتار «کریم»
آمده است. ت: تاخ پزوک هایدی... بن یولم.

۲۴. ت: بعد از این.

۲۵. م: عقب‌سر او.

۲۶. ت: می‌رسند.

۲۷. ت: به کریم می‌گویند.

۲۸. گ: از دولت سبیل مردانهات همه چیز خر پاشیم. خوب! حالا يك ...

کریم: شما بفرمائید تا من قلیان چاق کنم.
 کریم از صدای چوردکی می‌شناسد که اینها ۲۹ رفیق‌های برنده‌ماست هستند.
 اما، نگاه می‌کند ۳۰ می‌بیند که آنها ریش داشتند، اینها ندارند؛ آنها لباس
 نامعقول داشتند، اینها لباس معقولانه پوشیده‌اند؛ باز مشتبه می‌شود. قلیان
 چاق کرده می‌دهد ۳۱ دست چوردکی، می‌نشیند پهلوی او، می‌گوید:

[کریم]: آقا جان! گستاخی است! اسم ۲۲ شریف سرکار ۲۴ چه چیز است و از
 کجا تشریف می‌آورید و اراده کجا دارید؟ ۳۲

چوردکی: بنده بهبهانی می‌باشم و در اصفهان تحصیل کرده‌ام و شاعرم.
 قصیده برای عید مولود عرض کرده‌ام، می‌برم در حضور همایون
 بخوانم. اما، چون شما را آدم متعارف و نجیب ۳۵ دیدم، دور
 نیست که نصف صلۀ شاه را داده ۳۶ از شما چیز یخرم و سوغات
 بگیرم برای بچه‌ها.

کریم: سایه شما کم نشود! البته آدم نجیب و جاافتاده همین‌طور ۳۷ است.
 اسم شریف سرکار چه چیز است؟

چوردکی: نام بنده میرزا یوشان‌خان، لقبم عقب الشعراء.
 کریم متعجبانه: میرزا یوشان‌خان، «عقب الشعراء» یعنی چه؟
 چوردکی: بلی آقا؟ بلی آقا ۳۸؟

کریم: این چطور لقب است شما ۳۹ دارید؟
 میرزا یوشان‌خان یعنی چوردکی: تقصیر من نیست. این عهد لقب‌بازار
 است ۴۰. دولت از بس که به هر قابل و ناقابل، بالغ و نابالغ،
 لقب‌بخشی کرده است، دیگر لقب باقی نمانده است. عید نوروز

رتال جامع علوم انسانی

۲۹. ت: این.
 ۳۰. ت: یاز نگاه می‌کند.
 ۳۱. ت: می‌آورد می‌دهد.
 ۳۲. ت: آقا جان اسم...
 ۳۳. م: اسم سرکار.
 ۳۴. ت: ... کجا تشریف می‌آورید.
 ۳۵. ت: نجیب و متعارف.
 ۳۶. ت: به شما داده.
 ۳۷. ت: همین‌طورها.
 ۳۸. م: بلی آقا؟ بلی؟
 ۳۹. ت: که شما.
 ۴۰. این قسمت در نسخه «گ» سخت متفاوت، و از این قرار است:

قصیده‌ای ساخته بودم. شاه بسیار بسیار پسندیدند^{۴۱}، مرحمت فرموده می‌خواست لقبی به بنده بدهد^{۴۲}. هرچه گشتیم، دیدیم لقبی^{۴۳} نمانده است. آخر الامر، به مناسبت متأخری^{۴۴} لقب «عقب‌الشعراء» مرحمت شد^{۴۵}. دنیا شلوغ است. گوش کن^{۴۶}! شاه از اسم خوشش نمی‌آید. لقب هر سگ و گریه‌ای که باشد، مطلوب است (۲۶).

کریم: آقا میرزا یوشان‌خان! شما درست ملتفت نیستید. باز این قدرها قحط‌اللقاب نیست.

میرزا یوشان‌خان: بارک‌الله! من ملتفت نیستم؟ با شما شرط می‌بندم اگر جمیع القاب را بدون کسر و نقص شمردم، دیدید و شنیدید^{۴۷}، آن يك خيك^{۴۸} روغن مال من. اگر ناتمام گفتم، آن وقت هرچه از شاه صله گرفتم^{۴۹}، نصف آن را به شما می‌دهم.
کریم: قبول دارم. دستت را به من بده^{۵۱} اگر سر حرفت ایستاده‌ای.

«کریم: این چطور لقبی است و این چه اسمی است؟ میرزا یوشان‌خان: یعنی چه؟ تقصیر من چه چیز است؟ مرحوم پدرم اسم مرا میرزا یوشان‌خان گذاشته بود، تحصیل کرده شاعر شدم. کریم: خوب آقا جان، بعد از آنکه شما در اصفهان تحصیل کردید، و صاحب خط و سواد و فهم و ادراک شدید می‌خواستید اسم خودتان را تغییر بدهید. اسم خود را تغییر ندادید، دیگر لقب عقب‌الشعراء چه چیز است؟ نمی‌بینی این مردم زمانه اسمی پدرهای خود را تغییر می‌دهند؟ مثلاً، تصیرالدوله^(۲۵) بیچاره معلوم نیست پدرش که بوده. همین قدر دولت او را آورده است لقب داده و به خدمات بزرگ رجوع کرده؛ حالا در مجالس و محافل با امنای دولت که می‌نشینند، تکیه کلامش این است که به ارواح خان مرحوم. حاضرین مجلس گمان می‌کنند که یقین خان مرحوم از خوانین قجر یا یکی از خوانین اصیل قدیم ایران است. میرزا یوشان‌خان: این عهد لقب‌بازار است. دیگر نگاه به پدردار و غیر پدردار نمی‌کنند. دولت...»

۴۱. ت: شاه را بسیار خوش آمده و پسندید.

۴۲. ت: مرحمت فرمایند.

۴۳. ت: دیگر لقبی.

۴۴. ت: به تأخیری.

۴۵. ت: مرحمت فرمودند.

۴۶. ت: بکن.

۴۷. ت: شنیدی.

۴۸. م: این خيك.

۴۹. ت: گرفته‌ام.

۵۱. ت: دستت را بده.

میرزا یوشان خان: خیر! خاطر جمع باش؛ من مجد الملک (۲۷) نیستم از حرف خود برگردم ۵۲ و ساعتی هزار جور حرف یزنم. بسم الله! قلم بردار بنویس ۵۲!

کریم قلم برداشته می گوید:

[کریم]: بسم الله! بفرمائید تا من بنویسم!

میرزا یوشان خان: بنویس ظل السلطان ۵۲، حسام السلطنه، تائب السلطنه، اعتضاد السلطنه، شجاع السلطنه، امین السلطنه، شعاع السلطنه، مؤتمن السلطنه، امین السلطان، کاتب السلطان، احتشام السلطنه، سیف السلطنه، اعتماد السلطنه، مشیر السلطنه، مستشار السلطنه، نظم السلطنه، ناظم السلطنه، بنان السلطنه، شحنه السلطنه، صارم السلطنه، معین السلطنه، معتمد السلطنه، ظفر السلطنه، ناصر السلطنه، مظفر السلطنه، سراج السلطنه، ناصر السلطنه، عماد السلطنه، صنیع السلطنه، مدیر السلطنه، دبیر السلطنه، سهام السلطنه، حشمت السلطنه، صدیق السلطنه، نصرت السلطنه، مؤید السلطنه، مبشر السلطنه، بشیر السلطنه، بصیر السلطنه، سالار السلطنه، صمصام السلطنه، مصباح السلطنه، شهاب السلطنه، نظام السلطنه، سیف الدوله، عماد الدوله، اعتماد الدوله، جلال الدوله، رکن الدوله، احتشام الدوله، بهاء الدوله، صارم الدوله، عضد الدوله، مظفر الدوله، امین الدوله، شجاع الدوله، معز الدوله، حشمت الدوله، یمن الدوله، نصرت الدوله، معین الدوله، ضیاع الدوله، صدر الدوله، صدیق الدوله، مخبر الدوله، نصر الدوله، نصیر الدوله، ظمیر الدوله، حسام الدوله، سهام الدوله، مشیر الدوله، عمید الدوله، اعتضاد الدوله، آصف الدوله، مجد الدوله، نظام الدوله، معتمد الدوله، علام الدوله، قوام الدوله، سعید الدوله، ساعد الدوله، حاجب الدوله، خازن الدوله، بشیر الدوله، شهاب الدوله، مستشار الدوله، صنیع الدوله، صمصام الدوله، اقبال

۵۲. م: از حرف برگردم.

۵۳. ت: بردار و بنویس.

۵۴. ترتیب و شمار القاب در هر سه نسخه متفاوت و ذکر تمامی تفاوت ها میسر نیست. لهذا، بناچاره، این قسمت و سایر قسمت هایی را که به ذکر القاب اختصاص دارند، از متن «م» برگزیدیم که هم دارای ترتیبی منطقی تر و هم شماری فزون تر از دو نسخه دیگر است. در انتهای هر قسمت نیز شمار القاب مذکور در هر نسخه را به دست دادیم.

الدوله، مشيرالدوله، مصباحالدوله، موثقالدوله، عزالدوله، مكرمالدوله، ناصرالدوله، ناظمالدوله، وقارالدوله، مؤدبالدوله، صفراءالدوله، جمالالدوله، اعتصامالدوله، عينالدوله، مبشرالدوله، ظفرالدوله، شعاعالدوله، شجاعالدوله ۵۵.

كريم: دهه! اين قدر هم لقب مى شود؟ من كه خسته شدم.

ميرزا يوشان خان: يواش! يواش! ۵۷! حالا كجاست؟ هنوز نصف نشده ۵۸. گوش بده! بنويس: شجاع الملك، حشمت الملك، معين الملك، ضياء الملك، نصير الملك، ناصر الملك، بهاء الملك، حسام الملك، سهام الملك، سيف الملك، مشير الملك، عميد الملك، عضد الملك، معتمد الملك، احتشام الملك، اعتضاد الملك، ناظم الملك، شهاب الملك، علاء الملك، سراج الملك، نكو الملك، عين الملك، دبير الملك، اديب الملك، لسان الملك، بيان الملك، قوام الملك، سعيد الملك، ساعد الملك، احتساب الملك، نجم الملك، صنيع الملك، اقبال الملك، عز الملك، موثق الملك، مصباح الملك، بهجت الملك ۶۰.

۵۵. شمار القاب اين قسمت در هر سه نسخه از اين قرار است: «م» ۱۰۶ لقب، «ت» ۶۱ لقب، «گ» ۴۲ لقب.

۵۶. م: شده است.

۵۷. ت: يواش! يواش!

۵۸. ت: هنوز نشده است.

۵۹. اين قسمت در نسخه «گ» سخت متفاوت، و از اين قرار است:

«ميرزا يوشان خان: يواش! حالا كجايي؟ هنوز ثلث نشده است. بنويس حسام السلطنه، احتشام السلطنه، سيف السلطنه، ... صارم السلطنه (۲۸). [جمعاً ۱۴ لقب] كريم: اين صارم السلطنه سليمان خان نام است از اهل طالش. بسيار مردكده يى عرضه و پفيوز است. حالا مجال اينكه شرح حال او را بگويم ندارم. مى خواهم زودتر لقبها تمام شده بروم. وقت سلام مى گذرد. همين قدر شاعر در وصف او گفته: هيچ فهميده اى سليمان خان صارم السلطنه شدى زودى، من خيالم كه آدمى هستى، چون يديدم عجب گهى بودى. كريم: هاى! هاى! عجب تريفى كردى، چگونه شد كه لقب به او داده اند. چه خدمتى کرده؟ کدام فتحى از او سر زده؟ ميرزا يوشان خان: بايا اول به شما گفتم به هر قابل و ناقابل لقب داده اند، ديگر لقب پيدا نمى شود. حالا بنويس كه وقت تنگ است: امين السلطان، عزيز السلطان، مؤمن السلطان، ... [جمعاً ۴۲ لقب] كريم: بايا خفه شدم...»

۶۰. شمار القاب اين سه قسمت در هر سه نسخه از اين قرار است: «م» ۴۱ لقب، «ت» ۴۰ لقب، «گ» ۴۱ لقب.

کریم: بابا! من خفه شدم. از برای رضای خدا، دیگر نمی‌خواهم. شرط ۶۱ را بردی. آن روغن و این تو؛ بردار برو شرت را از سر من کم کن ۶۲. بازی درآوردی؟

میرزا یوشان‌خان: به جان ننه‌ات! من تازه ۶۳ می‌خواهم گرم بشوم. ده تا خیک هم بدهی، دست بر نمی‌دارم ۶۴. من زحمت کشیده‌ام کار کرده‌ام. به خیالت چه رسیده؟ تو بمیری نمی‌شود. بنویس! زود باش! شکوه السلطنه، فروغ السلطنه، ضیاء السلطنه، انیس الدوله، ندیم السلطنه، افتخار السلطنه، قمر السلطنه، منیر السلطنه، پدره الدوله، اختر السلطنه، سرور السلطنه، افسر السلطنه، احترام السلطنه، عصمت الدوله، فخر الدوله، تاج الدوله، فخر الملوک، شمس الدوله، عفت الدوله، عزیز الدوله، عزت الدوله، مونس الدوله، زینت الدوله، نواب‌متمالیه، عندلیب الدوله ۶۶.

کریم: آباد شوی ولایت! این قدر که صاحب لقب است، یس بی‌نام و نشان چقدر است؟ بابا ولم کن! این طور هم شوخی می‌شود؟

میرزا یوشان‌خان: شوخی کدام است؟ پدر نامزد! از جدی هم آن طرف‌تر است. لقب‌های بامزه هنوز در عقب است. گوش کن ۶۷! صدرا العلماء، نظام العلماء، سلطان‌الذاکرین، لسان‌الذاکرین، رئیس‌الذاکرین، فخرالذاکرین، مجدالذاکرین، اشرف‌الذاکرین، ملک‌التجار، مبشرالتجار، امین‌التجار، متمدالتجار، ناظم‌التجار، معین‌التجار، صدراالتجار ۶۸، رئیس‌التجار ۶۹.

کریم: قربان ننه‌ات بروی دولت! پدر نامزد! این همه ملک و معتمد و رئیس-

۶۱. ت: سرم.

۶۲. ت: را از من رفع کن.

۶۳. ت: تازه تازه.

۶۴. ت: دست بردار نیستم تا القاب را تمام نکنم.

۶۵. ت: کشیده‌ام.

۶۶. شمار القاب این قسمت در هر سه نسخه از این قرار است: «م» ۲۵ لقب، «ت»

۲۴ لقب، «گ» ۲۶ لقب.

۶۷. ت: گوش کن بشمار.

۶۸. شمار القاب این قسمت در هر سه نسخه از این قرار است: «م» ۱۵ لقب، «ت»

۲۴ لقب، «گ» ۲۴ لقب.

۶۹. «رئیس‌التجار» از نسخه «م» فوت گشته است. لہذا، این لقب را از نسخ دیگر

افزودیم.

- التجار، با کدام تاجر است و کدام تجارت؟ بیرو شاهزاده
عبدالمظیم را ببین. خدام از دست تاجرهای ورشکسته به تنگت
آمده‌اند؛ دیگر در بست شاهزاده عبدالمظیم جا نیست ۷۰.
- میرزا یوشان‌خان: نگاه کن! حرف توی حرف نیار! اگر به آسمان بالا ۷۱ روی
و قعر زمین فرو روی ۷۲، دست بر نمی‌دارم تا القاب را تمام
نکنم. بنویس ۷۳!
- کریم: حالا که زور است، بگو! گهی خوردم. خدایا این چه بازیست؟ بگو
بابا ۷۴! این گردن من و آن شمشیر تو ۷۵.
- میرزا یوشان‌خان: محقق‌الملک، امین‌شورا، امین‌حضور، امین‌خلوت، امین
لشکر، امین‌نظام، امین‌دیوان، نایب‌الوزاره، معین‌الوزاره،
بدایع‌نگار، معین‌البکاء ۷۶.
- کریم: عجب، ثم‌العجب! ای بابا! امان و مروت! آقاچان! دیگر معین‌البکاء
کیست ۷۷؟
- میرزا یوشان‌خان: واللہ، من خودم هم خجالت می‌کشم. عرض می‌شود این
معین‌البکاء، میرزا محمدتقی تمزیه‌گردان است ۷۹ (۲۹).
- کریم دو دستی به سرش می‌زند ۸۰: ای وای! ای وای! کار لقب به اینجا کشیده
است؟ تف به ریش آن‌کس که آرزوی لقب کند!
- میرزا یوشان‌خان: اگر بگویم نشان و حمایل سرهنگی دارد، چه خواهی
گفت ۸۱؟
-
۷۰. ت: دیگر در مثل شاهزاده عبدالمظیم جایی جا نیست.
۷۱. م: بالا رفتی.
۷۲. م: فرو رفتی.
۷۳. ت: دست بر نمی‌دارم.
۷۴. ت: بگو.
۷۵. ت: این شمشیر و آن گردن تو.
۷۶. شماره القاب این قسمت در هر سه نسخه از این قرار است: «م» ۱۱ لقب، «ت»
۱۶ لقب، «گ» ۱۵ لقب.
۷۷. ت: دیگر معین‌البکاء و غرمول‌الدوله کیست؟
۷۸. ت: تقی‌خان.
۷۹. ت: ... تمزیه‌گردان است و غرمول‌الدوله (۳۰) پیشخدمت حضرت اقدس ولیعهد
است.
۸۰. ت: زده می‌گوید.
۸۱. ت: پس چه خواهی کرد؟

کریم: می‌گویم خاکب برسر سرهنگ‌ها و سرتیپ‌ها که در این دولت به لقب و نشان ۸۲ افتخار دارند.

میرزا یوشان‌خان: این دو لقب را هم گوش بگیریم ۸۲، دیگر آزارت نمی‌کنم.

کریم: عجب گیر افتاده‌ایم! خفه‌شو بگو، خلاصم کن ۸۵.

میرزا یوشان‌خان: قن‌داق‌الملك ۸۶.

کریم: حالا دیگر از دین ۸۷ درفتم. مردکه، ولم کن! به حق خدا خودم را می‌کشم. قن‌داق‌الملك کدام است ۸۸؟

میرزا یوشان‌خان: این قن‌داق‌الملك پسر عزت‌الدوله (۳۱) است. دو سه روز ۸۹ است متولد شده است. هنوز اسم نگذاشته ۹۰، چون لقب تعجیل داشت، چاپاری آمده است ۹۱.

کریم: خوب! آن یکی دیگر کدام است که گفتی دوتاست؟

۸۲. ت: نشان‌ها و لقب.

۸۳. ت: این چهار لقب را هم گوش بکن... «ک»: لقب اهل نظام که بیشتر از همه اینها است، پیشکش شما. دو لقب را هم گوش بدهید...

۸۴. م: افتاده‌ام.

۸۵. ت: بگو خلاص شوم! خفه شدم.

۸۶. نسخه «ک» در این قسمت متفاوت، و از این قرار است:

«میرزا یوشان‌خان: فندق‌الملك، فندق‌العلماء. کریم: حالا دیگر از دین در رفتم. مردکه، ولم کن! به حق خدا خود را می‌کشم. فندق‌العلماء کدام است؟ میرزا یوشان‌خان: از خجالت دست‌ها را به روی چشمش گذاشته می‌گوید: گوش‌بده! آن یکی، آن یکی میرزا‌الملك...»

۸۷. م: دیگر از میدان.

۸۸. م: کدام است دیگر؟

۸۹. م: دو روز.

۹۰. م: نگذاشته‌اند.

۹۱. نسخه «ت» در این قسمت سخت متفاوت، و مطالبی از این قرار در حاشیه نسخه افزوده گشته است: «دیگری ذبیح‌الملك. کریم: چه گه خوردی؟ بگو ببینم! دولت خوش‌غیرت را ببین! این چه لقبی است داده؟ میرزا یوشان‌خان: آقا جان من! درست گوش کن و بشنو! این ذبیح‌الملك مباشر تصایضانه است (۳۲). چون با صداقت خدمت کرده، به مناسبت مرجوعه لقب داده‌اند. کریم: خوب! دیگری؟ میرزا یوشان‌خان: مطیع‌الملك. تو [را] به خدا دست از من بردار. دیوانه شدم. این لقب را تا حال کی دید؟ دلم پوسید، ... کاش سلامت مطیع نمی‌شدی. این دولت ناپاک، پاک خود را مقتضع نمود. معلوم شد که در کل ممالک ایران مطیع‌الملك (۳۳) يك نفر ناسلامت است. تف بر این روزگار بدبینان، هر خری شد مقرب‌الخاقان. کریم: آن یکی کدام است که گفتی چهارتاست؟...»

میرزا یوشان خان: از خجالت دست‌ها را به روی چشم‌ها گذاشته ۹۲ می‌گوید:
 آن یکی، آن یکی، آن یکی میرزاالملک است، میرزاالملک ۹۳.
 کریم: چطور؟ چطور؟ دولت با این همه گه‌کاری‌ها یک میرزاالملک دارد؟
 مرده‌که! بگو: غایط‌السلطنه، ... الدوله، مقعدالملک، ...
 السلطنه، ریح‌الملک ۹۵، ... الدوله.

در اینجا، شاه بنا می‌کند به خندیدن: هاهاهاه! هاهاهاه! اشاره می‌کند یک
 دانه جل تازی را می‌گذارند در میان ۹۷ بقچه ترمه، می‌آورند در پیش روی
 کریم می‌گذارند. کریم خیال می‌کند که ۹۸ واقعا خلعت است برایش ۹۹
 آورده‌اند. در کمال شادمانی بقچه را باز می‌کند. چشمش به جل تازی
 می‌افتد. جل را برمی‌دارد بلند می‌کند، می‌گوید ۱۰۰:

کریم: به‌به! تن‌پوش مبارک است ۱۰۱! حق تیغ شاه را برآ کند.

آن وقت جل را به دوش انداخته، پیش می‌آید، عرض می‌کند:

کریم: قربانت شوم! تصدقت کردم ۱۰۲ خلعت رسید ۱۰۳ استدعای لقب دارم.

شاه: چه لقب؟ چه لقب؟ خودت پیدا کن! می‌دهیم؛ می‌دهیم ۱۰۴.

کریم: تصدقت کردم! اسم من ۱۰۵ کریم شیره‌ای است، «دوشاب‌الملک» مناسب
 دارد.

شاه: هاهاهاه! هاهاهاه! خیلی خوب! خیلی خوب! اگر تقلید و شرح حالات
 عملجات خلوت ۱۰۷ را درست تشریح کردی، همین لقب مرحمت

۹۲. ت: گذارده.

۹۳. ت: ... آن یکی میرزاالملک است.

۹۴. ت: چطور؟ چطور؟

۹۵. ت: ... الملک.

۹۶. ت: ... خندیدن. خنده: ع ع ع ع ع ع.

۹۷. ت: می‌گذارند میان.

۹۸. ت: کریم به خیال این که.

۹۹. م: از برایش.

۱۰۰. ت: برمی‌دارد بلند می‌کند.

۱۰۱. م: مبارک.

۱۰۲. ت: قربانت شوم! خلعت...

۱۰۳. ت: که رسید.

۱۰۴. ت: می‌دهم؛ می‌دهم.

۱۰۵. ت: اسم پنده.

۱۰۶. ت: ع ع ع ع ع ع.

۱۰۷. ت: ... شرح عمل خلوت.

خواهد شد.

کریم سر فرود آورده برمی‌گردد.

مجلس چهارم

آقا کریم دوشاب‌الملک می‌آید دست میرزا یوشان‌خان را گرفته می‌نشانند، و می‌گوید:

[کریم]: رفیق! هرزگی بس است، بیا قدری صحبت کنیم! مثل آدم. همیشه که نباید کارهای نامعقول کرد. بیا از پلیتیک صحبت بداریم.

میرزا یوشان‌خان: خوب! بگو ببینم چه می‌گویی!

دوشاب‌الملک: رفیق! تو از کارهای پلیتیک استحضار داری؟ سبب این چه چیز است که امین‌شورا (۲۴) و امین‌حضور (۲۵) و خان محقق (۲۶) و منشی حضور (۲۷) و مشکوة‌الملک (۲۸) و قوام‌الدوله (۲۹) این قسم ترقی کرده‌اند و دیگران، از قبیل محمدتقی‌خان (۴۰) و جبارخان (۴۱)، با وجود اینکه از ولیمهدی خدمت می‌کنند، تا به حال که سی سال است، چندان مشهور و صاحب لقب و اعتبار نشده‌اند.

میرزا یوشان‌خان: اگرچه در این زمان راستی و درستی و درست‌گویی، ضرر دارد و دشمن زیاد می‌کند، ولی، پناه بر خدا آنچه می‌دانم می‌گویم؛ هرچه باادباید! اما، از امین‌شورا یا امین‌الملک پرسیدی؟ که پاشاخان باشد. این شخص در اوایل دولت دید که مزه و مزاج در مزاج مبارک همایونی بیشتر و بهتر از همه اقسام جلوه‌گر و کارگر است؛ لهذا، به جهت تقرب سلطان، مضمون^{۱۰} گویی و مزاج‌جویی پیش گرفت. در هر جا

۱. ت: بکنیم.

۲. ت: همیشه نباید.

۳. ت: اطلاع داری.

۴. ت: امین‌شورا، امین‌حضور، منشی‌حضور، و مشکوة‌الملک و قوام‌الدوله.

۵. ت: کرده.

۶. گ: مهدی‌خان.

۷. ت: امتیاز نشده‌اند و اعتبار ندارند.

۸. ت: راست و درست‌گویی.

۹. ت: آقا، از امین‌الملک پرسیدی.

۱۰. ت: تقرب، مضمون.

سخنان مضحك و حرف‌های خنده‌آور دید و شنید، همه را ضبط کرده، فردای آن روز بر سبیل حکایت در حضور مبارک عرض کرده شاه را به خنده قهقهه آورد. هر قهقهه پنج تومان انعام خنده گرفت؛ تا کم کم پول و اعتبار به هم رسانیده خدمتش ۱۲ بالا گرفت و ملقب به امین‌شورا شد؛ و همان بود که دیدی. اما، آقا علی (۴۲) که اوضاع را چنین مشاهده کرد، خواست بالادست امین‌شورا برخیزد. چه کرد؟ آن قدر مراتب شوخی را شرح و بسط داد و مایه لودگی را بالاتر نهاد که کار از حرف زدن و سخن گفتن در گذشته، به هرزگی و ... کشید؛ و در این فن، از بابت اینکه مستمع صاحب‌سخن را بر سر کار آورده، چنان ۱۵ جسور و ماهر گشت که بی‌مهابا نذر می‌بست و چراغ را در میان مردنگی گذاشته، از بالای مردنگی ... و خاموش می‌کرد. و بهتر از آن: بارها با هر دو جفت از این طرف نهر آب ۱۶ برمی‌جست و در ۱۷ وسط نهر پشت سرهم ۱۸ ... می‌داد و به آن طرف نهر می‌افتاد. و گاهی برای ترقی و تقرب ۱۹ در حضرت سلطانی، آقا علی را لغت می‌نمودند و در میان دریاچه می‌افکندند. ریسمان بر ... ایشان بسته، یکی دیگر از کنار دریاچه سر ریسمان را به دست گرفته دوره ۲۰ تا دور دریاچه را به آهنگ تصنیف تکان می‌داد، و به عدد ۲۱ هر تکان یک جست و خیز کرده ۲۲ و ...

۱۱. م: شاه را می‌خندانید.
۱۲. م: ... می‌خندانید. تا کم کم کار به جایی رسید که مقرر شد هر وقت شاه را به خنده قهقهه آور بیاندازد، هر قهقهه پنج تومان نقد انعام خنده بگیرد.
۱۳. ت: خدمت.
۱۴. ت: ... کشید. در این باب مستمع ...
۱۵. ت: چون.
۱۶. ت: طرف آب.
۱۷. ت: که در وسط.
۱۸. م: پشت هم.
۱۹. ت: برای تقرب.
۲۰. م: سر ریسمان به دست دور.
۲۱. ت: می‌داد و در هر.
۲۲. م: می‌کرد.

می‌داد و به عدد هر تکان مهره به طاس می‌انداخت (۴۳)؛ تا آنکه از دولت آن های پر زور، امین‌حضور شد. شاعر می‌گوید: ۲۴:

این شاه ز بس مایل لہو و لعب است
 کاندر ملکش هزار صاحب لقب است
 در هر دولت لقب به خدمت بخشند
 در دولت ما لقب برای عقب است

دوشاب‌الملک: فضیلت ، صاحب معلوم شد و سررشته‌ای از ۲۴ مراتب ترقی در خدمت مفهوم گردید. ترا به خدا، از منشی‌حضور و مشکوة‌الملک بگو که خوب می‌گویی.

میرزا یوشان‌خان: آمدم بر سر معلومات منشی حضور. اما، حالت این جوان اگرچه ظاهراً با آن لباس‌های قرط‌های ۲۵ و جلف و پیراهن‌وگردن‌بند و زلف‌های پاشنه نخواب فرنگی‌مآب است، ولی باطناً صداقت و دیانت محض است و بس؛ و با این همه که به خزانه عامره ۲۶ داخل می‌شود و به جواهرات سلطنتی ۲۷ دست می‌زند، هرگز دیده نشده است که دانه‌ای از جواهرات حیف و میل و افراط و تفریط شود ۲۸. چنانکه شاعر در مدح او گفته:

منشی‌حضور شاه ایران است این
 عاری ز بدی و عیف و نقصان است این
 آدم نشده بدین صفت پاک و درست
 يك دانة الماس برایشان است این

دوشاب‌الملک: ای پدرنامرد! نگو نفهمید. یعنی: کشک. باری، مشکوة‌الملک چه بوده است؟

میرزا یوشان‌خان: اما، آق‌سای مشکوة‌الملک. ایشان هم دیدند که خلوتیان جمیع طرق لوطی‌گری را سد کرده‌اند و راه دیگر در ۲۹ رسوخ

۲۳. ت: چه می‌گوید.

۲۴. ت: در.

۲۵. ت: قرطی.

۲۶. ت: عامره که.

۲۷. ت: دولتی.

۲۸. ت: حیف و تفریط نماید.

۲۹. م: برای.

کردن به قلبه ۲۵ همایونی نمانده است، تقدس ریایی بر خود بست. آن مؤمن مزور سجاده را دام و سبجه را دانه قرار داده، در کمین صید مرغ دل‌های ساده‌لوحان نشست. هزاران هزار فقیر و یتیم ۲۱ و بیچاره را بی‌کلاه کرده، هر وجه تصدق به اسم فقرا از شاه گرفت، به هیچ مستحق نداده سرمایه ساخت. با وجود این، نماز را با عمامه می‌گذارد و روزی هزار دفعه ۲۲ ورد مبارک «المال مال الله» می‌خواند. در هر جایی که صرفه خود است، استخاره را خوب می‌آورد ۲۳ و در هر موقعی که صرفه ندارد، جمیع استخاره‌ها را بد می‌آورد.

خدا زان خرقه بیزار است یا الله

که صد بت باشدش در آستینی

دوشاب‌الملک: بابا، این را دیگر مگو! مردکه مشکوة‌الملک است.

میرزا یوشان‌خان: ای عوام! «مشکوة» یعنی چراغ ۲۴؛ و چراغ در نظرها عظمتی

ندارد. چراغ را که امین‌حضور در میان مردنگی با خاموش

می‌کند، چه مشکواتی و چه چراغی؟

دوشاب‌الملک: خدا به قریاد اهل ایران برسد با این پادشاه بوالهوس و

عملجات لوطی و رقاص ۲۵، این‌گونه گرفتار ذلت نگردند. باری،

این خان محقق ۲۶ به چه بازی روی کار آمده است ۲۷؟

میرزا یوشان‌خان: درست گوش کن! بشنو و بدان که در هر ۲۸ دولتی و ملتی

از برای حل مشکلات امور دولتی و تدبیر در کارهای ۲۹ پلیتیک،

در هر جایی که مردمان مستعد و با قابلیت و با جوهر است ۳۰

انتخاب کرده، تربیت داده، انواع و اقسام علوم و آداب

۳۰. ت: رسوخ قلب.

۳۱. ت: هزار یتیم.

۳۲. م: هزار هزار دفعه.

۳۳. ت: در هر جایی که صرفه ندارد، جمیع استخاره‌ها را بد می‌آورد.

۳۴. م: ای عوام! یعنی چراغ.

۳۵. ت: عملجات لوطی.

۳۶. ت: باری، خان محقق.

۳۷. ت: آمده.

۳۸. ت: درست گوش بکن! بشنو در هر...

۳۹. ت: تدبیر کارهای.

۴۰. م: با جوهر ذات باشد.

می‌آموزند که ۲۱ در حین ضرورت به کار دولت بخورد و مشکلات را حل نماید و کار را از پیش ببرد ۲۲، تا اینکه ملت ترقی کند ۲۳ و دولت قوت و قدرت پیدا نماید. افسوس که این مطلب در ۲۴ ایران بر خلاف واقع شده است و عادت برعکس جاری است. در هر جا که يك نفر ۲۵ آدم کامل و عاقل و دانا و با بصیرت و آگاه از امور دولتی می‌بینی، حکماً به نان شب محتاج و در گوشه‌ای افتاده است. هرگز اولیای دولت ملتقت او نیستند؛ بلکه تا از دست برآید، در خرابی آن بیچاره می‌کوشند؛ «تو اهل دانش و فضلی، همین گناهت بس.» ۲۶ چنانکه به کرات به تجربه رسیده است که هر کس هر قدر کمال و معرفت در هنر و صنعت دارد، بالمضاعف مفلوک و گرفتار و پریشان روزگار است. به حق خدا که امروز ۲۷ صداقت مایه ننگ و عار است، کذب و خیانت و خلاف موجب عزت و اعتبار. حالا، بیا معلومات «محقق» و تدقیقات مدقق دولت را ببین تا دق از دلت بیرون برود ۲۹. این جوان ۵۰ را «محقق» می‌گویند. زیرا که حرف‌های بی‌معنی و لاطایل ۵۱ هر يك از عملجات خلوت ۵۲ را به يك طوری تاویل نامربوط و بی‌معنی می‌دهد. مثلاً، می‌پرسند: مناره را چرا گرد و بلند می‌سازند؟ می‌گوید: برای این است که اگر بخواهند آن را پنهان نمایند، بتوانند در يك چاهی ۵۳ جا بدهند. می‌پرسند: چرا مرغ گاهی سر يك پا ۵۴ می‌ایستد؟

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۴۱. ت: و.
۴۲. ت: به کار دولت برخوردار و کار را از پیش ببرد.
۴۳. ت: کرده.
۴۴. ت: مطلب را در.
۴۵. ت: در هر جا يك نفر.
۴۶. م: همین گناهت ترا بس.
۴۷. ت: به حق خدا امروز.
۴۸. م: عزت است و اعتبار.
۴۹. ت: بیاید.
۵۰. ت: احوال.
۵۱. م: لاطایلات.
۵۲. م: عملجات خلوت سلطانی.
۵۳. ت: در چاهی.
۵۴. ت: گاهی يك پا.

می‌گوید: اگر ۵۵ هر دو پا را از زمین بردارد، خواهد افتاد. می‌پرسند: چرا مؤذن در وقت اذان گفتن دست بر گوشش می‌نهد؟ می‌گوید: اگر دست برده‌ن گذارد، صدایش در نمی‌آید. خصوصاً، این مضمون‌ها را این اوقات تازه از خود اختراع کرده، بازار لودگی و تمسخر ۵۷ را رواج داده است. مثلاً، به یکی می‌گوید: اگر گفتی قلیان. می‌گویند ۵۸: قلیان. می‌گوید: ترازو به ... ؛ زیرا که هر دو را می‌کشند. می‌گوید: اگر گفتید ۵۹ چراغ. می‌گویند: چراغ ۶۰. می‌گوید: هیزم به ... ؛ به مناسبت اینکه هر دو را می‌سوزانند. می‌گوید: اگر گفتید ۶۱ عنقا. می‌گویند ۶۲: عنقا. می‌گوید: موجب به ... ؛ زیرا که این هر دو وجود دارند، اما دیده نمی‌شوند ۶۳. می‌گوید: اگر گفتید ۶۴ چیره و علیق سال هشتاد و نه (۴۴). می‌گویند ۶۵: چیره و علیق سال هشتاد و نه. می‌گوید: ... مسلمان‌ها ۶۶ به ... ؛ به مناسبت اینکه به هر دو دست صدراعظم‌خوردہ مقطوع ۶۷ شده است ۶۸. وقتی ۶۹ از او پرسیدند که اظهار ۷۰

۵۵. م: چون اگر.
 ۵۶. ت: تازه اختراع.
 ۵۷. ت: تمسخر و لودگی.
 ۵۸. ت: می‌گوید.
 ۵۹. ت: گفتید.
 ۶۰. این جمله از نسخه «ت» فوت شده است.
 ۶۱. ت: گفتی.
 ۶۲. ت: می‌گوید.
 ۶۳. ت: زیرا که هر دو وجود ندارند.
 ۶۴. ت: گفتی.
 ۶۵. ت: می‌گوید.
 ۶۶. ت: مسلمان‌ها.
 ۶۷. م: مقطوع و بریده.
 ۶۸. کل جملات مربوط به «چیره و علیق سال هشتاد و نه»، از نسخه «گ» فوت شده است.
 ۶۹. این قسمت در نسخه «ت» متفاوت، و از این قرار است: «می‌گوید: اگر گفتی فلک. می‌گوید: دلاک به ک ... ت؛ زیرا که هر دو چرخ دارد. وقتی ...»
 ۷۰. ت: پرسیدند اظهار.

بدیهی یعنی چه؟ می‌گوید: فقرات روزنامه شاه (۴۵) که ۷۱ می‌نویسد: «لخت شدید و رفتیم حمام.» معلوم است که آدم با رخت نمی‌رود میان ۷۲ حمام. دیگر اینکه، به خط خودش نوشته است: «صبح از خواب ۷۲ برخاستیم ۷۳ و رخت پوشیدیم.» معلوم است از رختخواب که برمی‌خیزند لباس می‌پوشند، لخت که نمی‌شود ماند. خلاصه، از صبح تا شام به همین لاطایلات که بر خود فن قرار داده است، جفنگ می‌گوید و همیشه حاضر حضور [و] انعام می‌گیرد و خلعت بها ۷۵ می‌برد و هر نامربوطی که می‌گوید مطبوع است و مقبول ۷۶. در این صورت، دولت چنین آدم‌های کاردان را می‌گذارد و به جبارخان بیچاره تقرب می‌دهد که هیچ‌یک از این نامعقولات را بلد نیست ۷۷ و نمی‌تواند لودگی کند و مردم را بخنداند؟

دوشاب‌الملک: صد هزار حیرت و حسرت که بیست ۷۸ کروار خلق ایران در دست این‌گونه اوط و اوباش گرفتارند ۷۹. و بدترین دردها به ریاست و بزرگی این دونان تمکین کردن است ۸۰. وای بر ایران و بیچاره ایرانی ۸۱! خوب، از هنرهای قوام‌الدوله بشمارید بدانم که ایشان چه خدمت کرده تا به این ۸۲ پایه رسیده‌اند ۸۳.

میرزا یوشان‌خان: اما، قوام‌الدوله ۸۴، زید شانه. باید مجاری ۸۵ حالات و سبک

۷۱. ت: شاه را که.

۷۲. م: به میان.

۷۳. م: از رختخواب.

۷۴. ت: برخاسته.

۷۵. ت: خلعت برهما.

۷۶. ت: می‌گوید، مطبوع و مقبول.

۷۷. ت: را نمی‌داند.

۷۸. م: دوپست.

۷۹. ت: گرفتار و به بدترین.

۸۰. ت: تمکین کردن.

۸۱. م: ایرانیان.

۸۲. ت: کرده به این.

۸۳. ت: رسیدند. از این قسمت به بعد در نسخه «ک» زیر عنوان «مجلس پنجم»

آمده است.

۸۴. ت: آقای قوام‌الدوله.

۸۵. ت: از مجاری.

خدمات او را مشروحاً بگویم که وزرای عظام و سرداران کرام و سربازان حاضر و نوکران جان نثار و چاکران خدمتگزار به رذالت ۸۶ و بی‌اعتباری و غلط‌کاری این دولت بیشتر و بهتر امیدوار باشند؛ از صداقت و دیانت کناره گیرند و نیک بدانند که در ۸۷ این عهد خدمت به صداقت چه قدر دارد و خیانت و رذالت ۸۸ چه ثمر. باری، این فقره به خارج و داخل و غریب و بومی، اعلی و ادنی، از مشرق تا مغرب ۸۹، بر احدی ۹۰ مخفی و مستور نیست که این شخص بزرگوار و این زن ریشدار به قدر سی هزار قشون و لشکر و نوکر دولت ایران را، از خبائت ۹۱ و لجاجت شخصی، در سفر مرو (۴۶) با توپ و توپخانه و قورخانه و جمیع ۹۲ مهمات عسکریه را با دو کرور مال و دولت چنان دست‌بسته به طایفه ترکمانیه داد و ننگی بر ایران نهاد که تا صفحه محشر شرح این داستان و تفصیل این بیان، در قلم تاریخ‌نویسان و اسرای ایران [که] در میان ترکمان ماندند خواهد ماند ۹۳. و حالا، در عوض این خدمت ۹۴ که در راه دین و دولت ۹۵ کرده است، نصف شهر تهران را به زور پول خریده و عمارات عالیه و باغات باصفا و حمام‌های متعدده و دکاکین و کاروانسراهای کثیره ۹۶ ساخته؛ متصدی وجوه گمرکخانه‌های ۹۷ جمیع ممالک محروسه بوده، آن قدر بر دولت و مکتنت خود افزوده ۹۸ است که ۹۹ زبان از تقریر عاجز و قلم

۸۶. م: به زوال.
 ۸۷. ت: بدانند در.
 ۸۸. ت: به رذالت.
 ۸۹. ت: ... بومی، از شرق تا غرب.
 ۹۰. ت: برای چه.
 ۹۱. ت: خیانت.
 ۹۲. م: قورخانه و چینه‌خانه و جمیع.
 ۹۳. ت: و امرای ایران در میان ترکمان ماندند.
 ۹۴. م: خدمات.
 ۹۵. ت: راه این دولت.
 ۹۶. ت: کشیده.
 ۹۷. ت: متصدی گمرکخانه‌ها.
 ۹۸. ت: مکتنت افزوده.
 ۹۹. م: افزوده که.

از تحریر قاصر است ۱۰۰ و قصر خورتق تجریش بر این ۱۰۱
 مطلب شاهد است. این عجب تر که سه سال ۱۰۲ و جوه جمیع
 گمرکخانه‌ها را فرو کشیده، مع هذا، شصت هزار تومان از
 دیوان تخفیف گرفته ۱۰۲. نمی‌دانم پس خیرخواهان دولت و
 حسابداران ۱۰۲ مملکت در اینجاها چرا صرفه دولت را نمی‌جویند
 و خیرخواهان ملت سخن نمی‌گویند که قوام الدوله شهاد ثانی
 بعد از چنان خیانت عظیمی به دولت و ملت، نصف مکتب ایران
 را تصاحب نموده باز درصده ترقی و جمع کردن اسباب تجمل
 است؟ آخر کجایند سلاطین باعدالت و وزرای باکفایت و
 سرداران باهیرت و شجاعت و بزرگان ۱۰۵ با حمیت ملت؟ سر
 از قبر درآورند و به‌حال ما نگرسته ببینند ایران چگونه ویران
 و ایرانیان چه قسم ۱۰۶ پریشان و بی‌سامان اند ۱۰۷. نگاه بکنند
 و این ۱۰۸ صدراعظم بازی‌ها را یاد بگیرند.

گر ملک این است در این روزگار

من به تو ویرانه دهم صد هزار

اللهم احول خاتمة الامورنا خيراً به حق محمد (ص) و آله الطاهرين. سنة
 ۱۰۹۰۱۳۱۰

۱۰۰. ت: قلم از تحریر عاجز و زیان از تقریر قاصر است.

۱۰۱. ت: برای این.

۱۰۲. ت: دو سال قبل.

۱۰۳. م: گرفته است. گ: از دیوان الضیف هم گرفت.

۱۰۴. ت: خیرخواهان و حسابداران.

۱۰۵. ت: با غیرت و بزرگان.

۱۰۶. م: چگونه.

۱۰۶. م: چگونه.

۱۰۷. ت: بی‌سامان.

۱۰۸. ت: و از این.

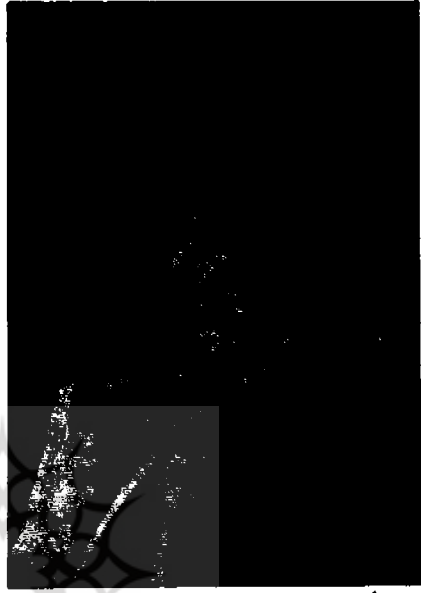
۱۰۹. ت: «فی شهر جمادی‌الاول ۱۳۱۰». در این نسخه، پس از این عبارت، مبالغی

از «مجلس چهارم»، از ابتدای گفتار میرزا یوشان‌خان در مورد خان محقق تا انتهای
 مجلس مزبور، مجدداً تحریر گشته است. با این وجود، در انتهای این تحریر مکرر،
 آمده است: «فی شهر جمادی‌الاول سنه ۱۳۱۰». انتهای نسخه «گ» نیز چنین است:

«تمام شد کتاب کریم‌شیرهای، به تاریخ ۱۸ شهر رجب مرجب ۱۳۱۰».



میرزا هاشم خان امین الدوله وزیر حضور



میرزا حسین خان سیمسالار اعظم



آقا علی آشتیانی امین حضور



پاشاخان امین شورا - امین الملك



علی قاسمی میرزا اعتضاد السلطنه



حاج میرزا محمدخان مجدالملک



میرزا عبدالوهاب خان تصمیرالدوله



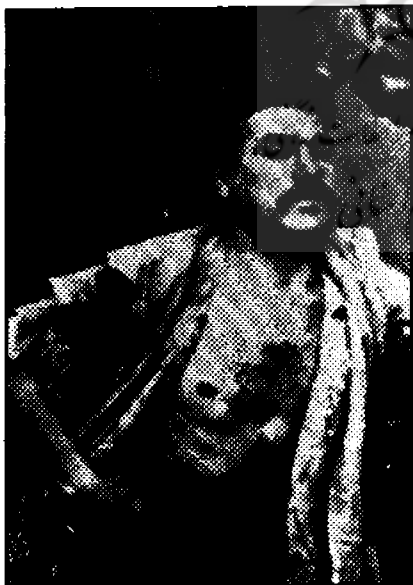
میرزا علی خان منشی حضور



میرزا محمد قوام الدوله



میرزا عیسی وزیر



کریم شیره‌ای



محمد-حسن‌خان محقق

حواشی درآمد

۱. از دو سنه‌ای که جنتی عطایی جهت آغاز و انجام نگارش نمایشنامه‌های میرزاآقا تبریزی رقم زده - یعنی: سنوات ۱۲۸۰ و ۱۲۸۸ ه. ق. - تنها تاریخ اتمام نگارش - یعنی: ۱۲۸۸ ه. ق. - صحیح است. چرا که این نمایش‌ها «محققاً» پیش از ۱۲۸۷ ه. ق. نوشته نشده بودند. «در این سال، میرزا فتحعلی آخوندزاده نسخه‌ای از تمثیلات را برای شاهزاده جلال‌الدین میرزا، پسر فتحعلی‌شاه، فرستاد و خواهش کرد: اگر شخصی از فضلی تهران، که بالاساله فارسی‌زبان باشد اما زبان ترکی را کمابیشی بفهمد، این تمثیلات را به همان قواعد و شروط و رسوم که در کتاب اشاره شده است، از زبان ترکی به زبان فارسی ساده، بی کم و زیاد و بدون سخن‌پردازی و قافیه‌چینی، مطابق اصطلاح خود فارسی‌زبانان، در دایره سیاق تکلم نه در دایره سیاق انشاء، ترجمه کند و به چاپ رسانیده منتشر سازد، هرآینه نسبت به ملت خدمتی بزرگ خواهد کرد. میرزا جعفر قراجه‌داغی ترجمه تمثیلات را به عهده گرفت و میرزاآقا تبریزی، که نخست در صدد ترجمه آن آثار بود، از این اقدام انصراف یافته، نمایش‌های «خود را به تقلید تمثیلات به قلم آورد و نسخه‌ای برای اظهارنظر نزد آخوندزاده فرستاد. از نامه‌ای که آخوندزاده به تاریخ ۲۸ ایون - ژوئن - ۱۸۷۱ م. [۸ ربیع‌الثانی ۱۲۸۸ ه. ق.] به میرزاآقا نوشته، پیداست که کار تحریر آنها تا این تاریخ خاتمه یافته بوده است» (آرین‌پور، ج ۱، ح صص: ۲-۳۶).

۲. عنوان این یادداشت به صورت «در نتیجه نگارش اوراق»، «در نتیجه نگارش کتاب» و «در نتیجه نگارش کتاب گوید» هم دیده شده است. نمایشنامه‌های میرزاآقا را در ایران، حمید صدیق (تهران، ۱۳۵۴ ه. ش.) و باقر مؤمنی (تبریز، ۱۳۵۴ ه. ش.) به چاپ رسانیده‌اند. از یادداشت مزبور، جز نسخه‌ای که امیرمعز از مجموعه سعید لشکر برگزیده و همراه «دوشاب‌الملک» به چاپ لوحی سپرده - همین که در متن «درآمد» نقل شد - و جز نسخ مورد استفاده مؤمنی و صدیق و بکناش، دو نسخه دیگر نیز سراغ کرده‌ایم که هر دو در مجموعه‌ای از رسایل میرزا ملک‌خان ناظم‌الدوله بازمانده‌اند. یکی در کتابخانه مجلس شورای اسلامی به شماره ۵۱۵۴، و دیگری در کتابخانه ملی ایران به شماره ۱۴۹ ف.

تعلیقاتِ متن

۱- میرزا هاشم خان - امین خلوت، امین الدوله - برادر کبتر فرخ خان امین الدوله غفاری، ابتدا عهده دار محاسبات کشیدن نخستین سیم تلگراف در ایران، ۱۲۷۲ ه.ق.، بود (بامداد، ج ۴، صص: ۱۵-۱۳). در ۱۲۷۸ ه. ق.، «تحویلدار وچوه صرف چیپ مبارک» و «به لقب امین خلوت ملقب گردید» (اعتماد السلطنه. مرآت البلدان، ص: ۱۳۸۵). در ۱۲۸۲ ه. ق.، در صدارت میرزا محمدخان قاجار سپهسالار اعظم، به همراه پاشاخان امین الملک معزول و از «خلوت خاص» اخراج شد (پیشین، ص ۱۴۸۵). سال بعد، ۱۲۸۳ ه. ق.، پس از عزل محمدخان قاجار، دیگر بار پسر کار آمده «ریش سفیدی خلوت» و «ریاست تفنگداران سرکاری» به او مرجوع گشت (پیشین، ص: ۱۵۱۶). در ۱۲۸۴ ه. ق.، «مهام فیروزکوه و دماوند» به نامبرده واگذار شد (پیشین، ص: ۱۵۶۳). یکسال بعد، ۱۲۸۵ ه. ق.، «خزانه داری وچوه نظام را جمیعاً» به او واگذارند (پیشین، ص: ۱۵۸۹). طی سنه ۱۲۸۸ ه. ق.، به «حکومت شاهرود و بسطام و نردین» (پیشین، ص: ۱۶۵۱) رسیده، در «جزء اعضای دارالشورای کبری» (پیشین، ص ۱۶۵۳) منسلک گردید، و سپس «حکومت کاشان» نیز بر «مشاغل و مناصب» وی علاوه گشت (پیشین، ص: ۱۶۵۴). در همین سال، «بعد از فوت مرحوم فرخ خان» امین الدوله، «میرزا هاشم خان امین خلوت ملقب به امین الدوله گردید» (ایضاً) و «منصب وزارت حضور یافت» (پیشین، ص: ۱۶۵۵). نامبرده در ۱۲۹۴ ه. ق. درگذشت (پیشین، ص: ۱۸۰۰).

۲. ایضاً میرزا هاشم خان امین الدوله.

۳. شخصیتی پرداخته نویسنده و نامش برگرفته از نام دومین پادشاه قاجار است.

۴. اشاره ای است به نارضایی قجران طی صدارت قائم مقام فراهانی و حاج میرزا آقاسی در سلطنت محمدشاه قاجار.

۵. میرزا حسین خان - مشیرالدوله، سپهسالار اعظم - فرزند «میرزا نبی خان امیر دیوان پسر عابدین بیگ قزوینی» (اعتماد السلطنه. صدرالتواریخ. ص: ۲۶۰) دلاک

علی نقی میرزا رکن الدوله حاکم قزوین (اعتماد السلطنه. خلسه. ص: ۹۸) میرزا حسین خان در ۱۲۶۷ ه. ق. «مأمور بمبئی و کاربرد امور تجارت رعایای ایران که در هندوستان بودند شد» (اعتماد السلطنه. مرآت البلدان. ص: ۱۰۴۸). در ۱۲۷۱ ه. ق.، با «منصب جنرال قونسولی مأمور قزلیس» شد (پیشین، ص: ۱۲۰۰). در ۱۲۷۵ ه. ق.، «به منصب وزیر مختاری و اقامت اسلامبول و خلعت خاص هابون سرافراز گردید» (پیشین، ص: ۱۳۲۲). در «بیست و یکم رجب» ۱۲۸۰ ه. ق.، به تهران آمده «در سلك اجزای دارالشورای کبری منسلک گردید» و در «هشتم ذیقعد» همین سال «مجدداً با اجزای سفارت» روانه اسلامبول شد (پیشین، ص: ۱۴۴۹). در ۱۲۸۲ ه.ق.، «میرزا حسین خان» وزیر مختار و ایلچی مخصوص دولت علیه، مقیم دربار عثمانی، «به لقب مشیرالدوله» ملقب گردید (پیشین صص: ۱۴۸۴-۵). سه سال بعد، ۱۲۸۵ ه. ق.، «از درجه وزیر مختاری و ایلچگری مخصوص ارتقاء» و «رتبه سفارت کبری» یافت (پیشین،

صص: ۳-۱۵۹۲). «روز شنبه، غره شوال» ۱۲۸۷ ه. ق.، «به وزارت عدلیه اعظم و وزارت وظایف و اوقاف منصوب گردید» (پیشین، ص: ۱۶۳۲). «سیزدهم رجب» ۱۲۸۸ ه. ق.، «ملقب به سپهسالار اعظم و وزیر اعظم عسکریه» گشت (پیشین، صص: ۳-۱۶۶۱). در همین سال، «روز بیست و نهم شعبان»، به منصب «صدر اعظمی دولت» برقرار و منصوب شد (پیشین، صص: ۶-۱۶۶۵). میرزا حسین خان تا سنه ۱۲۹۰ ه. ق. در این منصب باقی بود. در همین سال، هنگام بازگشت از سفر فرنگ، «در ورود به رشت، از صدارت معزول شد و در امامزاده هاشم، به واسطه بعضی عرایضی که عرض کرده بود، مجدداً منصوب شد و در حوالی پل منجیل، به واسطه رسیدن عریضه وزرا و امرا، باز از صدارت به کلی معزول شد و مأمور به حکومت گیلان و رشت گردید» (اعتمادالسلطنه. صدراالتواریخ. صص: ۷۰-۲۶۹). میرزا حسین خان تا زمان وفاتش، در شب بیست و یکم ذیحجه ۱۲۹۸ ه. ق.، عهده دار مناصب مختلفی بود، بدین ترتیب: وزارت خارجه، وزارت لشکر با لقب مجدد سپهسالار اعظم، حکومت قزوین، پیشکاری آذربایجان، فرمانفرمایی خراسان و سیستان و تولیت آستان قدس به انضمام حکومت سمنان و دامغان و شاهرود و بسطام.

۶. البته به قولی: «سپهسالار به مؤسسات نظامی سرکشی می کرد، سان قشون می دید، و در رزم آرای (مانور جنگی) حاضر می گشت... به سرباز غذای پخته دادن هم از کارهای آن زمان است. به گفته حسن علی خان گروسی: «فان خشک عساکر ما که سه ماه به سه ماه نمی رسید، به سوپ و خورش یومیه بدل گشت.» شاه و وزیر به آشپزخانه رفتند و از غذای آنان خوردند (آدمیت. اندیشه ترقی. ص: ۴۳۵).

۷. میرزا حسین خان در زمان وزارت عدلیه، مسئولیت دستگاه «وظایف و مستمری و اوقاف» را نیز برعهده داشت. در این کار هم انتظام تازه ای داد... خواست وظیفه و مستمری بی کم و کاست به دست صاحبانش برسد و حکام را مجال بردن و خوردن نباشد. در هر ولایتی مجلسی از علما و متمدان و بازرگانان معتبر برپا کرد، و مستمری و وظیفه نقدی در آن مجلس به افراد پرداخت گردید. همچنین بر آن شد که قرار جدیدی در کار متولیان موقوفات بنهد که مال اوقاف به یغما نرود... خیالش این بود که بر متولیان سخت بگیرد، و بر موقوفات مالیات ببندد» (پیشین، صص: ۹-۱۸۷). همین نظم جدید و سد طرق مداخل، خیل عظیمی بر دشمنان وی افزود.

۸. منظور نخستین تشکیلات عدلیه است «که در ذیحجه ۱۲۸۷ برقرار گردید» و شامل «چهار مجلس یا محکمه» بود: «مجلس تحقیق، مجلس تنظیم قانون، مجلس جنایت و مجلس اجرا. اندکی بعد دو مجلس دیگر افزوده شد: مجلس املاک و مجلس تجارت... آئین مزبور با تدوین قانون وزارت عدلیه اعظم و عدالتخانه های ایران، شامل یکصد و نوزده ماده، تکامل یافت.» این قانون در اول ربیع الثانی ۱۲۸۸ ه. ق. به تصویب رسید (پیشین، صص: ۷-۱۷۴).

۹. «مجلس تحقیق... عرض حال دعاوی را مطالعه می کرد و گزارشی خود را به محکمه عدلیه می فرستاد» (ایضاً).

۱۰. همان «مجلس جنایات»، در زمره مجالس عدلیه اعظم، است که «به امر جنحه و قتل رسیدگی می نمود» (ایضاً).

۱۱. یحتمل جزیری بوده است از «مجلس جنایات». در تشکیلات «اداره نظمیة و پلیس دارالخلافه» نیز بخشی به عنوان «مجلس استنطاق» موجود بود؛ و این اداره نیز تقسیماتی نزدیک به عناوین سازمان‌های عدلیه اعظم داشت، نظیر: اتاق دعاوی، اتاق محاکمات، مجلس استنطاق، و... عناوین مزبور در «سالنامه»های ایران مسطور است (از جمله، نک: اعتمادالسلطنه. تقویم هذه السنه میمونه پیچی‌ئیل مطابق سنه هزار و سیصد و یک هجری. صص: ۸-۳۷).

۱۲. «اتاق دعاوی»، یحتمل، جزیری بوده است از «مجلس تحقیق» که در آنجا عرض‌حال دعاوی عرضه می‌شده است. همچنین می‌تواند اشاره‌ای باشد به «مجلس تحقیق دعاوی» از اجزاء عدالتخانه‌های ولایات. قانون وزارت عدلیه اعظم و عدالتخانه‌های ایران، مصوب اول ربیع‌الثانی ۱۲۸۸ ه. ق.، برپایی عدالتخانه‌های هسانی را در تمامی ولایات پیش‌بینی نموده، ترکیب محاکم و اصول محاکمات را معین داشته است. طبق آن قانون دستگاه عدالتخانه متشکل بود از: مجلس احضار، مجلس محاکمات حقوقی، مجلس تحقیق دعاوی، مجلس اصلاح، مجلس تجارت، مجلس جنایت، مجلس اجرا (آدمیت. ایضا).

۱۳. همان «مجلس اجرا» و مسئول «اجرای حکم صادره از عدلیه» بوده است (ایضا).

۱۴. سیزدهم رجب ۱۲۸۸ ه. ق. (اعتمادالسلطنه. مرآت‌البلدان. صص: ۳-۱۶۶۱).
 ۱۵. در ۱۲۸۸ ه. ق.، «فوج نظمیة به اللپارخان، سرتیپ فوج سواره خرقانی واکذار» گردید «که فوج خرقان به قراولی ارک مبارک و فوج نظمیة به رسیدگی نظم شهر دارالخلافه پیردازند» (پیشین، ص: ۱۶۷۲).

۱۶. طرح مزبوره، یحتمل، به تمامه انجام نپذیرفت. در سنوات بعد، ۱۳۰۷ ه. ق.، اعتمادالسلطنه نیز خواستار اجرای چنین طرحی بود. نامبرده در رساله‌ای، که تحت عنوان «کاداستره» در جمادی‌الآخر ۱۳۰۷ ه. ق. به چاپ رسانید، بر نمره‌گذاری بیوات تأکید ورزید. آن رساله‌ای بود در باب ممیزی و ثبت املاک، تحریر نفوس، ثبت احوال شخصیه، و یا هدف تنظیم عمل و تعیین مأخذ اخذ مالیات تا «دولت به تناسب حاصل و منفعت اراضی و مزارع و مستغلات» از رعایا مالیات گیرد. نسخه‌ای از این رساله را در کتابخانه مجلس اسبق سنا یافتیم.

۱۷. اشاره‌ای است بر مجاعه مشهور سنه ۱۲۸۸ ه. ق. که به مرگ‌مزدگی نیز انجامید و «مردمان به گوشت و پوست یکدیگر آویختند و با لحوم اموات و اعیان و خیانات و جیف حیوانات ترجی و تغذی می‌کردند و یدان رسید که در دارالخلافه قرب صد هزار نفس محترم از دست یشد و در مفاکها زیر خاک شدند و در بیغوله‌ها ماندند که کسی بر شست و شوی ایشان دست نمی‌گشود و به تجهیز و تکفین ایشان تنی مسامحت نمی‌کرد». مفصل‌ترین شرح این رخداد هایل را محمدابراهیم نواب تهرانی، بدایع‌تکار، در رساله «عبره‌لنظارین و عبره‌للحاضرین» به دست داده است. قسمت‌هایی از رساله مزبور را خان ملک ساسانی نقل کرده است (خان‌ملک ساسانی، صص: ۲۳-۱۰۳).

۱۸. یافته نشد.

۱۹. علی‌قلی میرزا اقتصاد السلطنه پسر پنجاه و چهارم فتحعلی‌شاه قاجار. در ۱۲۷۲ ه. ق. به اقتصاد السلطنه ملقب، و در ۱۲۷۴ ه. ق. به ریاست دارالفنون، و در ۱۲۷۵ ه. ق. به وزارت علوم منصوب گردید. بعدها عهده‌دار مشاغل بسیار، از جمله: وزارت صنایع و معادن و تجارت و تلگراف، و تصدی روزنامه دولتی و سرپرستی باسمه‌خانه‌های تهران و ولایات و کارخانه‌ها، و حکومت پاره‌ای بلاد و ولایات بود. اقتصاد السلطنه در شب عاشورای ۱۲۹۸ ه. ق. در تهران درگذشت (بامداد. ج ۲، صص: ۴۴۳-۸).

۲۰. میرزا عیسی قزقی معروف به «وزیر»، پسر میرزا موسی وزیر، بعد از فوت پدرش در ۱۷۸۲ ه. ق. نایب‌الحکومه تهران بود. در ذیحجه ۱۲۸۳ ه. ق. رسماً به سمت ریاست خالصجات و وزارت و پیشکاری کامران میرزا نایب‌السلطنه، حاکم تهران، رسید و از این زمان به عنوان «وزیر» شهره گشت. پس از مجاعه ۱۲۸۸ ه. ق. معزول و دیگر بار در سنه ۱۳۰۹ ه. ق. به وزارت تهران رسید. نامبرده در ۲۲ صفر ۱۳۱۰ ه. ق. در تهران، به مرض وبا درگذشت (پیشین، صص: ۱۵-۵۱۴).

زمین مورد بحث در متن می‌بایست همان باشد که نخستین «مریضخانه دولتی» در آن بنا گردید. می‌دانیم که هنگام «شروع به تأسیس شهر دارالخلافه جدید ناصری»، در «روز یکشنبه یازدهم شهر شعبان... سال هزار و دوست و هشتاد و چهار» هجری قمری، «میرزا یوسف مستوفی‌المالک و میرزا عیسی وزیر دارالخلافه... مأمور این کار بزرگ» گشتند (اعتماد السلطنه. الآثار و الاثار. ص: ۷۲). در همین سال، ۱۲۸۴ ه. ق. اعتماد السلطنه از «انشاء مریضخانه و بیمارستانی عالی در داخله دارالخلافه تهران، بین شمال و مغرب دارالخلافه ناصره» خبر می‌دهد (پیشین، ص: ۷۳). همو ضمن مطالبی در باب «میدان توپخانه» و خیابان‌های منتهی بدان، من جمله «خیابان مریضخانه»، که در سنه ۱۲۹۴ ه. ق. سمت‌نگارش یافته، از اتمام ساختمان «مریضخانه دولتی» در ۱۹۲۰ ه. ق. یاد می‌کند. می‌نویسد: «... دیگر کوچ و خیابانی است که از دروازه مغربی توپخانه جدید ابتدا شده الی نزدیک دروازه اسپدوانی می‌رود... طرف راست این خیابان میدان مشق است. بعد از آن، خانه و باغات اللهوردی‌خان سرتیب اول توپخانه. از آن می‌گذرد و به مریضخانه می‌رسد. این مریضخانه چند سال است بنا شده، یعنی: چهار سال است. عمارت و محوطه‌ای بسیار عالی می‌باشد که همیشه بیست و پنج نفر مریض در آنجا معالجه می‌شوند و دوا و غذا و لباس و تخت‌خواب و لحاف و سایر لوازم بیماران از جانب دولت داده می‌شود و سه نفر طبیب و جراح بسیار قابل، که از مدرسه دارالفنون تعیین شده‌اند، دائماً مواظب مرضی هستند.»

(اعتماد السلطنه. روزنامه ایران ۱۲۹۴ ه. ق.).

بر «نقشه عبدالنفار نجم‌الملک» از تهران ناصری، در غرب «میدان مشق» قطعه زمین بزرگی با عنوان «مریضخانه مبارکه» ترسیم شده است که از شمال به «محلّه مریضخانه» و بعد کوچه مقابل «کوچه برج‌نوش»، از جنوب به «خیابان مریضخانه»، از غرب به «خانه میرزا عبدالکریم منشی» و «خیابان یوسف‌آباد»، از شرق به «باغ اللهوردی‌خان» و «خیابان قزاقخانه» محدود است. قسمت عمده محدوده فوق به «مریضخانه مبارکه» اختصاص داشت، یعنی محدوده‌ای که حالیه محاط است از شمال

به «خیابان سرگرد سخایی» - سوم اسفند سابق - از جنوب به «خیابان امام خمینی» - خیابان مریضخانه یا خیابان سپه سابق - از غرب به «خیابان حافظ» - خیابان شاهپور سابق - از شرق به «خیابان سی تیر» - خیابان مارشال استالین سابق - «بیمارستان سینا»ی حالیه، جزیی کوچک از همین محوطه و محدوده «مریضخانه مبارکه» است. (نک: نقشه شهر دارالخلافه ناصری تهران، مشهور به «نقشه عبدالغفار نجم‌الملک»؛ همچنین: «نقشه بخش ۳ الف» مندرج در «راهنمای شهر تهران - ۱۳۲۸ هجری شمسی»).

۲۱. یعنی: احتساب آقاسی، سرورم، فدغن فرموده‌اند. گفتنی است که لقب «احتساب آقاسی» پیش از عصر میرزا حسن خان نیز سابقه داشته است (نک: اعتمادالسلطنه. مرآت البلدان، ص: ۱۳۴۲، سنه ۱۲۷۶ ه. ق.، محمودخان احتساب آقاسی) و لهذا از مستحدثات سپهسالار نیست.

۲۲. یعنی: اگر کم باشد، گناه داشته باشد.

۲۳. یعنی: صد و پنجاه.

۲۴. یعنی: بدو قرمساق، من منم، گمشو!

۲۵. میرزا عبدالوهاب خان شیرازی - نایب‌الوزاره، نصیرالدوله، آصف‌الدوله - پسر محمدجعفرخان فرزند بدرخان جبه‌داریاشی شیراز، نامبرده در ۱۲۸۸ ه. ق. به لقب نصیرالدوله ملقب گردید (اعتمادالسلطنه. مرآت البلدان، ص: ۱۶۵۸) و تا هنگام وفات، ۱۳۰۴ ه. ق.، مشاغل عمده‌ای را عهده‌دار گشت. عبدالله مستوفی از وی به عنوان «یکی از نجیب‌زادگان مندرس و مفلوک شیراز» (مستوفی، ج ۱، ص: ۱۳۹) یاد کرده می‌نویسد: «بسیار با کفایت بود. چنانکه... توانست خود را در سال ۱۳۰۱ ه. ق. به ایالت خراسان و تولیت آستان قدس رضوی... هم برساند. رسیدن این خانواده مفلوک بی‌کس و کار شیرازی به این مقام ارجمند، که حتی پرازنده او هم بود، دلیل واضح لیاقت و کفایت و هوش سرشار این مرد است» (بامداد، ج ۲، صص: ۱۷-۳۰۱).

۲۶. عصر ناصری «عهد لقب‌بازار» بود و لقب‌فروشی منبعی از منابع درآمد. کمتر رساله‌ای است که در انتقاد از دستگاه وقت نکاشته شده باشد و در آن اشاره‌ای بدین مهم نباشد (از جمله، نک: مراغه‌ای، صص: ۹۲-۹۰). تمدد، تکرر، و تشابه القاب چندان بالا گرفت که گاه خود ناصرالدین‌شاه، به جد یا به هزل، در اختراع و اعطای القاب غریب می‌گوشید؛ از همین دست است اعطای لقب «فک‌الممالک» به «جراح دندانساز خود» (دالمانی، ص: ۷۵۳).

۲۷. حاج میرزا محمدخان مجدالملک سینکی، رجل نیک‌آوازه و نویسنده «رساله مجدیبه»، در خدمت دولت قاجار مشاغلی چند را عهده‌دار بود. نامبرده در سنه ۱۲۸۴ ه. ق.، «به لقب مجدالملکی ملقب و به منصب جلیل متولی‌باشیگری حضرت امام ثامن علیه‌السلام سرافراز گردید» (اعتمادالسلطنه. مرآت البلدان، ص: ۱۵۶۳). مجدالملک تا زمان وفاتش، در ۱۱ ذیحجه ۱۲۹۸ ه. ق.، در تهران، مناصبی متفاوت داشت: کفالت «عمل جنسی ممالک محروسه» در ۱۲۸۸ ه. ق. (پیشین، ص: ۱۶۵۲)، عضویت «در سلك وزرای دارالشورای کبری» در همان سال (پیشین، ص: ۱۶۵۴)، «وزارت وظایف و اوقاف» در ۱۲۹۰ ه. ق. (پیشین، ص: ۱۷۳۶).

۲۸. میر سلیمان خان صارم السلطنه، فرزند میراسدالله خان، حاکم طالش.
۲۹. میرزا محمدتقی معین البکاء پراوازه ترین تمزیه گردان «تکیه دولت». از زندگی وی اطلاعی چندان در دست نیست.
۳۰. یافته نشد. یحتمل شخصیتی تاریخی و حقیقی نبوده است؛ گرچه اعطای چنین لقبی موهن با آن هرزگی دستگاه دارالسلطنه تبریز در ولایت عهدی مظفرالدین میرزا، چندان هم بعید نمی نماید. «غرمول» به ضم «غ»، اسم عربی، به معنی «نره» چارپایان و جانوران سم دار» آمده است (دهخدا، ذیل واژه «غرمول»).
۳۱. خواهر ناصرالدین شاه.
۳۲. یافته نشد. اعطای این لقب نیز چندان دور از واقع نیست. لقبی ازین دست را در سنوات بعد سراغ کرده ایم: «در عشر اول ذیقعدۀ [۱۳۲۳ ه. ق، در تهران] یک روز گوشت را، که چارکی شش عباسی می فروشدند، قصابان هفت عباسی فروختند. علاءالدوله قرار [داد] که در شش عباسی بفروشدند و در بهار یک قران و در تابستان چهار عباسی و در زمستان شش عباسی باشند. و به قصاب باشی لقب ذبیح الملکی و اضافه مواجب داد.» (سپهر، ص: ۲۹۰).
۳۳. یافته نشد. القابی ازین دست، بعدها به کنایه ای هزل آمیز از چاپلوسان سیاسی بدل گشت؛ همچون: «مطیع الدوله» و «چاکر السلطنه».
۳۴. پاشاخان - امین سره، امین شورا - امین الملک، از رجال عصر محمدشاه و نیمه نخست عصر ناصری، در ۱۲۷۲ ه. ق.، در زمره پیشخدمتان «خاصه همایون»، «به لقب امین سره گی قشون نظام و غیرنظام ملقب گردید» (اعتماد السلطنه. مرآت البلدان، ص: ۱۲۵۴). در ۱۲۷۶ ه. ق به مدیریت «دارالشورای کبری» انتخاب، و ملقب به «امین شورا» گشت (بامداد، ج ۱، ص: ۱۹۹). در ۱۲۸۱ ه. ق. لقب «امین - الملک» یافت (اعتماد السلطنه. پیشین، ص: ۱۴۶۴). در ۱۲۸۲ ه. ق. به همراه میرزا هاشم خان امین خلوت از «خلوت خاص» اخراج (پیشین، ص: ۱۴۸۵) و مجدداً در ۱۲۸۳ ه. ق. بر سرکار آمده «مهرداری مهر مبارک، اداره حکومت پرورده، اداره حکومت خمسه» و «احضار وزراء و رساندن اخبار از جانب «ناصرالدین شاه به وی محول گشت (پیشین، ص: ۱۵۱۶). در ۱۲۸۸ ه. ق. به «وزارت... نایب السلطنه و پیشکاری دارالخلافه» (پیشین، ص: ۱۶۵۱) رسید، و چندی پس از آن، در «همین سال» به وزارت جلیله عدلیه عظمی منصوب گردید» (پیشین، ص: ۱۶۷۶). پاشاخان امین الملک در ۱۲۸۹ ه. ق. «در بین راه شاهزاده عبدالعظیم، روز هیجدهم ذیحجه، از درشکه پرت شده و به همان صدمه روز نوزدهم مرحوم شد» (پیشین، ص: ۱۷۰۱).
۳۵. آقاعلی آشتیانی، از پیشخدمتان خاصه دربار ناصری، در جمادی الاول ۱۲۸۴ ه. ق. ملقب به «امین حضور» (پیشین، ص: ۱۵۶۱) گشت. این زمان، نامبرده «حاکم ساوه و شاهسون بغدادی و غیره» (پیشین، ص: ۱۵۳۳) تیز بود. در ۱۲۸۶ ه. ق. «مأمور نظیفات و انتظامات شهر دارالخلافه و حوالی آن» (پیشین، ص: ۱۶۰۲) گردید. در ۱۲۸۸ ه. ق. «جمع و خرج غله دیوانی آذربایجان... علاوه بر ریاست احساب» (پیشین، ص: ۱۶۵۳) به عهده وی گذارده شد. در همین سال، به منصب «خازن وجوه صرف حبیب مبارک» (پیشین، ص: ۱۶۶۹-۷۰) رسید، و چندی بعد «اداره»

باغات... سلطنتی، ویلاوات و عمارت... دوشان‌تپه» (پیشین، ص: ۱۶۷۳) بر مسئولیت‌های وی افزوده شد. در ۱۲۹۲ ه. ق. «به حکومت کاشان» (پیشین، ص: ۱۷۸۳) گمارده گشت. در «شهر جمادی‌الآخری سنه ۱۲۹۶» ه. ق. نیز «انتظام دفترخانه مبارکه استیفا و تحصیل و ترتیب محاسبات کل ممالک محروسه، علاوه بر خدمت محصلی بقایا به عهده» وی (پیشین، ص: ۲۳۸۸) محول شد. در ۱۲۹۸ ه. ق. یک چند مقضوب گشت و مجدداً در همان سال بر سر کار آمد و تا زمان وفات عهده‌دار مشاغل مختلف بود. (نک: بامداد، ج ۲، صص: ۳۴۱-۹).

۳۶. محمدحسن‌خان محقق، یا «خان محقق»، که بعد در سال ۱۳۱۷ ه. ق. ملقب به محقق‌السلطنه شد، از پیشخدمتان مقرب ناصرالدین‌شاه و در زمره «عملة خلوت» بود. در ۱۲۹۸ ه. ق. مقضوب و پس از یک ماه، به وساطت انیس‌الدوله، مجدداً بر سر کار آمد. در ۱۳۱۰ ه. ق. عنوان «جناب» یافت و در سلطنت مظفرالدین شاه «با عنوان پیشخدمت مخصوص به‌جای غلامعلی‌خان امین‌هایون سرایدارباشی شد و این سمت را تا اوایل سلطنت محمدعلی‌شاه دارابود» (پیشین، ج ۵، صص: ۲۲۹-۳۱).

۳۷. حاج میرزا علی‌خان صاحب‌القاب «منشی‌حضور»، «امین‌الملک»، «امین‌الدوله»، متولد ۱۲۶۰ ه. ق.، فرزند حاج میرزا محمدخان مجدالملک سینکی، در ۱۲۷۵ ه. ق. با «منصب منشی‌گری وزارت امور خارجه» به خدمت دولت ناصری درآمد (اعتمادالسلطنه، پیشین، ص: ۱۳۲۵). در ۱۲۷۸ ه. ق. «میرزا علی‌خان...» که با حدائق سن در اکثر علوم از فرط ذکاوت با ربط شده بود، به خلعت هایون سرافراز و مقرر شد سفرأ حضراً در رکاب اعلی‌المرتزم خدمت یابد» (پیشین، ص: ۱۳۹۲-۸). در ۱۲۷۹ ه. ق. «به نیابت اول وزارت امور خارجه برقرار گردید» (پیشین، ص: ۱۴۱۸) و در سنه ۱۲۸۳ ه. ق. «در سن بیست و سه سالگی در جزء پیشخدمتان و منشی‌حضور ناصرالدین شاه شده و از این تاریخ تا سال ۱۲۹۰ ه. ق.، که ملقب به لقب پدرزن خود پاشاخان امین‌الملک شد، لقبش منشی‌حضور بود» (بامداد، ج ۲، ص: ۳۵۵). در ۱۲۸۸ ه. ق. «اداره چاپارخانه‌های کل ممالک محروسه را» نیز «به میرزا علی‌خان منشی‌حضور» (اعتمادالسلطنه، پیشین، ص: ۱۶۵۱) سپردند. در ۱۲۹۰ ه. ق. به «وزارت رسائل» رسیده، ملقب به «امین‌الملک» (پیشین، ص: ۱۷۳۸) شد. لقب پیشین میرزا علی‌خان را در ۱۲۹۶ ه. ق. به برادرش «میرزا تقی‌خان پیشخدمت خاصه، ولد جناب مجدالملک» داده، «به منصب منشی‌حضور و نیابت» میرزا علی‌خان گمارده شد (پیشین، ص: ۲۳۹۷). حاج میرزا علی‌خان امین‌الملک در ۱۲۹۹ ه. ق.، آنگاه که «وزیر اوقاف، رئیس کل پست و مدیر دارالشورای دولتی بود، ملقب به امین‌الدوله شد» (بامداد، پیشین، ص: ۳۵۷). نامبرده تا زمان وفات، دارای مشاغل مهم دولتی بوده، به صدارت نیز رسیده (پیشین، صص: ۳۵۴-۶۶).

آنچه در متن به‌عنوان ورود نامبرده به «خزانه عامره» و دست‌زدن به «جوهرات سلطنتی» آمده است، اشاره‌ای است طعنه‌آمیز به رخدادی از سنه ۱۲۸۹ ه. ق.، آن هنگام که منصب «منشی‌حضور» داشت. سال‌ها بعد، ۱۳۱۰ ه. ق.، این وقعه را اعتمادالسلطنه، در ضمن یادداشت‌های روزانه خود، چنین می‌آورد:

«دشینه، دوم ذیحجه ۱۳۱۰ ه. ق. یک روز قبل از رفتن به پساژچال،

بندگان همایون جمیعاً عقیقی که در میانش الماس پیاده پر بود، از اندرون بیرون آوردند. آقا ابراهیم امین السلطان و علی رضاخان عضدالملک و محمدعلی خان امین السلطنه و میرزا علی خان منشی حضور، امین الدوله حالیه، این چهار نفر را مأمور کردند که از این الماس‌ها مقداری منتخب کرده بند قمه برای اعلیحضرت همایونی زرگر بسازد. من خودم هم آن روز در وقوع این حادثه حضور بودم. بعد از ناهار شاه بود. حضرات در ایوان جلوی تالار رو به شمس نشسته بودند و الماس انتخاب می‌کردند. در این بین، خبر کردند که مسیو تومسن، شارژ‌دافر انگلیس که تازه وارد شده بود، به حضور می‌آید. شاه به حضرات فرمودند که قدری آن طرف تر بنشینند که از محاذی تالار دور باشند. شارژ‌دافر که آمد و رفت، باز مراجعت کرده به جای اولی بیایند و بنشینند و مشغول کار خودشان باشند. حضرات که برخاستند بروند، امین السلطنه دست میرزا علی خان منشی حضور را چسبید و این عبارت را گفت که عیناً می‌نویسم: یارو، الماس‌ها را چرا در کف دستت قائم کردی؟ منشی حضور گفت: دستم عرق کرده بود و چسبیده بود. آقا ابراهیم امین السلطان بنای داد و فریاد را گذاشت و این عبارت را مکرر می‌گفت که قرساقی بهتر از این نوکری است که ماها را با این پسر به انتخاب الماس مأمور می‌کنند که الماس را در حضور شاه می‌زدند و ما بدنام می‌شویم. شاه همین قدر فرمودند: ساکت باشید شارژ‌دافر بی‌رود، بعد می‌بینم. شارژ‌دافر آمد و رفت. بعد، امین السلطان گریه‌کنان و یقه‌پاره‌کنان به اتفاق شاه ورود کرد که ما را از نوکری معاف دارید یا همکار یا این قبیل اشخاص نکنید. شاه فی‌الفور حکم فرمودند که به صدراعظم گفته شود میرزا علی خان دیگر به خلوت نیاید. و همان مجلس قلمدان و اسباب تحریر، که فقط سپرده میرزا علی خان بود، به من دادند. فردا صبح که از کوه البرز به پیازچال می‌رفتند، میرزا حسین خان صدراعظم، خود می‌شنیدم، به این عبارت توسط از میرزا علی خان می‌گردد که اگر میرزا علی خان در دو تکه الماس، که روی هم‌رفته سی تومان نمی‌ارزد، دزد است، پس من هم در ده کروور مالیات شما از او دزدتر هستم. و به هر هیچ بود سرداری گرمانی در پیازچال برای او خلعت گرفت و مجدداً او را به کار خودش که قلمداری [منشی‌حضوری] بود منصوب ساخت. شش ماه بعد که تدارک سفر اول فرنگ [۱۲۹۰ ق.هـ.] شاه را می‌دید، یکمصد و نود هزار تومان پول نقد تحویل میرزا علی خان دادند که جواهرات و سایر تدارکات، که لازمه این سفر بود، فراهم بیاورد. (نک: اعتماد السلطنه. روزنامه خاطرات: صص: ۲-۸۸۱؛ نیز: یامداد. پیشین، صص: ۳۵۶-۸).

شعری که در متن آمده، خاصه مصرع «یک دانه الماس بر لپان است این»، اشاره به همین وقعه دارد.

۳۸. حاجی میرزا علی پیشخدمت در ۱۲۷۹ ه.ق. «به لقب مشکوفاً الملک ملقب شد» (اعتماد السلطنه. مرآت البلدان. ص: ۱۴۲۰) و در ۱۲۸۴ ه.ق. «مأمور رسیدگی امور همدان گردید» (پیشین، ص: ۱۵۲۰). یکسال بعد نیز، ۱۲۸۵ ه.ق. «به حکومت همدان منصوب» (پیشین، ص: ۱۵۹۵) گشت و در ۱۲۸۶ ه.ق. «به منصب وکیل-

الرعیائی کل ممالک محروسه برقرار» (پیشین، ص: ۱۶۰۳) گردید و در ۱۲۸۸ ه. ق. «حکومت همدان» (پیشین، ص: ۱۶۷۱) را نیز به وی سپردند. نامبرده در اکثر سنوات حیات در زمره اعضای «وزارت دربار اعظم» و «خلوت همایونی» منسلک بود (نک: اعتماد السلطنه. سالنامه‌های ایران).

۳۹. میرزا محمد مستوفی آشتیانی در ۱۲۶۵ به وزارت و پیشکاری آذربایجان (بامداد، ج ۳، ص: ۲۶۷) رسید و یکسال بعد، ۱۲۶۸ ه. ق.، «به لقب قوام‌الدوله ملقب» شد (اعتماد السلطنه. مرآت البلدان، ص: ۱۱۷۶). در ۱۲۷۲ ه. ق. «میرزا محمد قوام» الدوله به وزارت خراسان برقرار و مخلص» (پیشین، ص: ۱۲۳۹) گشت. در ۱۲۷۷ ه. ق.، پس از شکست مرو، به همراه حمزه میرزا حشمت‌الدوله به تهران احضار گردید. احضار شاهزاده و وزیر به سبب شکست سختی بود که از ترکمانان خوردند. در آن وقته سپاه ایران نابود و افراد سپاه اسیر شده و سالیان دراز در اسارت ماندند. (بامداد، پیشین، صص: ۶۷۸-۷۱). در ۱۲۷۸ ه. ق. به «وزارت و پیشکاری اصفهان»

(اعتماد السلطنه. پیشین، ص: ۱۳۹۹)، و در ۱۲۸۰ ه. ق. به «پیشکاری فارس» (پیشین، ص: ۱۴۵۳)، و در ۱۲۸۱ ه. ق. «به لقب و خطاب جنابی سرافراز گردید» (پیشین، ص: ۱۴۷۱). در ۱۲۸۳ ه. ق. نیز به «منصب وزارت گمرکخانه‌های ممالک محروسه» (پیشین، ص: ۱۵۲۲) رسید. در ۱۲۸۸ ه. ق. به عضویت «دارالشورای کبری» درآمد و به «وزارت محاسبات» نیز (پیشین، ص: ۱۶۶۷) منصوب گشت. «وزارت محاسبات» قبل از قوام‌الدوله در دست «میرزا کاظم‌خان نظام‌الملک» (پیشین، ص: ۱۶۵۲) بود. سرانجام، در سنه ۱۲۹۰ ه. ق. «میرزا محمد قوام‌الدوله، وزیر محاسبات، مرحوم شد و جناب میرزا هدایت‌الله وزیر لشکر سابق به وزارت‌دفتر برقرار آمد» (پیشین، ص: ۱۷۰۵).

۴۰. محمد تقی‌خان تهرانی، یا تجریشی، از پیشخدمت‌ان خاصه ناصرالدین‌شاه، (پیشین، ص: ۱۵۳۳) «برادر یکی از زنان ناصرالدین‌شاه بود و به واسطه این مواسلت شاه به او لقب خانی داد و شد محمد تقی‌خان. سپس او را در زمره پیشخدمت‌ان خود درآورد و از پیشخدمت‌ان خاصه و مقرب و محترم گردید... محمد تقی‌خان تجریشی، به واسطه افراط در استعمال نوشابه‌های الکلی، در ۱۲۹۸ ه. ق. «درگذشت» (بامداد، ج ۶، ص: ۲۱۸).

۴۱. جبارخان از معروف‌ترین اجزاء «خلوت همایونی»، یحتمل منصبی جز «عملکی خلوت» نیافت؛ چرا که نام وی را تا سنواتی متمادی تنها در زمره پیشخدمت‌ان خاصه می‌یابیم. (نک: اعتماد السلطنه. سالنامه‌های ایران).

۴۲. آقا علی آشتیانی امین‌حضور، همو که شرح‌حالی در تملیقه شماره ۳۵ گذشت.

۴۳. از لودگی درباریان، خاصه عمله خلوت ناصری، بسیار نوشته‌اند؛ از آن جمله است لودگی‌های «حاج کربلایی» و «امین‌السلطان» (نک: اعتماد السلطنه، روزنامه خاطرات، صص: ۴۵۶ و ۶۰۲).

۴۴. مقصود پرداخت جیره و علیق ۱۲۸۹ ه. ق. است که در شهور آخر سال صورت پذیرفت. اعتماد السلطنه می‌نویسد: «چون نزدیک آخر این سال خیرمآل، حقوق دیوانی عموم طبقات نوکر، از جیره و مواجب و علیق‌الدواب، پرداخته شده و این از

خدمات عمده و اصابت رأی جناب مستطاب صدراعظم می‌باشد، دستخطی مبارک به افتخار جناب معظم شرف‌صدور یافت که صورت آن از قرار ذیل می‌باشد: جناب صدراعظم! معتمد‌الملک کل اسانید رؤسای دربخانه و صاحب‌جمعان دیوانی را به نظر رسانید که در هذه السنه پیچی‌نیل تماماً دو ماه به آخر سال مانده به آنها رسانیده‌اید. این فقره واضح است که شما اوقات خود را تماماً، از روی صداقت و امانت و دولتخواهی، وقف خدمات کلی و جزئی دولت نموده‌اید... در هیچ سنه‌ای، نه تنها در دولت خودمان بلکه در ازمنه سابقه نیز، هرگز دیده نشده است که تمام حقوق دیوانی طبقات، از قشون و غیره، به این زودی و خوبی رسیده باشد... سنه پیچی‌نیل ۱۲۸۹ (پیشین، صص: ۷۰۰-۱۶۹۹).

۴۵. مقصود «روزنامه‌ی خاطرات» و روزنامه‌های اسفار ناصرالدین‌شاه است.

۴۶. مقصود شکست قشون ایران است در مرو که در پیامد آن میرزا محمد قوام‌الدوله وزیر و پیشکار و حمزه میرزا حشمت‌الدوله والی خراسان مخلوع و به تهران احضار گشتند. این وقعه در ۱۲۷۶ ه.ق. اتفاق افتاد. (نک: خورموجی. صص: ۶۵-۲۵۹).

کتابشناسی

۱. کتب و مقالات:

الف. یگانه

Droville, Gaspar. Voyage eu Perse 1812—1813. Paris- Lib. Nationale. 1925.

ب. فارسی

آخوندزاده، میرزافتحعلی. الفبای جدید و مکتوبات. به‌کوشش حمید محمدزاده، تبریز (احیاء) ۱۳۵۷ ه.ش.

آدمیت، فریدون. اندیشه‌ی ترقی و حکومت قانون. تهران (خوارزمی)

۱۳۵۱ ه.ش.

آرین‌پور، یحیی. از صبا تا نیما. تهران (جیبی) ۱۳۵۳ ه.ش.

اعتمادالسلطنه، محمدحسن‌خان. المآثر والاثار. سنگی، تهران، ۱۳۰۷ ه.ق.

_____ خلسه. به‌کوشش محمود کتیرایی، تهران (توکا) ۱۳۵۷ ه.ش.

_____ روزنامه‌ی ایران. ۱۲۹۴ ه.ق.

_____ روزنامه‌ی خاطرات اعتمادالسلطنه. به‌کوشش ایرج افشار، تهران

(امیرکبیر) ۱۳۵۰ ه.ش.

_____ سالنامه‌ی ایران ۱۳۰۱ ه.ق. سنگی، تهران.

_____ صدرالتواریخ. به‌کوشش محمد مشیری، تهران (روزبهان)

۱۲۵۷ ه. ش.

_____ کاداستره. سنگی، تهران، ۱۳۰۷ ه. ق.
_____ مرآت البلدان. به کوشش عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث،
تهران (دانشگاه تهران) ۱۳۶۸ ه. ش.

بامداد، مهدی، تاریخ رجال ایران. تهران (زوار) ۱۳۴۷ ه. ش.
بکناش، مایل. «میرزا آقا تبریزی». فصلنامه تئاتر، ش ۱، ۱۳۵۶ ه. ش.
بیضایی، بهرام. نمایش در ایران. تهران (بی ن) ۱۳۴۴ ه. ش.
تبریزی، میرزا آقا. نمایشنامه‌های میرزا آقا تبریزی. به کوشش حمید صدیق،
تهران (طهوری) ۱۳۵۴ ه. ش.

تعویلدار: میرزا حسین پسر میرزا ابراهیم خان تعویلدار. جغرافیای اصفهان.
به کوشش منوچهر ستوده، تهران (مؤسسه مطالعات و تحقیقات
اجتماعی) ۱۳۴۲ ه. ش.

جنتی عطایی، ابوالقاسم. بنیاد نمایش در ایران. تهران (ابن سینا) ۱۳۲۲
ه. ش.

خان ملک ساسانی، محمد. سیاستگران دوره قاجار. تهران (بابک) ۱۳۵۳ ه. ش.
خورموجی، محمدجعفر. حقایق الاخبار ناصری. به کوشش حسین خدیو جم،
تهران (نی) ۱۳۶۳ ه. ش.

دالمانی، هانری رنه. سفرنامه از خراسان تا بختیاری. ترجمه فره‌وشی،
تهران (ابن سینا-امیرکبیر) ۱۳۳۵ ه. ش.
دهخدا، علی‌اکبر. لغت‌نامه. تهران (سازمان لغت‌نامه).

زاگانی، عبید. کلیات. به کوشش عباس اقبال آشتیانی، تهران (ارمغان)
۱۳۲۲ ه. ش. *آل‌مآل علوم انسانی*

سپهر، عبدالحسین ملک‌المورخین. یادداشت‌های ملک‌المورخین و مرآت وقایع
مظفری. به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران (زرین) ۱۳۶۸
ه. ش.

مراغه‌ای، حاج زین‌العابدین. سیاحتنامه ابراهیم بیگک. به کوشش باقر مؤمنی،
تهران (سپیده) ۱۳۵۷ ه. ش.

ملک‌پور، جمشید. ادبیات نمایشی در ایران. تهران (توس) ۱۳۶۳ ه. ش.
مؤمنی، باقر. تیاتر کریم‌شیره‌ای. تهران (سپیده) ۱۳۵۷ ه. ش.

نوربخش، حسین. کریم‌شیره‌ای دلقک مشهور دربار ناصرالدین‌شاه. تهران
(سنایی) ۱۳۴۷ ه. ش.

۲. سایر

نقشه بخش ۳ الف. راهنمای شهر تهران (نشریه شهر یابی کل کشور). تهران
(دایره جغرافیایی ارتش) ۱۳۲۸ ه. ش.
نقشه شهر دارالخلافه ناصری. تهران، ۱۳۰۵ ه. ق.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروہشکاه علوم انسانی ومطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی